

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه علمی

تاریخ روابط خارجی

مجله مطالعات تاریخی و سیاسی



مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه

سال بیست و پنجم، شماره ۹۹ - تابستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

• مدیر مسئول: محمدحسن شیخ الاسلامی

• سردبیر: محمدعلی کاظم بیکی

• مدیر داخلی: زینب احیائی

• هیئت تحریریه: داود آقائی استاد دانشگاه تهران، منصوره اتحادیه دانشیار بازنشسته دانشگاه تهران محسن خلیلی استاد

دانشگاه فردوسی مشهد، محمدباقر خرمشاد استاد دانشگاه علامه طباطبائی، محسن رحمتی دانشیار دانشگاه لرستان، سید

محمدکاظم سجّادپور استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، عباس قدیمی قیداری استاد دانشگاه تبریز

محمدعلی کاظم بیکی دانشیار دانشگاه تهران، الهامه مفتاح استادیار بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

احمد نقیب زاده استاد دانشگاه تهران، شهرام یوسفی فر استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

• مترجم چکیده انگلیسی: مؤسسه ترجمه ایران فرتاک

• ویراستار: زینب احیائی

• صفحه آراء، حروفچین و طراح جلد: سحر حسینی صنعتی

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام و نیز ایران ژورنال نمایه شده و دارای ضریب تأثیر است.

دیدگاه‌های مؤلفین مقالات لزوماً به منزله دیدگاه فصلنامه تاریخ روابط خارجی نیست.

• طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

برای اشتراك سالانه، خواهشمندیم پرسش نامه اشتراك را تکمیل کنید و به نشانی فصلنامه ارسال نمایید.

● مشاوران این شماره: حمیدرضا بداقی، صفورا برومند، جهانبخش ثواقب، محمدحسن شیخ‌الاسلامی، سعید شیرازی، خلیل شیرغلامی، نصرالله صالحی، محمدعلی کاظم‌بیک، جواد مرشدلو

آدرس: تهران - خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، اداره تاریخ شفاهی و مطالعات تاریخی

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۴۱-۴۲

دورنگار: ۲۲۸۰۲۶۴۹

سایت: www.hfrjournal.ir

ایمیل: journalhistory3@gmail.com

راهنمای تدوین مقالات

○ مقاله‌های علمی با ضوابط و شرایط زیر جهت انتشار بررسی خواهند شد:

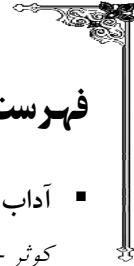
1. موضوع مقاله در چارچوب روابط تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر جهان از آغاز تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۹ م. باشد. مسائل داخلی، رویدادهای مربوط به پس از انقلاب اسلامی و موضوع‌های بی‌ارتباط با تاریخ روابط خارجی ایران در چارچوب فعالیت این مجله نیست.
2. مقاله با استفاده از روش‌های نوین و صحیح تحقیق و مآخذشناسی به صورت علمی و پژوهشی تهیه و ویرایش شده باشد.
3. مقاله نباید قبلاً در مجله، کتاب، مجموعه مقالات، اینترنت و... به زبان فارسی منتشر شده باشد.
4. مقاله شامل نام، چکیده فارسی و انگلیسی، واژه‌های کلیدی، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، کتاب‌شناسی و پیوست‌ها (در صورت نیاز) باشد.
5. چکیده فارسی هر مقاله کامل، مختصر، گویا و در یک صفحه (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) تهیه شده باشد.
6. متن مقاله در محیط Word تایپ، ویرایش و به سامانه فصلنامه به آدرس hfrijournal.ir ارسال شود.
7. مشخصات کامل نویسنده (نام، نام خانوادگی، رتبه علمی، آخرین مدرک تحصیلی، تلفن و نشانی پست الکترونیک) نوشته شود.

○ روش ارجاع به منابع در متن و پایان مقاله:

1. ارجاع به منابع در متن مقاله اینگونه باشد که پس از نقل مطلب و در داخل پرانتز نام خانوادگی مؤلف و تاریخ چاپ کتاب و شماره صفحه مورد نظر نوشته شود: (صفا، ۱۳۵۴: ۸)
2. فهرست منابع در آخر مقاله برحسب حروف الفبائی نام خانوادگی نویسنده به شکل زیر تنظیم شود:
الف) برای کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ انتشار، نام کتاب، شماره جلد، نوبت چاپ، نام مترجم، محل انتشار و نام ناشر.
ب) برای مقاله: نام خانوادگی و نام نویسنده، "عنوان مقاله"، نام نشریه، سال انتشار، شماره مجله و شماره صفحه.
ج) برای اسناد آرشیوی وزارت امور خارجه ایران: از چپ به راست: سال، کارتن، پوشه و شماره سند (۳- ۵- ۷- ۱۳۲۴ق).

* * *

- استفاده از مطالب این فصلنامه با اشاره به نام مجله امکان‌پذیر است.
- فصلنامه در خلاصه کردن، اصلاح و ویرایش مقاله‌های پذیرفته شده آزاد است.
- فصلنامه در رد یا پذیرش مقاله‌ها آزاد است و مطالب دریافتی بازگردانده نخواهد شد.
- مسئولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و بیانگر دیدگاه‌های مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.



فهرست مطالب

- آداب و تشریفات دیپلماتیک در ایران باستان از دوره هخامنشی تا پایان دوره ساسانی
کوثر حبیبی / سید محمد کاظم سجادیپور..... ۳
- ارتباطات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه‌جزیره ایبری و تأثیر آن بر مطالعات
ایران‌شناسی در این منطقه با تأکید بر کشور پرتغال
مرتضی دامن‌پاک جامی..... ۲۷
- جایگاه عراق عرب در منازعات صفوی و عثمانی (طی سال‌های ۹۵۲-۹۱۴ ق.)
سیاوش یداللهی..... ۵۷
- واکاوی شورش دهلی و سیاست نادر شاه افشار در قبال آن
هدی سیدحسین‌زاده..... ۸۱
- مواضع سیاسی و نظامی جواد خان زیاد اوغلی قاجار حاکم گنجه در مقابل گرجیان و
سیاست استعماری روس‌ها در قفقاز
محمد عزیزنژاد / فاطمه جعفرنیا..... ۱۰۵
- لشکرکشی آقامحمد خان قاجار به گرجستان و بازکاوی نقش او در واقعه تفلیس
امیر آهنگران..... ۱۳۳

آداب و تشریفات دیپلماتیک در ایران باستان از دوره هخامنشی تا پایان دوره ساسانی

کوثر حبیبی^۱

سید محمد کاظم سجادیپور^۲

چکیده

جوامع گوناگون همواره برای حفظ منافع خود ناگزیر از برقراری ارتباط با دیگران بوده‌اند و این روابط متأثر از عناصر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و علمی آنها بوده که در تمدن‌های اولیه مانند ایران، هند، چین و مصر رواج داشته است. در باره روابط هخامنشیان با دولت‌شهرهای یونان و مناسبات اشکانیان و ساسانیان با روم، گذشته از میدین نبرد، ارتباطات بین نمایندگان طرفین در قالب تشریفات و آداب دیپلماتیک جریان داشت که در مطالعات ایران شناختی و تاریخچه دیپلماسی ایرانی کمتر به آنها پرداخته شده است. تشریفات و آداب دیپلماتیک نشان‌دهنده سطح فرهنگ و دارای اخلاقی کشورها به‌شمار می‌رود و نظر به اهمیت این موضوع، پرسش پژوهش حاضر بدین شرح مطرح می‌شود که: آداب و تشریفات دیپلماتیک از آغاز عصر هخامنشیان تا پایان دوران ساسانیان چه ویژگی‌هایی داشته و کدامیک از آنها تداوم یافته یا دستخوش دگرگونی شده‌اند؟ همچنین روش تحقیق ترکیبی از روش توصیفی - تحلیلی و مطالعه مقایسه‌ای است. در پژوهش حاضر، آداب و تشریفات دیپلماتیک ایران عصر باستان بررسی شده است و مبنای کار شواهد باستان‌شناسی یعنی کتیبه‌ها و سایر منابع مکتوب و شفاهی بوده است. بر این اساس، مجموعه‌ای از آداب تشریفات دیپلماتیک طی بازه زمانی مورد بررسی از دوره هخامنشی تا پایان دوره ساسانی گردآوری و بر اساس منابع قابل دسترس مشخص شد که برخی از آداب از آغاز در رسوم تشریفات دربارهای ایرانی وجود داشته و ادامه یافته‌اند و برخی دیگر از این آداب به تدریج پدید آمده و یا دچار دگرگونی‌هایی برای بازدهی بیشتر شده‌اند که مجموعه این آداب و رسوم و پایایی و پویایی آنها، تشریفات دیپلماتیک ایران دوره باستان را شکل داده‌اند.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، دوره باستان، دوره هخامنشی، دوره ساسانی، آداب دیپلماتیک، تشریفات دیپلماتیک.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۶/۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۴/۲۰

^۱ دانشجوی دکتری ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (بنیاد ایران‌شناسی)، تهران - ایران (نویسنده مسئول)

kosarehabibi@gmail.com

^۲ استاد دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران - ایران sajjadpour@sir.ac.ir



مقدمه

بر پایه بررسی‌های تاریخی، انسان‌ها از گذشته تا به امروز با یکدیگر روابط سیاسی داشته و برای حفظ و تحکیم منافع و رسیدن به اهداف خود، ناگزیر از برقراری روابط متقابل با ملل دور و نزدیک بوده‌اند (بیژنی، ۱۳۸۴: ۱۱۸). مسائل مختلف سیاسی و تجاری که از بدیهی‌ترین نیازهای هر جامعه و کشور و دولتی است، ایجاب می‌کند که اقوام و ملل مختلف با یکدیگر مراوده داشته باشند و در همین مراودات است که ملل مختلف با علوم، فرهنگ، آداب و رسوم دیگران آشنا گردیده و متأثر از یکدیگر می‌شوند (نوایی، ۱۳۵۶: ۱۶-۱۵). دیپلماسی پیشینه‌ای به درازای تاریخ ملت‌ها و تشکیل اجتماعات بشری دارد (بیژنی، ۱۳۸۴: ۱۱۸؛ گنجی‌دوست، ۱۳۸۷: ۱۸۷) و نخست به معنای نوشته طومار یا تاشده‌ای بود که دارنده آن از امتیازات ویژه‌ای بهره‌مند می‌شد، سپس این کلمه به منشور یا سندی اطلاق گشت که به فرستادگان دولت‌ها داده می‌شد (مجتهدی، ۱۳۷۷: ۱۰۴؛ بیژنی، ۱۳۸۴: ۱۱۸). همچنین دیپلماسی در معنای سنتی آن، تعاملاتی است که بین حکومت‌ها و دولت‌ها جریان می‌یابد. مجریان دیپلماسی سنتی از طریق رابطه با نمایندگان رسمی دولت‌های خارجی می‌کوشند تا منافع ملی کشور خود را که در چارچوب اهداف رسمی دولت متبوع‌شان در امور بین‌المللی صورت‌بندی شده است، تأمین کنند (آشنا و جعفری‌هفت‌خوانی، ۱۳۸۶: ۱۸۰). ماهیت دیپلماسی قدیم یکسره فردی و شخصی بود و اغلب تمایلات شاه یا رئیس دولت و ویژگی‌های شخص دیپلمات از عوامل تعیین‌کننده در روابط بودند. دو وظیفه مهم دیپلمات‌ها در این دوره، مذاکره با طرف دیگر و ارسال اطلاعات به مرکز بوده است (بیژنی، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

زبان مرده اکدی نخستین زبان [نوشتاری] است که در دیپلماسی به کار رفته و از آن سندی برجای مانده است. این زبان، نوعی زبان میانجی در خاورمیانه بود تا آنکه زبان آرامی جایگزینش شد. باستان‌شناسان نخستین سند دیپلماتیک نوشته‌شده روی کتیبه‌ای سفالین را بدین زبان و با خط میخی پیدا کرده‌اند که قدمت آن به حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد (Kurbalija, 2021). مکاتبات سیاسی کشف‌شده در مصر، مربوط به قرن سیزدهم پیش از میلاد، بیانگر روابط دیپلماتیک گسترده فراعنه مصر با پادشاهان آسیای صغیر است که سنت اعزام و پذیرش نماینده در میان اقوام و ملل مختلف این منطقه جاری بوده است (گنجی‌دوست، ۱۳۸۷: ۱۸۷).

آداب و تشریفات دیپلماتیک در ایران باستان از دوره هخامنشی تا پایان دوره ساسانی □ ۵

از مهم‌ترین مباحث در بحث دیپلماسی، آداب و تشریفات دیپلماتیک است. طبق تعریف مرکز مدیریت آکسفورد^۱، آداب و تشریفات دیپلماتیک در باره دانش و مهارت ارتباط و همکاری با دیگران است و سبب‌ساز حصول اطمینان از اینکه رویدادها، دیدارها و مراسم رسمی و غیررسمی بر اساس سنن و رسوم اجتماعی و فرهنگی [طرفین] برنامه‌ریزی و انجام شوند. اگر در به جا آوردن این آداب و تشریفات کوتاهی شود، خطر تحقیر شدن دولت یا نهاد [مهمان/میزبان] و یا موجبات توهین و آزرده‌خاطر ساختن شدید [طرفین] فراهم می‌شود (https://oxford-management.com).

در حقیقت آداب و رسوم تشریفاتی بین دو کشور بیانگر فرهنگ و آداب و رسوم طرفین، سطح اجتماعی و توان اقتصادی و سیاسی آنان و میزان احترامی بوده که برای یکدیگر قائل می‌شدند. از این رو، بررسی و پژوهش در زمینه این آداب و رسوم می‌تواند روشن‌کننده این موارد در کشورهای مورد نظر و از جمله ایران باشد. از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی در ایران، دوران باستان است که کشور ایران برای بیش از یک‌هزاره همواره ابرقدرتی جهانی، تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز در بخش‌های شناخته‌شده جهان آن روزگار بوده است و در نتیجه ناگزیر از گفتگو و تبادل مستمر با دیگر سرزمین‌ها یا فرمانروایان کشورهای تحت حوزه امپراطوری خود بود که این امر از طریق تبادل سفرا و فرستادگان آنها انجام می‌شد. بنا بر این، بسیار مهم است که آداب و تشریفات دیپلماتیک که در طول این زمان پدید آمده، پایدار شده و یا دستخوش دگرگونی و بهبود شده‌اند، بررسی شود. چرا که از خلال آن، شناخت بهتری از آداب و سنن و نیز سطح فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران باستان به دست می‌آید. در اینجا پرسشی مطرح می‌شود که آداب و تشریفات دیپلماتیک از آغاز عصر هخامنشیان تا پایان دوران ساسانیان چه ویژگی‌هایی داشته و کدامیک از آنها تداوم یافته و یا دستخوش دگرگونی شده‌اند؟ برای پاسخ به پرسش مطرح شده در این پژوهش سعی شد که از منابع تاریخی قابل دسترس استفاده شود. مدارک و مستندات فراوانی از وجود روابط گسترده دربار هخامنشی با کشورهای تحت فرمان یا دیگر کشورها خبر می‌دهند که به دو دسته می‌توان تقسیم نمود: نخست شواهد باستان‌شناسی است که در اینجا عمدتاً سنگ‌نگاره‌ها و کتیبه‌ها دوم شواهد غیر باستان‌شناسی در دو دسته منابع مکتوب و شفاهی؛ همچون دست‌نوشته‌های مورخین دوران باستان، آیین‌نامه‌ها، تاج‌نامه‌ها، خدای‌نامه‌ها، کارنامه‌ها، گاه‌نامه‌ها، سروده‌های اساطیری و افسانه‌ها هستند که بیشتر منابع شفاهی در عصر ساسانی و اوایل دوره اسلامی مکتوب شدند و سرآمدشان شاهنامه فردوسی است.

^۱. Oxford Management Centre

پیشینه پژوهش

تشریفات و آداب درباری از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بوده و نشان‌دهنده سطح فرهنگ، قدرت سیاسی و اقتصادی و وضع اجتماعی حاکم بر دوران باستان بوده‌اند. آداب و تشریفات درباری ایران باستان که ابرقدرتی جهانی برای بیش از هزار و چند صد سال در جهان شناخته شده آن روز بود، با وجود اهمیت بالای خود به آن شکلی که باید مورد کندوکاو قرار نگرفته است و به صورت محدود در کتاب‌ها و نوشتارهای راجع به دوران ایران باستان در کنار دیگر مسائل به آنها نیز اشاره شده است، برای نمونه، آرتور کریستنسن (۱۳۱۴) در کتاب *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان* در بخشی از کتاب خود به تشریفات، آداب و خصوصیات فرستاده و نمایندگان حکومت در دوره ساسانی پرداخته است. سید رسول موسوی حاجی و سرور خراشادی (۱۳۸۹) پژوهشی در باره مناصب درباری عهد ساسانی با استناد به منابع تاریخی و شواهد کتیبه‌ای انجام داده‌اند که در آن اثر به دست‌اندرکاران امور تشریفات نیز پرداخته‌اند. مرتضی منشادی و وحید بهرامی نیز در مقاله‌ای با عنوان «آداب سفارت و آئین مذاکره در شاهنامه» به این موضوع اشاره کرده‌اند. اما عمده توجه آنان به خصوصیات سفیر و چگونگی رفتار و کردار او بوده است. از مهم‌ترین منابع این پژوهش، کتاب شاه و دربار در ایران باستان از لوید لولین جونز (۱۳۹۴) است که بسیاری از آداب و تشریفات دیپلماتیک دوران هخامنشی را مطرح کرده است. آثار پژوهشی تاریخی فراوانی نوشته شده‌اند که در میان مطالب آنها می‌توان مواردی را نیز در خصوص آداب و تشریفات دیپلماتیک پیدا کرد، اما پژوهشی که به صورت جداگانه و جامع به بررسی عناصر ایرانی تشریفات دیپلماتیک در دربارهای ایران پیش از اسلام بپردازد، یافت نشد و بر همین مبنا در نظر گرفته شد تا کار تخصصی بر این موضوع انجام شود.

آداب و تشریفات درباری دوران باستان بر پایه کتیبه‌ها و سنگ‌نگاره‌ها

برخی از مهم‌ترین کتیبه‌های داریوش شاه و خشایارشا که در آن از اقوام و کشورهای تابعه هخامنشیان و مردمان گوناگونی که با این شاهنشاهی در ارتباط بوده‌اند، نام برده شده است، عبارتند از کتیبه DNa: کتیبه بالای مقبره داریوش در نقش رستم (داریوش شاه در این کتیبه پس از ستایش اهوره مزدا، نام مردمی را که باج‌گزار وی بوده‌اند و او بر ایشان حکومت می‌کرده است را نام می‌برد) (لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۶۲-۲۶۱). کتیبه DNe: کتیبه‌ای که نژاد مردمانی که تخت داریوش را از زیر نگه داشته‌اند را بیان می‌کند (لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۷۰-

۲۶۹). کتیبه DSe: کتیبه داریوش در کاخ شوش که باز هم نام اقوام و کشورهای تابعه داریوش برده می‌شود (لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۷۸). کتیبه DSf: کتیبه‌ای دیگر در کاخ شوش که مرتبط با نام ملت‌های گوناگونی است که مواد گوناگون برای ساخت و آرایش این کاخ را فراهم کردند و یا در ساخت قصر مشارکت داشته‌اند (لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۸۴-۲۸۲). کتیبه XPa: کتیبه دروازه ملل (دروازه همه کشورها) که موضوع اصلی آن ساختن رواق به دست خشایارشا است (دروازه ورودی اصلی نمایندگان کشورها و مردم وابسته به دربار ایران، نوعی دالان انتظار) (لوکوک، ۱۳۸۹: ۳۰۲-۳۰۱). کتیبه XPh: لوح سنگی مشهور به دیوان؛ نگاشته به فرمان خشایار شاه که بخشی از آن مرتبط با مردم فرمانبر و باج‌گزار شاه است (لوکوک، ۱۳۸۹: ۳۰۹). در همه این کتیبه‌ها، موضوع مشترک گوناگونی مردم سرزمین‌های مختلف حاضر در کاخ و فرستادگان آنها است که به درگاه پادشاه بزرگ ایران می‌رسیده‌اند. علاوه بر کتیبه‌ها، بر بسیاری از دیوارهای تخت‌جمشید، تصاویری از فرستادگان به دربار نقش شده که اکثراً با خود پیشکشی به همراه دارند. لباس این فرستادگان متفاوت از یکدیگر و نشان‌دهنده خاستگاه جغرافیایی آنان است و از مهم‌ترین‌شان سنگ‌نگاره پیشکش‌آوران بر بدنه پلکان کاخ آپادانا است.

نظام چاپار و کارایی آن در پیام‌رسانی‌های رسمی

سیستم پیام‌رسانی ابداعی هخامنشیان و راه‌هایی که بدین منظور در سراسر شاهنشاهی کشیده شده بود، باید نقشی مهم در رد و بدل کردن نه‌تنها پیام‌ها که در اعزام هیأت‌ها و نمایندگان ایفاء کرده باشد. گزنفون مورخ یونانی در باره شیوه پیام‌رسانی ایرانی‌ها در دوره کوروش هخامنشی (۵۳۰-۵۹۹ ق.م.) گفته که این یکی دیگر از روش‌هایی است که کوروش برای مدیریت قلمروی گسترده خود به کار می‌برد. با این روش نظام‌مند، وی به سرعت هر چه تمام‌تر از اوضاع جاری در مملکت خود، هر چه هم که از محل اقامت وی دور باشند، خبردار می‌شود. کوروش نخست تخمین می‌زند که یک اسب در یک روز چه مسیری را می‌تواند بپیماید، بدون آنکه آسیبی بدو وارد شود، سپس چاپارخانه‌هایی را در این فواصل معین برپا می‌کند که در آنها اسبانی تازه‌نفس و مردانی برای نگهداری از آنها ساکن بوده‌اند و همچنین در هر چاپارخانه مقامی رسمی را می‌گمارد که نامه‌های رسیده را دریافت کرده و به مقصد بعدی رهسپار سازد، سواران و اسب‌های خسته را پناه داده و اسب و سوار تازه‌نفس راهی نماید. گفته می‌شود این روش شتابمند پیام‌رسانی گاهی شب‌ها نیز در جریان است، به صورتی

که پیک‌ها و اسب‌های تازه‌نفس شبانه در چند نوبت جایگزین دسته روزانه می‌شوند و در چنین حالتی پیام مورد نظر زودتر از پرواز پرنندگان به مقصد خواهد رسید (Xen. *Cyrop.*, 8.6.17).

دربار شاهان هخامنشی و اشکانی

باید گفت هخامنشیان به نوبه خود برای بنای هویتی درباری‌شان، به خصوص در عرصه هنر و معماری، الگوهایی از دربار حکومت‌های قدیمی در نزدیک خود گرفته و با هم درآمیختند و درباری را آفریدند که می‌شد آن را هخامنشی توصیف کرد. گرچه ایرانیان پیش‌تر نیز شیوه توسعه دربار را داشته‌اند؛ مانند مادها که سنت درباری شمالی ملهم از آشور در دربارشان رواج داشت و همین سنت مادی پیش از کوروش به قلمرو درونی پارس‌ها راه یافته بود و رسوم دربار پارس‌ها در پادشاهی انشان و به خصوص دربار پیشرفته نوعیلامی در شوش که تأثیری ویژه در هویت انشان داشت (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۵۲-۵۱). اما همانگونه که هخامنشیان از دربارهای قدیمی‌تر خاور نزدیک الهام گرفتند، ساختار کاملاً مترقی دربار آنان نیز در امپراتوری‌های بعدی تأثیر گذاشت. اسکندر پس از پیروزی بر داریوش سوم با اشتیاق، آئین‌ها و ساختارهای درباری هخامنشی را اقتباس کرد و برخی از آن ساختارها از طریق شاهان سلوکی وارد جهان یونانی شدند. با توجه به طولانی بودن دوران تأثیرگذاری دربار هخامنشی (در حدود دو قرن پادشاهی بر اقوام دور و نزدیک)، بسیاری از عناصر اساسی آئینی و نمایشی دربار هخامنشی در بسیاری از امور مهم درباری روم و بیزانس همچنان دیده می‌شد و در داخل خود ایران، نفوذ هخامنشی بر آئین‌های سلطنتی، جنبه‌های نمایشی سلطنت منجمله عناصر معماری کاخ و جهان‌بینی شاهنشاهی تا دوران ساسانی (قرون سوم تا هفتم میلادی) برجای ماند و در حقیقت در دربارهای صفوی و قاجار و پهلوی (در قرون شانزدهم تا بیستم میلادی) نیز هنوز قابل احساس بود (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۵۳-۵۲).

در باره شاهان اشکانی نیز با آنکه اطلاعات کمی از آنان در دست است، اما می‌دانیم که روابط گسترده‌ای با همسایگان خود، به خصوص دربار روم داشتند و مدام از طریق رد و بدل کردن فرستادگان با یکدیگر در ارتباط بودند. برای نمونه می‌توان به فرستادگان بین بلاش اشکانی و نرون در جریان درگیری‌های شدید اشکانیان و رومی‌ها بر سر ارمنستان، طی سال‌های ۶۶-۶۲ م. اشاره داشت که در نهایت این رفت و آمد دیپلماتیک به پیشنهاد صلح‌جویانه‌ای منجر شد که طی آن اشکانیان یکی از افراد خاندان پادشاهی خود را بر تخت سلطنت ارمنستان نشانده و عملاً نظارت خویش را بر آن سرزمین حفظ کردند (دیاکونف، ۱۳۵۱: ۱۰۴).

مقامات دست‌اندرکار تشریفات در دربارهای ایران باستان

شاهنامه فردوسی در ابیات مختلفی به تشریفات درباری شاهان اساطیری ایران، یعنی پیشدادیان و کیانیان^۱ پیش از حمله اسکندر اشاره می‌کند که این ابیات می‌توانند به شناخت بهتری از دربار دوره‌های پیش‌ساسانی کمک کنند. از رسوم کهن و مشترکی که در تمام ابیات دارای محتوای تشریفاتی به چشم می‌خورد، رسم داشتن پرده‌دار برای بار یافتن به نزد شاه بوده است؛ یعنی شاه حتی از دیده درباریان خود نیز دور بوده و جز اندک مقربان درگاه، کسی قادر به ملاقات با شاه مگر به اذن خود او نبوده است. وظیفه پرده‌دار در این میان، اعلام نام متقاضیان بار یافتن و رخصت گرفتن برای آوردن آنان نزد شاه بوده است.

از دیگر موارد مشترک، رسم نماز بردن (تعظیم) و سجده کردن در پای تخت شاه به هنگام بار یافتن و بوسه دادن زمین بوده است. از جمله اشعاری که به این رسوم اشاره دارند، عبارتند از: بار یافتن نماینده تور و سلم نزد فریدون شاه (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۱۲/۱-۱۱۱)، آمدن سین‌دخت نزد سام نریمان (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۳۹)، آغاز داستان بیژن و منیژه و بار یافتن ارمانیان نزد شاه کیخسرو (فردوسی، ۱۳۶۶: ۳۰۶/۳)، گفتار اندر پیغام فرستادن قیصر روم نزد لهراسپ (فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۱/۵-۵۹) که در این اشعار، فردوسی از مسئولین بار با دو عنوان "پرده‌دار" و "سالاربار" یاد کرده است.

در زمان هخامنشیان، امور داخلی دربار تحت نظارت مقام قدرتمندی بود که هزاراپاتیش (هزاربُد یا رئیس هزاره) نامیده می‌شد و به نظر می‌آید که فرمانده گارد سلطنتی و همه عناصر امنیتی دربار بوده و از اعتماد کامل فرمانروا برخوردار بود و مهم‌تر آنکه از طریق مراسم باریابی به دسترسی به شخص شاه نظارت داشته است (لولین‌جونز، ۱۳۹۴: ۸۸). شکوه شاهنشاه مستلزم رعایت دقیق سلسله مراتب در هر زمان بوده و بسیار محتمل است که فرمانده هزاربُد سلطنتی نقش نوعی «رئیس تشریفات» را برعهده داشته و مسئول تنظیم سلسله مراتب مراسم گوناگون بوده است (لولین‌جونز، ۱۳۹۴: ۱۰۹). یکی از نقش‌های اصلی هزاربُد در تشریفات درباری این بود که افراد یا هیأت‌های نمایندگی را به حضور شاه معرفی کند. او به جلو خم شده و دستش را به سوی دهانش بلند کرده و حرکتی مانند سلام یا درود رسمی به‌جا می‌آورد؛ رسمی که بعدها در دربارهای اسلامی مرسوم شد (لولین‌جونز، ۱۳۹۴: ۱۵۴-۱۵۳). در دربار شاهان ساسانی که خود را جانشینان خلف هخامنشیان دانسته

^۱ برخی به دلیل اشاره نکردن به شاهان ماد و هخامنشی در شاهنامه، پیشدادیان و کیانیان را برابر با شاهان ماد و هخامنشی در نظر گرفته‌اند.

و سعی در زنده کردن رسوم آنان داشتند، نیز دیوان/ایران درید از دیوان‌های بسیار مهم ساسانیان بود که به تعبیر امروزی وزارت دربار شاهنشاهی نامیده می‌شود (موسوی‌حاجی و خراشادی، ۱۳۸۹: ۱۸۵).

رسم پرده‌نشینی، دوری‌گزینی و پوشاندن چهره از زیردستان

پادشاهان ساسانی از اردشیر تا یزدگرد در پس پرده قرار می‌گرفتند و در این میان، واسطه دیدار شاه و ملاقات‌کنندگان شخصی با منصب خرم‌باش بوده که جایگاه ویژه‌ای داشته و باید که بزرگ‌زاده باشد و از کارهای او یکی آن بود که نام و کار کسانی را که بار می‌یافتند، اعلام بدارد. درید از دیگر بلندپایگان دربار شاهنشاهی بود که کار پیام‌رسانی به شهریار و پیام بردن از شهریار را برعهده داشت. دیگری پرده‌دار بود که زیردست درید در ایوان یا جای دیگر گمارده بر پرده شاهنشاهی بود تا کسانی را که بار می‌یافتند، به حضور شاهنشاه درون پرده یا به بیرون همراهی نماید (موسوی‌حاجی و خراشادی، ۱۳۸۹: ۱۹۰-۱۸۹). البته برخی خرم‌باش را همان پرده‌دار دانسته‌اند؛ «هنگامی که خرم‌باش (موکل پرده‌دار شاه) پرده را برمی‌داشت، نام و حاجت کسی که بار می‌جست را اعلام می‌کرد و شاه اجازه بار می‌داد. مرد از آستین خویش دستارچه‌ای سفید و پاکیزه برآورده و پیش دهان خویش می‌بست تا فرّ کیانی را با نفسش آلوده نسازد. سپس داخل شده و به دیدار شاه به خاک می‌افتاد و نماز می‌برد و همچنان می‌ماند تا شاه او را فرمان دهد که از خاک برخیزد، آنگاه او برخواسته تعظیم می‌کرد و سلام به جای می‌آورد» (کریستنسن، ۱۳۱۴: ۱۴۸)، «از دوران اردشیر همه شاهان ایران از ندیمان روی نهان داشتند و مابین شاه و طبقه اول بیست ذراع فاصله بود، زیرا پرده‌ای که جلوی شاه بود، با شاه ده ذراع و تا طبقه اول نیز ده ذراع فاصله داشت. پرده‌دار یک اسواران‌زاده بود که او را خرم‌باش می‌گفتند و چون او می‌مرد، یک اسواران‌زاده دیگر را که تربیت‌یافته بود، به پرده‌داری می‌گماشتند و بدین نام می‌خواندند و هر که به رتبه پرده‌داری می‌رسید و این مقام می‌یافت، نام خرم‌باش داشت» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۲۴۱).

اهمیت داشتن پرده‌دار و پوشانیدن دهان در برابر شاه برای آلوده نساختن فضا و سجده کردن برای شاه چنان بود که حتی برای شاه در بند کشیده شده‌ای چون خسرو پرویز هم پاس داشته می‌شد. هنگامی که شیرویه پسر خسرو پرویز فرستاده‌ای را به زندان می‌فرستد تا پرسش‌هایی را از پدر بپرسد و پاسخ آورد، در همانجا نیز خسرو پرویز پرده‌دار دارد و اوست که از خسرو اجازه بار برای فرستاده می‌خواهد و فرستاده دستمال سفید پاکیزه‌ای از

آستین بیرون آورده و بر چهره خویش می‌بندد و نزد خسرو آمده و به خاک افتاده و سجده می‌برد تا خسرو به او اجازه برخاستن و سخن گفتن دهد (طبری، ۱۳۷۵: ۷۷۱/۲). در باب فرستادن نماینده از سوی عمر به اصفهان به‌عنوان عامل جنگ، چنین آمده است که: «عمر، مغیره بن شعبه را نزد شاه اصفهان که ذوالحاجب نام داشت، فرستاد. وی به مغیره اجازه داد بار یابد که او نیزه و سپر به همراه داشت و در حالی که دو نفر از ایرانیان دو بازوی او را گرفته و به سوی شاه راهنمایی می‌کردند، با نیزه به فرش‌ها می‌زد که فال بد زنند» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۹۶۶/۵). گرفتن بازوی شخص باریافته به دست دو نفر از بزرگان و راهنمایی فرد مزبور نزد شاه از جمله رسومی است که با قدرت تمام در ایران پس از اسلام و به خصوص در دربار صفوی به حیات خود ادامه داد (حبیبی، ۱۳۹۶: ۳۷۷-۳۷۴).

این رسم پرده‌نشینی و دوری‌گزینی شاه حتی از نزدیکان خود، علاوه بر دلیلی مهم چون افزودن شکوه و راز وجود شاهی و جدا کردن وی از انسان‌های معمولی، باید دلایل امنیتی نیز داشته باشد. برای مثال در دربار هخامنشی از تشریفات درباری، پوشیدن کاندیز^۱ در هنگام بار یافتن نزد شاه بود که معمولاً شخص پوشنده، آن را بر دوشش انداخته و آستین‌ها در دو طرف آویزان می‌شد و دیدارکننده باید بازوهایش را در آستین‌ها می‌کرد. اما پارچه اضافی را به حال خود می‌گذاشت تا روی دستهایش را پوشانده و بدین ترتیب نشان دهد که دست‌هایش بی‌خطر هستند، زیرا نمی‌توانند که سلاحی به کف بگیرند. کوتاهی در انجام این کار، اهانت به پادشاه و نماینده‌اش شمرده می‌شد، تا جایی که کوروش صغیر با چنین دستاویزی دو نفر از خویشاوندان قدرتمند و دردسرافزین خود را اعدام کرد (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۴۰-۱۳۹). گزنفون در باره آداب نشستن نزد شاه گفته است که: «در دوران کوروش بزرگ، هنگامی که مهمانان برای شام می‌آمدند، جایگاه آنان بر اساس احترامی که برایشان قایل بودند، تعیین می‌شد و آنکه گرمی‌ترین بود، در سمت چپ شاه و نفر دوم در سمت راست شاه و نفر سوم در سمت چپ نفر اول و نفر چهارم در سمت راست نفر دوم و به همین ترتیب افراد قرار داده می‌شدند؛ زیرا سمت چپ شاه بیش از سمت راست وی در معرض خطر و خیانت بود. کوروش با دادن جایگاه برتر به فرد مورد نظرش، به خوبی نشان می‌داد که در حال حاضر چه کسی بیشتر مورد لطف او قرار دارد و این امر سبب ایجاد رقابت و انجام کارهای مد نظر شاه می‌شد. زیرا شاه این امکان را فراهم کرده بود که بر اساس کارها و پیشرفت‌های هر فرد، جایگاه او را نزدیک‌تر به خود قرار دهد» (Xen. *The education of Cyrus*. 8.4. 254).

۱. نیم‌تنه آستین‌دار

شایان ذکر است که رسم پنهان بودن چهره شاه حتی از نزدیکان درباری خود، رسمی بسیار کهن است. گفته شده که هرودوت در کتاب خود، دیاکو پادشاه ماد را نخستین کسی دانسته که در این راستا مقررات و تشریفات را وضع کرد و از جمله آن مقررات این بود که: «هیچکس حق نداشت مستقیماً با شاه تماس بگیرد ... علت این کار دیاکو آن بود تا کسانی که پیش تر هم سن و سال و هم سفره غذای او بوده و از حیث اصالت و شایستگی خانوادگی خود را کمتر از وی نمی دانستند، او را زیاد نبینند تا احساسات و شک و حسدشان به جوش آید و بر ضد او توطئه‌ای ترتیب دهند. چه، اگر مدتی او را نمی دیدند، کم کم او را موجودی غیر از خود می دانستند» (ایمان پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۲). اگر چه امروزه یافته‌ها نشان می دهند که دور از دسترس بودن شاهان، رسمی کهن تر و رایج در میان شاهان آن خطه همچون آشوریان بوده است و زبردستان پادشاهان آشوری برای دیدن شاه و نگریستن وی به چهره زبردستانشان التماس می کرده‌اند؛ دیدار شاهان شرق همواره سخت و دستیابی به آنان مشکل بوده است. البته هرودوت با وجود نسبت دادن نادرست ابداع این رسم به مادها، دلیل چنین سیاستی را به خوبی درک کرده است؛ آنکه شاه تصمیم گرفت برای اشراف قابل دستیابی نباشد تا جایگاه سلطنت در جامعه بالا برود. در حقیقت پادشاهان خاورمیانه‌ای از دوران باستان و حتی تا به امروز حضور مدنی خود را به دقت جیره‌بندی می کرده‌اند تا از تصویر خود نزد عامه در برابر هر تخریبی محافظت کرده و بر ماهیت پرشکوه و رمزآلود خود بیافزایند (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۱۴-۱۱۲).

پیشکش‌ها و هدایا برای شاهان

از رسوم دیگر تشریفات در شاهنامه فردوسی، آوردن پیشکش برای شاه بود که در ابیاتی مانند ابیات مرتبط با آمدن سین‌دخت نزد سام نریمان و پیشکشی آوردنش در هنگام باریابی نمایان است (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۳۹/۱). پیش تر به رسم آوردن پیشکش‌های فراوان به دربار هخامنشیان که در سنگ‌نگاره‌های کاخ آپادانا به تصویر درآمده، اشاره شد. در واقع اقامتگاه سلطنتی امپراتوری شاهد رفت و آمدهای دائمی هیأت‌های سیاسی بود، ساتراپ‌ها و مقامات ایرانی، همچنین سفیران و فرستادگان بیگانه بالقوه می توانستند اجازه باریابی به حضور شاه بزرگ را بگیرند، به شرط آنکه پیشکش‌ها یا هدایای لازم را همراه می آوردند. راه‌پله‌های آپادانا در پارسه، تقدیم پیشکش‌های دیپلماتیک را در مقیاس امپراتوری نشان می دهند که به ما

هشدار می‌دهد که مراسم درباری فقط بر صحنه آوردن اقدامی برای تماشاگران داخلی نبود، بلکه مخاطبانش شامل بیرونی‌ها نیز بودند.^۱ (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۱۰-۱۰۹)

در باب پیشکش یا باج آوردن به دربار شاهان اساطیری ایران در منابع تاریخی مطالب مختلفی آورده شده است و از آن جمله‌اند: «برخی اهل خبر و مطلعان امور سلف گفته‌اند که کی‌لهراسب با مردم مملکت خویش روش پسندیده داشت ... و شاهان روم و مغرب و هند و جاهای دیگر هر سال باج به او می‌دادند و در نامه‌ها حرمت وی می‌داشتند و او را شاه شاهان می‌خواندند که از شوکت وی بیمناک بودند» (طبری، ۱۳۷۵: ۴۵۶/۲).

همچنین در منابع تاریخی به آمدن فرستادگان از کشورهای مختلف به دربار ساسانی و آوردن پیشکش‌ها و هدایای فراوان نیز اشاره شده و از جمله مسعودی می‌نویسد: «آنگاه انوشیروان به عراق رفت و فرستادگان و هیأت‌های ممالک دیگر با هدایا به دربار وی آمدند. از جمله کسانی که به دربار آمده بودند، فرستاده قیصر پادشاه روم بود که هدیه‌ها و تحفه‌ها همراه داشت... خاقان پادشاه ترک، دختر و دخترزاده خویش را به زنی انوشیروان داد و ملوک سند و هند و شمال و جنوب و ممالک دیگر از بیم صولت و کثرت سپاه و وسعت مملکتش و آن رفتار که با ممالک دیگر داشته بود و پادشاهان کشته بود و پیروی عدالت می‌کرد، با او به صلح آمدند و هدیه‌ها فرستادند و هیأت‌ها روانه کردند. منجمله شاه چین و شاه هند که در نامه‌هایی شرح هدایای خود را نیز بدو نوشتند... هنگامی که انوشیروان در لشکرگاه به جنگ با یکی از دشمنان بود، نامه پادشاه تبت و هدایایش بدو رسید (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۶۱/۱-۲۵۹).

خلعتی و هدیه دادن از جانب شاه و بزرگان به زبردستان

فرستادن هدیه و خلعتی از جانب شاه به میهمانان و زبردستان خود نیز از دیگر موارد مهم است که بدان اشاره شده است. مانند: «گفتار اندر رفتن سیاوخش از ایران زمین به ترکستان» و «فرستادن هدایای فراوان از سوی افراسیاب به سیاوش» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۸۹/۲-۲۸۶) و گفتار «اندر پیغام فرستادن قیصر روم نزد لهراسپ» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۱/۵-۵۹). نوع معمول هدایا در دوران کوروش صغیر اسبی با دهنه طلا، گردنبندی طلا، دستبند طلا و شمشیری زرین و ردایی پارسی بود (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۹۰). در دوران هخامنشی، جشن سال نو زمان تشریفات خلعت دادن بود که مجلل‌ترین نمایش هدیه دادن

^۱ . تئوپومپوس مورخ دوران باستان در باره هدایای فراوانی که از گوشه و کنار دنیا توسط فرستادگان به دربار شاهان هخامنشی سرازیر می‌شده، سخن گفته است (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۳۲۰-۳۲۱).

سلطنتی محسوب می‌شد. منابع یونانی حاکی از آنند که به‌ویژه نیم‌تنه سواری آستین‌دار به‌عنوان هدیه‌ای شاهانه ارزشمند بود و رنگ و تزئینات نیم‌تنه بازتاب درجه و موقعیت بود؛ چه، نه همه رداها برابر بودند و نه دریافت‌کنندگانشان. شاه بزرگ در مقام ابراز لطف شخصی یا برای خدماتی که به مقام سلطنت شده بود، اغلب به ساتراپ‌ها، مقام‌های نظامی و درباریان لباس هدیه می‌کرد و با توجه به اینکه تشریفات اهدای رداء به طور علنی در دربار برگزار می‌شد و یا در مورد آنهایی که در دربار حضور نداشتند، رداء در مراسمی علنی در ایالات دریافت می‌شد، این عمل به حفظ وفاداری درباریان کمک می‌کرد؛ حتی شهرها نیز می‌توانستند به افتخار دریافت رداء نائل شوند (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۴۴). اعطای رداء از سوی یک مافوق، به خصوص فرمانروا به یک زیردست، به نشانه لطفی ویژه و به عنوان آئینی برای جلوس در خاور نزدیک سوابقی دیرینه داشت. در ایران این رسم را می‌توان بدون انقطاع از دوران باستان تا اواخر قرن بیستم میلادی ردیابی کرد. پس از اسلام به سنت اعطای رداء، خلعت دادن گفته شد (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۴۳).

نامه نوشتن برای بزرگان

از دیگر رسومی که فردوسی ذکر کرده، رسم نوشتن نامه است بر حریر و معطر کردن آن به مشک و عنبر و گلاب تا در خور مقام بزرگان باشد که از جمله اشعار شاهنامه در بخش «گفتار اندر نامه نبشتن سیاوخش به نزدیک پدر» هست (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲/۲۴۵). از این رسم در چند جای منظومه ویس و رامین نیز یاد شده است؛ منجمله در باب آمدن زرد^۱ پیش شهرو^۲ به رسولی (گرگانی، [ابی تا]: ۴۶) و نامه نوشتن ویس به رامین (گرگانی، [ابی تا]: ۳۴۶).

مسعودی نیز در خصوص نامه‌ای که شاه هند به انوشیروان نوشته است، چنین آورده که این نامه را به طلای سرخ بر پوست درخت معروف به کاذی نوشته بودند. این درخت به دیار هند و چین یافت شود و از گیاهان عجیب است که رنگ نیکو و بوی خوش دارد و پوست آن از کاغذ چینی نازک‌تر است و ملوک چین و هند نامه بر آن نویسند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۲۶۱).

^۱. برادر موبد، پادشاه مرو و خواستگار ویس

^۲. فرمانروای ماه‌آباد و مادر ویس

آداب بار عام شاهی

از دیگر رسوم ذکر شده در شاهنامه، آداب بار عام برای خود شاهان است؛ مانند بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن شاه در باریابی فرستادگان و حضور بزرگزادگان دربار در مراسم باریابی. برای نمونه می‌توان بخش «گفتار اندر پیغام فرستادن قیصر روم نزد لهراسپ و چگونگی حضور شاه در آن مراسم» را مثال زد (فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۱/۵-۵۹). نمایش باریابی‌ها به حضور شاهان هخامنشی به شکل تعداد زیادی تصاویر حک‌شده بر مهر و سنگ‌های گران‌بها، نقش رنگ‌آمیزی شده کوچکی بر تابوتی سنگی و از حکاکی یادواره‌ای بر چارچوب‌های آپادانا در پارسه به دست آمده است. ظریف‌ترین نمونه‌ها دو نقش برجسته سنگی بزرگ در دو پلکان آپادانای پارسه بود که شاه بزرگ را در حال بار عام نشان می‌دهند که ردای درباری در بر دارد، با تاج و غنچه نیلوفر آبی^۱ و عصای شاهی به دست ... و به منظور «تأکید بر خصوصیت تغییرناپذیر سلطنت»، ولیعهد او را همراهی می‌کند که لباسی همانند شاه در بر دارد و او نیز از حق در دست داشتن نیلوفر برخوردار است و همچنین اعضای بلندپایه دربار و ارتش حضور دارند. دو جام کندرسوز مرز فاصله شاه را مشخص و بر تقدس او تأکید می‌کنند^۲، همچنان که سکوی شاه‌نشین که تخت سلطنت به روی آن جای گرفته و سایبانی که صحنه را پوشانده، همین نقش را دارند... منظور از ساز و برگ نمایشی تالار، تاج و تخت و چیدمان پرهیبت آپادانا این بود که در حاجتمندان ترس و شگفتی القاء کند. به علاوه شکل و هیبت خود شاه، نقش اول نمایش دربار می‌بایست بسیار تأثیرگذار و با هیمنه بوده باشد (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۵۲-۱۵۱). «و چنان بود که کسری (خسرو انوشیروان) در ایوان خویش می‌نشست که تاج در آن بود و تاج چون ظرفی بزرگ بود که یاقوت و زمرد و مروارید و طلا و نقره در آن به کار رفته بود و با زنجیر طلا به طاق آویخته بود که گردن وی تحمل آن نداشت و تاج به جامه‌ها پوشیده بود و چون کسری به جای خود می‌نشست، سر را داخل تاج می‌کرد و چون قرار می‌گرفت، جامه از تاج برمی‌گرفت و هر که او را می‌دید و از پیش ندیده بود، از هیبت وی به خاک می‌افتاد» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۸۹/۲).

^۱. برخی آن را گل انار دانسته‌اند (درویشی و نریمانی، ۱۴۰۱).

^۲. برای تطهیر هوای حدّ فاصل شاه و دیگران

به پیشباز مهمانان رفتن

از دیگر رسوم مندرج در شاهنامه، استقبال از بزرگزادگان در بیرون از شهر و نیز استقبال مردم در شهرها از مهمانان و برپایی مجالس بزم و سرگرمی برای مهمان بوده است که در بخشی مانند: «گفتار اندر رفتن سیاوخش از ایران زمین به ترکستان» آمده و در آن از استقبال مردم از سیاوش در راه، به پیشباز آمدن پیران و پسه با هدایای فراوان در خارج از شهر و پیاده آمدن افراسیاب به استقبال سیاوش در کاخ سخن به میان آمده است. رسم دیگر، بردن مهمان بر سر خوان نعمت بزرگان و استقبال شایسته و برپایی مجلس بزم برای او و بردن مهمان به میدان بازی یا شکار به منظور ایجاد خوشی برای مهمان بود (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۸۹/۲-۲۸۶، ۲۸۳/۲-۲۸۱). در منظومه ویس و رامین نیز به این رسوم پذیرایی و بزم اشاره شده است (گرگانی، [بی تا]: ۳۱۷).

آراستن و پیرایش کاخ و محل بار عام

از دیگر رسوم می توان به آراستن هر چه بیشتر کاخ و آوردن حیوانات باشکوه به کاخ یا محوطه آن اشاره کرد. حیواناتی چون فیل، شیر و ببر و همچنین پوشاندن جامه زربفت یا وسایل گوهرنشان بر بدن حیواناتی مانند فیل و اسب از دیگر رسوم رایج آن دوره برای نشان دادن شکوه و جبروت دربار و یا احترام گذاشتن به میهمان بود. برای نمونه می توان به بار یافتن نماینده تور و سلم نزد فریدون شاه (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۱۲/۱-۱۱۱) و گفتار «اندر رفتن سیاوخش از ایران زمین به ترکستان» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۸۳/۲-۲۸۱) اشاره داشت.

آراستن و پیرایش کاخ و محل بار عام

از دیگر رسوم می توان به آراستن هر چه بیشتر کاخ و آوردن حیوانات باشکوه به کاخ یا محوطه آن اشاره کرد. حیواناتی چون فیل و شیر و ببر و همچنین پوشاندن جامه زربفت یا وسایل گوهرنشان بر بدن حیواناتی مانند فیل و اسب از دیگر رسوم رایج آن دوره برای نشان دادن شکوه و جبروت دربار و یا احترام گذاشتن به میهمان بود. برای نمونه می توان به بار یافتن نماینده تور و سلم نزد فریدون شاه (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۱۲/۱-۱۱۱) و گفتار «اندر رفتن سیاوخش از ایران زمین به ترکستان» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۸۳/۲-۲۸۱) اشاره داشت.

حفظ حرمت و عدم تعرض به فرستادگان

حفظ حرمت فرستادگان و عدم تعرض به آنها از دیگر مواردی است که در شاهنامه بدان اشاره شده است، از جمله در بار یافتن نماینده تور و سلم نزد فریدون شاه (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۱۱-۱۱۲/۱) و در گفتار «اندر پیغام فرستادن قیصر روم نزد لهراسپ» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۱/۵-۵۹) که به خصوص در مورد دوم، با وجود پیغام خصمانه‌ای که از سوی قیصر روم برای لهراسپ آورده می‌شود، لهراسپ در کمال احترام و شایستگی با فرستاده برخورد کرده و در پذیرایی او از هیچ کاری فرو نمی‌گذارد.

در حقیقت این رسم احترام به فرستادگان و اجتناب از تعرض به آنها از دوران باستان دارای اهمیت بسیار زیادی بوده است. البته شاید هر چه به پیش‌تر بازگردیم، این حقوق کم‌رنگ‌تر می‌شده‌اند و میزان احترام به فرستادگان رابطه مستقیم با نوع روابط دو کشور در آن برهه از زمان داشته است، البته این به معنای عدم امنیت فرستادگان نبود، اما لزوماً احترام فراوانی نیز نثار آنها نمی‌شد؛ «داستان سفیران یونانی در دربار ایران بر رابطه‌ای مبتنی بر جهت باد میان دربار و دولت‌شهرهای گوناگون یونان استوار بود» (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۱۰). اما با این وجود در منابع تاریخی به توجه شاهان در مراقبت از فرستادگان اشاره شده است. هرودوت در کتاب تاریخ خود به واقعه کشته شدن فرستادگان داریوش شاه به دست آتنی‌ها و اسپارت‌ها اشاره کرده و گفته است که در زمان خشایارشا، مردم لاکدائیمون^۱ (سرزمین اسپارت‌ها) بنا به دلایلی از کار خود پشیمان شده و دو بزرگ‌زاده اسپارتی را برگزیدند که به دربار شاه ایران رفته و به جبران آن رفتار، گردن خود را به تیغ پادشاه تقدیم کنند. اما هنگامی که این دو به دربار رسیدند، خشایارشا با بزرگ‌منشی این خواسته را رد کرده و می‌گوید که: این برخورد مردم لاکدائیمون را تلافی نخواهد کرد، چه آنها با کشتن فرستادگان ایران تمامی قوانین انسانی را زیر پا گذاشته و من نه کاری را که خود نفی می‌کنم، انجام خواهم داد و نه با کشتن شما عذاب وجدان مردم‌تان را آسوده خواهم ساخت (Herodotus, *the histories*. 3. 7. 134&136). از نمونه‌های دیگر در زمینه رفتار درست با فرستادگان و یا احترام به فرستادگان می‌توان به دوره پادشاهی بهمن اشاره کرد که بنا بر یکی از روایات، بهمن، بخت‌نصر را بفرمود تا به بیت‌المقدس رود و یهود را بیرون کند و سبب آن بود که فرمانروای بیت‌المقدس بر فرستادگان بهمن تاخته و بعضی از آنها را کشته بود (طبری، ۱۳۷۵: ۴۵۷/۲). در باب پادشاهی یزدگرد اول که پس از بهرام

^۱. Lacedaemon

چهارم روی کار آمد، طبری وی را یزدگرد بدکار نامیده و گفته که وی مردی خشن و سنگدل و فتنه‌گر و مکار بود و تندخوی و بدگمان و هیچکس را به چیزی امین نمی‌دانست و کس به جز فرستادگان ملوک دیگر با وی سخن گفتن نیاوست (طبری، ۱۳۷۵: ۶۰۸/۲-۶۰۷). البته این موضوع دیدار یزدگرد با فرستادگان که طبری ذکر کرده، در تضاد با آن چیزی است که در شاهنامه فردوسی در باب «پادشاهی یزدگرد بزه‌گر» آمده و در آن اشاره شده که هیچ کسی را نزد شاه راه نبود، حتی فرستادگان و دادخواهان را (فردوسی، ۱۳۶۶: ۳۶۳/۶).

در کتاب معجم‌البلدان در باره واژه برید از واحدهای سنجش فاصله، داستانی آورده شده که درونمایه‌اش احترام به فرستادگان است و چنین بیان کرده است که: به روزگار یکی از شاهان ایران^۱ برای شناسایی فرستادگان و به‌جا آوردن احترام لازم برای آنها، دم اسب‌هایشان را قطع می‌کردند و سپس اعراب این واژه را معرب کرده‌اند (یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۳۵/۱).

شخصات و ویژگی‌های سفیر

از موضوعات مهم در امر دیپلماسی، انتخاب سفیری مناسب و کاردان است. فردوسی در ابیاتی به ذکر مشخصات یک فرستاده مناسب اشاره داشته و صفاتی از جمله تیزهوشی، هوشیاری، سخن‌وری، بینادلی، یادگیری، خردمندی، دانش، صاحب‌نظر و توانا بودن به انجام کار را برای او مطرح می‌کند و سخنانی در ذکر مشخصات فرستاده تور و سلم نزد شاه (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۱۰/۱) و «گفتار اندر پیغام فرستادن قیصر روم نزد لهراسپ» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۱/۵-۵۹) را در شاهنامه آورده است. سفرا و فرستادگان دربار هخامنشی از میان اشخاص بلندپایه انتخاب شده و دارای قدرت فراوانی بودند؛ تا جایی‌که در کنار درباریان، اعیان و زنان سلطنتی (به اتفاق ملتزمین دربار‌گونه خودشان)، سفیران نیز هنگامی که در سراسر امپراتوری سفر می‌کردند، می‌توانستند به نام شاه عهده‌دار نمایندگی اقتدار او شوند (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۴۸). در حقیقت برخی از عناصر اساسی دربار را دیوانسالاران، خادمان درباری، مترجمان و مأموران ویژه (که دبیران شاه نامیده می‌شدند) و همچنین سفیران تشکیل می‌دادند (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۹۵-۹۴). از آن دوران اسنادی به جای مانده که از ارتباط مداوم فرستادگان دربار هخامنشی با دیگر جای‌ها خبر می‌دهد. برای مثال، نامه‌های مبادله شده میان آرشام (ساتراپ) در مصر با دربار سلطنتی ایران در آغاز قرن چهارم پیش از

^۱. یاقوت حموی در کتاب خود، نام آن پادشاه را ذکر نکرده است.

میلاذ نشان می‌دهد که اشراف درباری که در خدمت شاه بودند، حتی زمانی که در دربار شاهنشاهی حضور نداشتند، گفتمانی پیوسته با قدرت مرکزی را ادامه می‌دادند (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۹۲). سفیر می‌باید که وجهه فرمانروا و کشور خود را در کشور میزبان حفظ کرده و قدرت حکومت خود را به آنها نشان دهد. این موضوع از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود، چنانکه در زمان مهرداد دوم اشکانی، لوکیوس کورنلیوس سولا،^۱ سردار رومی بعد از تسلط بر غرب آناتولی در صدد برآمد که با پادشاه اشکانی عهدنامه‌ای امضاء کند و مهرداد دوم سفیری نزد سولا فرستاد تا با رومیان قرارداد مودت و اتحاد منعقد سازد. سولا در جریان این نشست، تکبر و غرور بسیار از خود نشان داد و با نشان دادن اورباز/هورباز در کنار آریوبرزن اول پادشاه کاپادوکیه که دست‌نشانده رومیان بود، او را تحقیر کرد. این تحقیر چنان بر مهرداد دوم گران آمد که اورباز را پس از بازگشت به ایران به جرم آنکه شأن و منزلت شاهنشاهی اشکانی را حفظ نکرده است، به قتل رسانید (معتمد و دیگران، ۱۴۰۰: ۳۲-۳۱).

ساسانیان و بخشی از آداب درباری و تشریفات آنان

فردوسی در شاهنامه، بخش مفصلی را به شاهان ساسانی و آداب درباری و تشریفات آنها اختصاص داده است و در ارتباط با سیاست تشریفات دربار ساسانی از همه گویاتر ابیاتی است که در بخش «گفتار اندر بزرگی اردشیر بابکان» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۲۲۱/۶-۲۲۰) آورده شده و به روشنی سیاست دربار ساسانی در برخورد با فرستادگان را نشان داده است. اهمیت دانستن این رسوم به‌ویژه در آن است که گرچه شاهان ساسانی خود وارث سلسله‌های پیشین بودند و میراث آنان را به صورت غیرمستقیم به دربارهای فرمانروایی پس از خود انتقال دادند، اما این دربار خود ساسانیان بود که میراث مذکور را با سیاست خود ترکیب کرده و سیاستی خاص را به‌وجود آورد که به‌طور مستقیم در حکومت‌هایی که پس از اسلام در ایران و خارج از ایران پدیدار شد، اثر گذاشت و بسیاری از مبانی آن توسط دیگران اتخاذ شد. نگاهی به این ابیات، نشان‌دهنده شباهت‌ها و تفاوت‌ها با دربارهای پیش‌ساسانی است. برای مثال در ابیاتی از «گفتار اندر پیغام فرستادن قیصر روم به نزد لهراسپ»، فرستاده قیصر بیان می‌کند که از زمان ورود به خاک ایران کسی پی‌گیر کار و حال او نبوده است و تنها به‌سبب مهربانی که شاه نشانش داده حاضر به پاسخ راست دادن به وی است. (فردوسی، ۱۳۶۶: ۶۱/۵-۵۹). اما در ابیات مربوط با اردشیر بابکان صراحتاً به این موضوع اشاره می‌شود

^۱. Lucius Cornelius Sulla

که از زمان ورود فرستادگان به خاک ایران، مرزبانان به کار فرستادگان رسیدگی کرده و هم از نیت آنها جويا شده و هم از ایشان پذیرایی کرده، همراه آنان راه‌بلدی را برای راهنمایی می‌فرستادند و در تمام راه از ایشان مراقبت و پذیرایی می‌شد تا به محل سکونت شاه برسند. از سوی دیگر نیز به نقش فعال شاه در دیدار با فرستادگان و پرس‌وجوی از ایشان اشاره می‌شود. منجمله در همان داستان لهراسپ و فرستاده قیصر. به نظر این رسمی کهن بوده است. در دوران اشکانیان هر مراجعه‌کننده به دربار باید نام، دیار، حرفه و دلیل مراجعه‌اش را اعلام می‌کرد و همه این اطلاعات در دفتری با توصیف فرد و لباس و سر و وضعش ثبت می‌شد. این سیاست حفاظتی و اداری احتمالاً پیش از آن در دربار هخامنشی نیز وجود داشته است (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۵۰). در دروازه ملل بنا شده به فرمان خشایارشا در تخت جمشید برای پذیرش فرستادگان، همه حاجتمندان و دادخواهان برای دیداری با پادشاه انتظار می‌کشیدند، در آنجا مأمورین امنیتی از آنها بازجویی می‌کردند و فقط پس از قانع شدن مأموران اجازه می‌یافتند وارد حیاط کاخ شوند. در اینجا پیک‌ها شامل خواجه‌ها با پیام‌ها در میان حیاط و تالار بار عام در آمدوشد بودند (لولین جونز، ۱۳۹۴: ۱۵۰).

در شاهنامه به آمدن فرستادگان فراوان از جای‌جای جهان شناخته‌شده آن‌روزگار به دربار ساسانیان اشاره شده است و همچنین دیگر منابع نیز بدان اشاره داشته‌اند. برای نمونه در کارنامه اردشیر بابکان (فره‌وشی، ۱۳۹۰: ۱۳۶-۱۳۵) و یا تاریخ طبری چنین آمده که: انوشیروان پیوسته مظفر و فیروز بود و همه اقوام مهابت وی را به دل داشتند و فرستادگان‌شان از ترک و چین و خزر و امثال آن به در وی حاضر بودند و عالمان را گرمی می‌داشت (طبری، ۱۳۷۵: ۴۵۶/۲).

به‌گفته بلعمی در دربار پادشاه ایران از زمان انوشیروان تا خسرو پرویز، همواره مترجمانی فیلسوف و مسلط به زبان‌های گوناگون رایج در سرزمین‌هایی چون روم، خزران، ترکستان، هندوستان و اعراب حاضر بودند که زبان پارسی را نیز نیک دانسته و می‌نوشته‌اند و هر گاه نماینده‌ای از آن سرزمین‌ها به دربار پادشاه می‌آمد، حضور داشته‌اند. این خود گستره روابط سیاسی میان ایران و دیگر کشورها را نشان می‌دهد (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۰۹۹/۲-۱۰۹۸).

در کتاب *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم* در بخش «ذکر عاده فی اتحاد الوفود» نیز مواردی در خصوص سفرا و آئین پذیرش در عهد ساسانی آمده است (بی‌نا). ۱۳۷۳: ۱۸۷-۱۸۶). مجموعه‌ای از این آداب در منابع گوناگون در عصر ساسانی را کریستنسن گرد آورده است و چنین می‌گوید که: «ساسانیان با سفرای بیگانه به لطف و

آداب و تشریفات دیپلماتیک در ایران باستان از دوره هخامنشی تا پایان دوره ساسانی □ ۲۱

خوشی سلوک می‌کرده‌اند و همینکه فرستاده‌ای از جایی می‌آمد، مرزبان از حال او آگاه می‌شد و بعد حلت و تشویقی سزاوار قد او بر وی می‌آراستند و با آئینی که واردش کرده بودند، باز به سرحد می‌رسانیدند» (کریستنسن، ۱۳۱۴: ۱۱۴-۱۱۳).

شرحی کوتاه در مورد جدول‌ها

چنانچه پیش‌تر نیز اشاره شد، منابع پژوهش حاضر به دو دسته عمده شفاهی و مادی تقسیم می‌شوند. منابع شفاهی عبارتند از ادبیات و تاریخ شفاهی که سینه به سینه منتقل شده تا اینکه عمدتاً در دوران ساسانیان و پس از آن به نگارش درمی‌آیند (تفضلی، ۱۳۹۳: ۱۴-۱۳) و منابع مادی عبارتند از یافته‌های باستان‌شناسی، کتیبه‌ها و متون تاریخی به جای مانده و آنچه از مجموع این منابع حاصل شده است، به صورت خلاصه در دو جدول شماره ۱ و شماره ۲ آورده شده است.

در جدول شماره ۱ به دلیل باقی ماندن شواهد مدون محدود در خصوص آداب و تشریفات دیپلماتیک دوران هخامنشی و به‌ویژه دوران اشکانی سعی شد تا جدولی برای شاهان اساطیری ایران که آنها را برابر با شاهان ماد و هخامنشی در نظر می‌گیرند، از منظومه ماندگار شاهنامه فردوسی بیرون آورده شود و باید گفت که اینها خود چکیده‌ای از ادبیات و تاریخ شفاهی دوران باستان ایران است. همچنین در تهیه این جدول به کتیبه‌های هخامنشی و معدود داده‌ها از دوران اشکانی نیز توجه شده است. جدول شماره ۲ نیز از منابع به جای مانده مرتبط با آداب و تشریفات دیپلماتیک عصر ساسانی فراهم شده است.

جدول ۱- تشریفات دربار پادشاهان اساطیری / پیش‌ساسانی ایران (تدوین شده به دست نگارندگان)

- ۱- رسم پرده‌نشینی بزرگان و داشتن پرده‌دار برای معرفی مهمان به حضور پادشاه
- ۲- رسم نماز بردن (تعظیم) و سجده کردن و زمین‌بوسی پیش پای شاه
- ۳- فرستادن پیشکش برای شاه ایران
- ۴- رسم نوشتن نامه بر حریر و معطر کردن آن به مشک و عنبر و گلاب در خور مقام بزرگان
- ۵- رسم بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن شاه در باریابی فرستادگان و حضور بزرگ‌زادگان دربار در مراسم باریابی
- ۶- استقبال از بزرگ‌زادگان در بیرون از شهر و استقبال مردم در شهرها از مهمانان و برپایی مجالس بزم و سرگرم برای مهمان
- ۷- حفظ حرمت فرستادگان و عدم تعرض به آنها
- ۸- فرستادن هدیه و خلعت از جانب شاه برای میهمانان و زیردستان خود
- ۹- آراستن هر چه بیشتر کاخ و نمایش حیوانات باشکوه یا کمیاب، همچنین پوشاندن جامه زربفت یا وسایل گوهرنشان بر بدن حیواناتی چون فیل و اسب برای نشان دادن شکوه و جبروت دربار و یا احترام گذاشتن به میهمان

جدول ۲- تشریفات دربار ساسانی (تدوین شده به دست نگارندگان)

- ۱- آگاهی از ورود فرستاده به محض رسیدن به خاک ایران توسط مرزبان آن ناحیه
- ۲- آگاه ساختن دیگران از ورود فرستاده توسط مرزبان و برآوردن نیازهای فرستاده مانند جای خواب و خورد و خوراک در تمام طول راه
- ۳- آگاهی‌یافتن وزیر دربار از آمدن فرستاده و هدف وی از سفر و فرستادن اشخاصی برای خبر کردن شاه
- ۴- رفتن سپاه به پیشباز فرستاده
- ۵- آراستن تخت شاهی برای بار دادن به هنگام رسیدن فرستاده
- ۶- صف کشیدن زیردستان شاه در دو سوی مسیر راه سفیر برای نزدیک شدن به تخت شاه با در بر داشتن جامه‌های زربفت
- ۷- اشاره شاه برای نزدیک شدن فرستاده به تخت و نشان دادن وی نزدیک خود و گفتگوی شاه با فرستاده و تلاش برای پی بردن به نیت فرستاده و سروری که او را فرستاده است و اوضاع و احوال کشوری که از آن آمده، وضعیت قوای نظامی، آئین و مذهب آنان و موارد دیگر
- ۸- سپردن فرستاده به فرستاده‌دار و بردن فرستاده به داخل کاخ و رسیدگی به نیازهای او
- ۹- دعوت فرستاده توسط شاه به صرف غذا بر سر سفره شاهی و باده‌نوشی و نشان دادن وی بر جایگاهی بلندمرتبه و کرسی زربفت
- ۱۰- رفتن فرستاده به شکار همراه شاه و لشکریان وی (سرگرم ساختن فرستاده)
- ۱۱- دادن خلعتی شاهانه به فرستاده توسط فرستاده‌دار و از سوی پادشاه ساسانی به هنگام گسیل داشتن فرستاده به موطن خود با همان آئین هنگام ورود

نتیجه‌گیری

در ایران پیش از ورود اسلام، آداب تشریفات خاصی بر سلسله‌های حاکم حکمفرما بوده است. بنا بر آنچه از شواهد و مدارک به جای مانده می‌بینیم، با گذشت زمان و هر چه به دوران پایانی یعنی ساسانیان نزدیک می‌شویم، این آداب و تشریفات سروسامان بیشتری یافته است. دودمان هخامنشی نخستین امپراتوری را در ایران و البته در عرصه جهان شناخته‌شده آن روزگار بنا نهادند و بر بسیاری از کشورهای دور و نزدیک فرمانروایی داشته و با بسیاری دیگر از کشورها نیز در ارتباط بودند. این دودمان از بسیاری عناصر آداب و تشریفات که پیش از آنها در منطقه میان‌رودان، ماد و عیلام رواج داشت، بهره گرفتند. اما به نوبه خود، آداب و تشریفات تازه را نیز افزوده یا بهبود بخشیدند. فرهنگ تشریفات که در این دوره به دست هخامنشیان بنا نهاده یا تثبیت شد، حکومت‌های بعدی شامل اشکانیان و ساسانیان (و حتی پس از اسلام که موضوع کار این مقاله نیست) را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داد و به گونه‌ای حیات آن ادامه یافت. با این همه، نظر به کمبود شواهد و مدارک از دوره هخامنشی و به‌ویژه اشکانی و با نگاهی به جداول تهیه‌شده، چنین به نظر می‌رسد که این آداب و تشریفات در دوران ساسانی صورت سامان‌یافته‌تری به خود گرفت و در دوره‌های پس از ورود اسلام نیز سرمشق مستقیم برای دربارهای اسلامی ایرانی و غیرایرانی شد و تا سده‌ها اثر خود را بر جای گذاشت. همچنین نگاهی به جدول‌های شماره ۱ و ۲ نشان می‌دهد که گرچه موارد آورده شده در هر دو جدول دارای مشابهت بسیار است، اما جدول شماره ۲ کامل‌تر از جدول شماره ۱ به شمار می‌رود.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آشنا، حسام‌الدین و نادر جعفری هفت‌خوانی، «دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی، پیوندها و اهداف»، دو فصلنامه دانش سیاسی، بهار و تابستان ۱۳۸۶، ش. ۵، صص. ۲۰۵-۱۷۹.
- ایمان‌پور، محمدتقی، علی یحیایی و زهرا جهان، «گسترش آئین‌های درباری و جشن‌های ایران باستان در عهد آل بویه». نیم‌سال‌نامه مطالعات تاریخی و تمدن ملل اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱، سال اول، ش. ۱، صص. ۵۶-۳۷.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد. ۱۳۵۳، تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)، چاپ دوم، به تصحیح: محمدتقی ملک‌الشعراى بهار و به کوشش: محمد پروین گنابادی، تهران: چاپخانه تابش.
- بیژنی، مریم. «دیپلماسی در گذر زمان»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، بهمن و اسفند ۱۳۸۴، ش. ۲۲۱ و ۲۲۲، صص. ۱۲۹-۱۱۸.

- [بی.نا]. ۱۳۷۳، *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم* (با عنوان اصلی *نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب*)، به تصحیح: رضا انزایی نژاد و یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- حبیبی، کوثر، *تشریفات دربار ایران عصر صفوی با تمرکز بر سفرنامه‌های اروپایی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد ایران‌شناسی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی و ایران‌شناسی، تابستان ۱۳۹۶.
- درویشی، ندا و سارا نریمانی، «نقش نمادین گل لاله و گل انار در کاشی کاری ایران و ترکیه عثمانی»، *مجله هنر و تمدن شرق*، ۱۴۰۱، سال دهم، فروردین ماه، شماره ۳۵، صص. ۲۸-۲۳.
- دیاکونف، م. م. ۱۳۵۱، *اشکانیان*، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- طبری، محمدبن جریر. ۱۳۷۵، *تاریخ طبری*، به تصحیح و ترجمه: ابوالقاسم پاینده. تهران: نشر اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۶، *شاهنامه*، به تصحیح: *جلال خالقی مطلق*، طبع انتقادی شاهنامه، به کوشش: احسان یارشاطر، نیویورک: نشر Bibliotheca Persica.
- فرووشی، بهرام، ۱۳۹۰، *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: دانشگاه تهران.
- گریستنسن، آرتور، ۱۳۱۴، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه و تحریر: مجتبی مینوی، تهران: نشریات کمیسیون معارف، مطبعه مجلس.
- گرگانی، فخرالدین اسعد، [بی.تا]، *ویس و رامین*. به تصحیح: مجتبی مینوی، تهران: کتابفروشی فخر رازی.
- گنجی دوست، محمد، ۱۳۸۷، *تحولات دیپلماسی در عصر اطلاعات، فصلنامه سیاست*، بهار ۱۳۸۷، دوره ۳۸، ش. ۱، صص. ۲۱۲-۱۸۵.
- لوکوک، بی.یر، ۱۳۸۹، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه: نازیلا خلخالی، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- لولین جونز، لوید، ۱۳۹۴، *شاه و دربار در ایران باستان*، ترجمه: فریدون مجلسی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- مجتهدی، محمدرضا، «سیری در دیپلماسی و تحول تاریخی آن»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، ۱۳۷۷، ش. ۱۶۹، صص. ۱۲۸-۱۰۳.
- مسعودی، علی بن حسین. ۱۳۷۴، *مروج الذهب و المعادن الجواهر*، جلد اول، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- معتد، افسانه، احمد کامرانی فر و ناصر جدیدی، «بررسی و واکاوی شاخصه‌های دیپلماسی سیاسی عصر اشکانی»، *فصلنامه علمی پژوهشنامه تاریخ*، ۱۴۰۰، سال شانزدهم. تابستان، شماره ۶۳، صص. ۴۵-۲۷.
- منشادی، مرتضی و وحید بهرامی، «آداب سفارت و آئین مذاکره در شاهنامه»، *پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، ۱۳۹۳، سال دوم، بهار و تابستان، ش. ۲ (پیاپی ۴)، صص. ۱۳۴-۱۱۷.
- موسوی حاجی، سید رسول و سرور خراشادی، «پژوهشی در مناصب درباری عهد ساسانی با استناد به منابع تاریخی و شواهد کتیبه‌ای»، *مجله پژوهش‌های تاریخی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، ۱۳۸۹، سال چهارم، پائیز و زمستان، ش. ۷، صص. ۲۰۲-۱۸۳.
- نوایی، عبدالحسین، «تاریخ روابط ایران با کشورهای مغرب زمین در دوران مغول»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، ۱۳۵۶، ش. ۶۹ (ش. ۱ در سال دوازدهم)، صص. ۱۳-۵۲.
- یاقوت حموی بغدادی، ۱۳۸۳، *معجم البلدان*، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی.

لاتین:

Herodotus, 1922, *The Histories (The Persian Wars)*, Translated by A. D. Godley, Leob Classical Library, Harvard University Press, Volume III. Book VII. Chapters 134&136.,https://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Herodotus/7B*.html

Introduction to Diplomatic Protocol Etiquette. n.d. Oxford Management Centre.,<https://oxford-management.com/course/introduction-to-diplomatic-protocol-etiquette#:~:text=Diplomatic%20Protocol%20Etiquette%20is%20about,and%20cultural%20rules%20and%20customs>.

Kurbalija, Jovan. 2021, *Ancient Diplomacy: What Can It Teach US? Diplomacy and Technology: A Historical Journey*; Diplofoundation. <https://forum.diplomacy.edu/ancient-diplomacy>

Xenophon, 1914, *Cyropaedia*, Book 8, Chapter 6, Section 17. Xenophon in Seven Volumes, 5 and 6. Walter Miller, Harvard University Press, Cambridge, MA; William Heinemann, Ltd., London. <https://www.perseus.tufts.edu/hopper/text?doc=Perseus%3Atext%3A1999.01.0204%3Abook%3D8%3Achapter%3D6%3Asection%3D17>

Xenophon, 2001, *The Education of Cyrus*, Translated & Annotated by Wayne Ambler, Book VIII. Chapter 4. P 254 Publisher: Ithaca, Cornell University Press. https://archive.org/details/educationofcyrus00xeno_1/page/n5/mode/2up.

ارتباطات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه جزیره ایبری و تأثیر آن بر مطالعات ایران‌شناسی در این منطقه با تأکید بر کشور پرتغال

مرتضی دامن‌پاک جامی^۱

چکیده

ایران‌شناسی به مفهوم مطالعات مرتبط با فرهنگ و تاریخ سرزمین ایران و ایرانیان، عنصری برجسته برای تصویرسازی مثبت از یک کشور صاحب فرهنگ و تمدن مانند ایران در عرصه بین‌المللی است. به همین دلیل، بین ایران‌شناسی و سیاست خارجی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. در ارتباط با کانون‌های مطالعات معاصر ایران‌شناسی، باید اذعان کرد که اروپا یکی از حوزه‌های مهم در ۲۰۰ سال گذشته است. در این رابطه، مراکز اصلی ایران‌شناسی را می‌توان در روسیه، انگلستان، فرانسه، آلمان، هلند، دانمارک، اتریش و تا حدودی اسپانیا متمرکز دانست. در این مقاله، ارتباطات فرهنگی و تمدنی ایران و شبه‌جزیره ایبری با تأکید بر وضعیت ایران‌شناسی در کشور پرتغال بررسی می‌شود. موضوع اصلی بحث، مناسبات بین ایران و شبه‌جزیره ایبری یا ایبریا است. سؤال اصلی این است که چگونه و از چه زمانی آثار فرهنگ و تمدن ایرانی و در ادامه‌اش مطالعات مستقل ایران‌شناسی وارد این منطقه شده است؟ فرض پژوهش این است که علیرغم سوابق طولانی ارتباطات تاریخی و فرهنگی، مطالعات ایران و ایران‌شناسی مانند دیگر بخش‌های اروپا در دو کشور شبه‌جزیره ایبری رشد چندانی نداشته است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها با رجوع به منابع کتابخانه‌ای، اسناد تاریخی و تجربیات میدانی جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل شده‌اند.

واژگان کلیدی:

ایران، شبه‌جزیره ایبری، پرتغال، ارتباطات تاریخی، ارتباطات فرهنگی، مطالعات ایران‌شناسی.

مقدمه

ایران‌شناسی در تعریف اولیه به مفهوم مجموعه‌ای از مطالعات منظم و علمی مربوط به فرهنگ، تمدن ایرانی و ایرانیان و زبان‌های ایرانی در دوره‌های مختلف است (زرشناس، ۱۳۹۴: ۲۴). اما در تعریفی جامع‌تر، ایران‌شناسی دانشی چندوجهی و میان‌رشته‌ای مبنی بر مطالعه و شناخت همه‌جانبه ایران است که شاخه‌ها و جنبه‌های مطالعاتی متعدد از جمله در زمینه فرهنگ ایران، دین و مذهب در ایران، تاریخ و تمدن ایرانی، زبان و ادبیات فارسی، انقلاب اسلامی و ژئوپلیتیک ایران را در برمی‌گیرد (دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۴۰۳: ۵۰-۴۸). بنابراین، ایران‌شناسی پدیده‌ای علمی است که هم ماهیت کهن و هم نوین دارد. از یک‌سو کهن است، چون شناسایی ایران موضوعی با قدمت طولانی در مطالعات جوامع بشری و تمدن‌های گوناگون است و از هزاره‌های پیش تاکنون مورد توجه دیگران بوده است. از سوی دیگر، ایران‌شناسی به شکل علمی و آکادمیک پدیده‌ای نوین است که در چارچوب مطالعات علوم اجتماعی و انسانی در غرب و همچنین به بررسی تحولات سیاسی در ایران ارتباط پیدا می‌کند (سجادپور و قاسمی طاری، ۱۴۰۱: ۲۴). ایران‌شناسی عصری مهم برای تصویرسازی مثبت از یک کشور صاحب فرهنگ و تمدن مانند ایران در عرصه بین‌المللی است و به همین دلیل بین ایران‌شناسی و سیاست خارجی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. در حقیقت، ایران‌شناسی به عنوان یک منبع مهم شناختی، معرفتی و فکری سیاست خارجی ایران محسوب می‌شود که استفاده مناسب از آن برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی و تأمین منافع ملی ایران بسیار مؤثر خواهد بود (دهقانی فیروزآبادی و ذبیحی، ۱۴۰۳: ۵۷-۵۵). اگر بپذیریم که سیاست خارجی در همه جای دنیا در پی دستیابی به سه هدف اساسی شامل تأمین امنیت و دفاع از سرزمین و تمامیت ارضی، تأمین و گسترش منافع اقتصادی و ترویج فرهنگ و کسب وجهه بین‌المللی است، ارائه تصویر مثبت از کشور می‌تواند به تأمین این سه هدف کمک کند (سجادپور و قاسمی طاری، ۱۴۰۱: ۲۷). این سه حوزه، ارتباطی مستقیم با ایرانشناسی دارد، به‌ویژه اینکه در جهان غرب سال‌هاست که برخی تلاش می‌کنند تا ایران را تهدید امنیتی برای دیگران قلمداد کنند و به تشدید ایران‌هراسی بپردازند. از این روی، ایران‌شناسی به عنوان پادزهری در مقابل تلاش‌ها برای امنیتی کردن محیط خارجی ایران، به‌طور مستقیم بر منافع امنیتی، اقتصادی و فرهنگی ایران در ورای مرزها اثر می‌گذارد و در مطالعات سیاست خارجی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. با این حال، سهم ایران‌شناسی و سرمایه‌گذاری برای آن، هم در نهاد سیاست خارجی و هم دیگر دستگاه‌های فرهنگی مسئول طی دو الی سه دهه اخیر بسیار کاهش یافته و عمدتاً جنبه شعار و شکل نمادین پیدا کرده است.

در باره آغاز ایران‌شناسی یا قدمت و ریشه‌های آن باید گفت که ایران یک کشور تاریخی و صاحب تمدن است و شناخت آن همواره مورد توجه قدرت‌های رقیب در ادوار مختلف بوده است. از سوی دیگر، ایران حداقل در پنج قرن اخیر با قدرت‌های اروپایی روابط نسبتاً گسترده و اما پیچیده و پرچالشی داشته است. با این حال، در اغلب منابع این دوران، مطالعات ایران به عنوان زیرمجموعه شرق‌شناسی تعریف شده است که با نظرداشت توجه اروپائیان به شرق به‌ویژه پس از جنگ‌های صلیبی، در قالب مطالعات اسلامی و عربی آغاز شده است. بنابراین، ایران‌شناسی لفظ نوساخته‌ای است که آغاز کاربرد آن ابتدا در جهان شرق‌شناسی بوده است. عنوان دیگری که برای این رشته پژوهشی به کار می‌رود، مطالعات ایران است که از نیمه دوم سده هیجدهم میلادی در لغت‌نامه‌های انگلیسی نیز گنجانده شد (طاخونی، ۱۳۹۷: ۶۹). به تدریج و به‌ویژه در یک سده اخیر، مطالعات تخصصی ایران‌شناسی شکل گرفت و وجهه علمی یافت. از این منظر، به طور کلی پنج دوره را برای تاریخ تحولات مطالعات ایران‌شناسی قائل شده‌اند که عبارتند از: دوران کهن نویسندگان یونان و روم، دوران مطالعات استعماری (انگلیس و فرانسه)، دوره آغاز مطالعات علمی، ورود ایرانیان به عرصه ایران‌شناسی و سرانجام توسعه مطالعات ایران‌شناسی مستقل در دانشگاه‌های معتبر جهان شرق و غرب. از طرفی، حوزه و قلمرو مطالعات ایران‌شناسی نیز متنوع است و این گستره شامل باستان‌شناسی، تاریخ، فرهنگ، هنر، ادبیات، زبان‌ها، اساطیر، فرهنگ عامه، مردم‌شناسی، ادیان و آئین‌ها، عرفان و تصوف، آداب و رسوم، فرهنگ و اقوام و جغرافیای تاریخی می‌شود که اصولاً بر محور دوست داشتن ایران و احترام به آن، معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

در ارتباط با کانون‌های مطالعات معاصر ایران‌شناسی، باید اذعان کرد که اروپا یکی از حوزه‌های مهم در ۲۰۰ سال گذشته است. در این رابطه، مراکز اصلی ایران‌شناسی را می‌توان در روسیه، انگلستان، فرانسه، آلمان، هلند، دانمارک، اتریش و تا حدودی اسپانیا متمرکز دانست. در مقاله حاضر، ارتباطات فرهنگی و تمدنی ایران و شبه‌جزیره ایبری در منتهی‌الیه جنوب (غرب اروپا) با تأکید بر وضعیت ایران‌شناسی در کشور پرتغال بررسی می‌شود. بحث اصلی، مناسبات بین ایران و شبه‌جزیره ایبری یا ایبریا (متشکل از اسپانیا و پرتغال امروزی) است. سؤال اصلی این است که چگونه و از چه زمانی آثار فرهنگ و تمدن ایرانی وارد این منطقه در دورترین نقطه اروپا شده است؟ و آیا ارتباطات تاریخی بر شکل‌گیری مطالعات ایران‌شناسی در پرتغال تأثیر داشته است؟ فرض پژوهش این است که علی‌رغم سابقه درخشان روابط فرهنگی و مردمی میان ایران و دو کشور شبه‌جزیره ایبری در دوران اسلامی و دوره

صفویه، به دلایلی مختلف از جمله فاصله جغرافیایی، نقش کشورهای رقیب (مثل عثمانی و انگلیس) و عدم رواج زبان‌های اسپانیولی و پرتغالی در میان ایرانیان، مانند دیگر زبان‌های اروپایی، مانع از گسترش ارتباطات فرهنگی و علمی اسپانیا و پرتغال با ایران و استمرار مطالعات ایران‌شناسی در این دو کشور در دوران مدرن شده است. در این پژوهش، با مرور ارتباطات فرهنگی و تمدنی ایران و شبه‌جزیره ایبری در ادوار مختلف تاریخی به بررسی وضعیت ایران‌شناسی در این منطقه با تأکید بر پرتغال در دوران معاصر می‌پردازیم.

پیشینه پژوهش

ظهور دولت شیعی صفویه که داعیه متحد کردن سرزمین‌های تاریخی ایران را داشت و بدین لحاظ و همچنین با توجه به رویکردهای مذهبی، در مقابل دولت‌های عثمانی و مملوکیان مصر قرار گرفت، فرصتی برای برقراری و گسترش روابط و حتی ایجاد ائتلاف با قدرت‌های نوظهور اروپایی از جمله پرتغال و اسپانیا را در برابر آن قرار داد. به همین دلیل، از اوایل قرن شانزدهم میلادی سیل هیأت‌های دیپلماتیک، میسیونری، جهانگردان و تاجران اروپایی به سمت ایران سرازیر شدند و بازار سفرنامه‌نویسی اروپائیان در باره جغرافیا، اوضاع سیاسی و اجتماعی، مسیرهای تجاری و زندگی ایرانیان رونق گرفت. نوشته‌های اولین مسافران پرتغالی از خلیج فارس و اقیانوس هند در بردارنده اطلاعات قابل توجهی در مورد ایران عصر صفوی است. به عبارت دیگر، پرتغالی‌ها اولین پیشگامان دانش مرحله جدید تحقیقات میدانی ایران محسوب می‌شوند. آنها از نخستین اروپائینی بودند که ایران را طبق مشاهدات خود توصیف کردند. بدین لحاظ، بیشتر اطلاعات ما در مورد ایران قرون شانزدهم و هفدهم میلادی از گزارش‌ها و سفرنامه‌ها و متون پرتغالی به دست آمده است. دو مورد از گزارش اولین مورخان پرتغالی که با مساعدت دولت پرتغال و نایب‌السلطنه آن در گوا در اوایل قرن شانزدهم میلادی به سراسر شرق سفر کردند و اطلاعات دقیقی به‌ویژه در مورد ایران جمع‌آوری کردند، تام پیرس با کتاب *سومای شرقی*^۱ و دوارت باربوسا با کتابی تحت عنوان: *شرح سواحل آفریقای شرقی و مالابار*^۲ هستند که تصاویری کوتاه، اما منحصر به فرد از ایران اوایل دوره صفویه به دست می‌دهند (وثوقی، ۱۴۰۱: ۷۶-۷۹). همچنین می‌توان به *سفرنامه دن گارسیا دوسیلوا فیگوروا*^۳ (۱۳۶۳ ش.) فرستاده دربار اتحادیه پادشاهی اسپانیا- پرتغال به ایران در دهه

1. Tomes Pires, *The Suma Oriental: An Account of the East, from the Red Sea to Japan (1512-1515)*.

2. Duarte Barbosa, *A Description of the Coasts of East Africa, and Malabar in the Beginning of the 16th Century*, edited by Henry E. J. Stanely, Halkut Society, 2010.

3. Don García de Silva y Figueroa.

۱۶۱۰م. اشاره کرد. سفرنامه او شرحی مبسوط از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دوره شاه عباس و زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی ایران در آن روزگار را به دست می‌دهد. خاطرات فیگوئروا شامل جزئیات بسیاری در مورد جغرافیا، تاریخ و فرهنگ ایران است و از آن به‌عنوان مرجع معتبری در مورد ایران‌شناسی عصر صفوی استفاده می‌شود. نظر به وقایع رخ داده در هرمز و سرزمین اصلی ایران در قرن شانزدهم میلادی باید حداقل به سه وقایع‌نگاری پرتغالی که می‌توان اطلاعات بسیاری راجع به تعاملات دیپلماتیک بین ایران و پرتغال و توصیف اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران را در آنها یافت، اشاره کرد. اولین وقایع‌نگاری که به چاپ رسید، کتاب *تاریخ کشف و فتح هند توسط پرتغال*^۱ نوشته فرناندو لویز د کاشتانیدا^۲ بود که بین سال‌های ۱۵۵۱م. و ۱۵۶۱م. در دانشگاه کوئمبرا^۳ در هشت مجلد منتشر شد. نویسنده این کتاب به مدت ۱۰ سال (از ۱۵۲۸ تا ۱۵۳۸م.) در هند زندگی می‌کرد و وقایع سرزمین‌های شرقی را از زمان سفر واشکو دو گاما^۴ تا اوایل سال ۱۵۴۰م. نقل کرده است. دومین نوشته تاریخی در باره تشکیلات خارجی اقتصادی پرتغال به نام *سه دهه از آسیا* نوشته ژونائو دو باروش^۵ وقایع‌نویس رسمی پادشاهی پرتغال است که بین سال‌های ۱۵۵۲ تا ۱۵۶۳م. نگارش یافته و منتشر گردید و به توصیف وقایع سه دهه اول قرن شانزدهم میلادی می‌پردازد. سومین کتاب با نام *افسانه‌های هند*^۶ در سال ۱۵۶۳م. توسط *گاشپار کوریا* تکمیل شد که به شرح فعالیت‌های پرتغال در مشرق زمین از جمله هرمز در نیمه اول قرن شانزدهم می‌پردازد. در این رابطه، همچنین می‌توان به تعداد انگشت‌شماری از کتاب‌ها و مقالات اشاره کرد. به عنوان مثال، *تلش ایکنوینا*^۷ (۱۳۹۳ش.) در کتاب *امپراتوری باشکوه پارس* تلاش کرده است با استفاده از اسناد و منابع دست اول پرتغالی، تحولات روابط ایران و پرتغال در عصر صفوی و تلاش دو طرف برای دستیابی به یک ائتلاف سیاسی و نظامی علیه عثمانی را توضیح دهد. سپیده رادفر (۱۴۰۰ش.) ترجمه مستقیم رباعیات فرناندو پسوا^۸ را در کتابی دو زبانه (فارسی و پرتغالی) برای اولین بار به خوانندگان فارسی‌زبان ارائه می‌کند. دامن‌پاک جامی (۱۴۰۱ش.) در کتاب *تحاد و دوستی*، مجموعه مقالات سمینار علمی روابط تاریخی و

1. História descobrimento e conquista da Índia pelos portugueses.

2. Fernão Lopes de Castanheda,

3. Coimbra University.

4. Vasco da Gama.

5. Joao de Barros, Tres Decadas da Asia.

6. Gaspar Couria, Lendas da Índia.

7. Joao Teles e Conha.

8. Fenando Pesoa.

فرهنگی پانصد ساله ایران و پرتغال را به دو زبان پرتغالی و فارسی در اختیار علاقه‌مندان دو کشور قرار داده است. مقالات این کتاب به قلم پژوهشگران ایرانی و پرتغالی، تصویری به روزتر از مناسبات تاریخی و معاصر دو کشور به‌ویژه در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی ارائه می‌دهند. سلسله مقالات در باره "مسأله هرمز در روابط ایران و پرتغال" به قلم قائم‌مقامی (۱۳۵۴ش.) به تحولات حضور و سلطه پرتغالی‌ها در هرمز بر اساس اسناد و متون پرتغالی می‌پردازد و توصیف تاریخی از این موضوع به دست می‌دهد. مقاله تلش ایکونیا با عنوان "چشم‌بینا: ایجاد یک گفتمان پرتغالی در باره ایران صفوی"^۱ نگاهی به روابط و ادراکات بین ایران و پرتغال در دوره صفوی دارد. این اثر به بررسی نحوه نمایندگی ایران و ایرانیان در ادبیات و گفتمان پرتغالی آن زمان می‌پردازد. بهرام‌نژاد و متولی (۱۳۸۷ش.) در مقاله خود تلاش کرده‌اند به این سؤال پاسخ دهند که کنش دینی آگوستینی‌ها چه پیامدهایی در عصر صفوی به دنبال داشت. علوی (۱۳۹۹ش.) نیز در مقاله "روابط ایران و پرتغال از دیدگاه سفرنامه نویسان خارجی عصر صفوی" نتیجه می‌گیرد که پرتغالی‌ها به دلیل اهمیت سوق‌الجیشی ایران و خلیج فارس در قالب دسته‌های سیاسی، نظامی، تجاری و هیئت‌های مذهبی به ایران آمده و به توسعه قدرت دریایی و تحکیم نفوذ خود در آب‌های منتهی به اقیانوس هند پرداختند و علاوه بر تجارت در منطقه هرمز، به ترویج و تبلیغ مسیحیت نیز دست زدند. اما در دوره شاه عباس صفوی، آنها به دلیل رفتار خشونت‌بار با مردم هرمز و حوزه خلیج فارس در رسیدن به اهداف خود شکست خوردند و برای همیشه مجبور به ترک ایران شدند.

ارتباط ایرانیان و شبه‌جزیره ایبری در دوران باستان

هنگامی که از مناسبات میان ایران و شبه‌جزیره ایبری متشکل از اسپانیا و پرتغال امروزی و چگونگی حضور و نفوذ آثار فرهنگ ایرانی در این منطقه سخن به میان می‌آید، بسیاری از افراد به عناصری می‌اندیشند که در دوران طولانی تسلط مسلمانان بر اندلس، از مشرق زمین به شبه‌جزیره ایبری راه یافته‌اند. لیکن واقعیت این است که روابط ایران و اسپانیا بسیار پیش از استقرار اعراب در اسپانیا وجود داشته و بعد از افول هلال عربی نیز تداوم یافته است (دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۶: ۳۲). از این رو، در بحث حاضر قبل از پرداختن به وضعیت ایران‌شناسی در شبه‌جزیره ایبری، ابتدا به ریشه‌ها و سوابق ارتباطات تاریخی و تمدنی ایران با

^۱. Teles e Cunha, João, 2011, The Eye of the Beholder: The Creation of a Portuguese Discourse on Safavid Iran, in Rudi Matthee and Jorge Flores (eds.), Leuven: Peeters, PP.11-50.

دو کشور این منطقه به عنوان بستر شکل‌گیری روابط فرهنگی و ایران‌شناسی مروری گذرا خواهیم داشت.

مناسبات و ارتباطات سرزمین پارس و ایرانیان با شبه‌جزیره ایبری زمانی مستقیم و زمانی از طریق دنیای بیزانس یا امپراتوری روم شرقی برقرار بوده است (کیانی‌فر، ۱۳۸۸: ۲۳). در واقع، آن‌گونه که تاریخ‌نویس ایرلندی، مایکل مک‌کلین، در کتاب *سنت‌های پارسی* (McClain, 2010) می‌نویسد: اسپانیا که از سوی حاکمان رومی، نخست ایبری و سپس هیسپانیا^۱ نامیده می‌شد، پیش از فتح به دست مسلمانان و تبدیل شدن به آندلس از یک سو و ایران که در آغاز سرزمین مادها، سپس پارس هخامنشی و بعدها قلمرو پارت‌ها و ساسانیان بود، قبل از تبدیل شدن به ولایت عربی-اسلامی خوراسان و فارس و ری، همواره مراودات بازرگانی، اجتماعی و فرهنگی داشته‌اند (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۴: ۴۵). از این منظر، پیشینه روابط ایران و منطقه ایبری احتمالاً به زمان‌های اسطوره‌ای بازمی‌گردد، زیرا در نوشته پلینیوس ارشد در تاریخ طبیعی (Gaius Plinius, 1967) می‌خوانیم که هرکول قهرمان یونان باستان در زمان انجام اعمال پهلوانی‌اش در «باغ‌های هیسپرید»^۲ و در سفرهای خود به شبه‌جزیره ایبری در میان همراهان خود، دوستی ایرانی به نام فاروسی^۳ داشته است. مورخان دیگر لاتین و به‌خصوص مارکوس ترنتیوس وارو^۴ از حضور گسترده پارسیان در شبه‌جزیره ایبری در نخستین سال‌های عصر هخامنشی یاد کرده‌اند.

در باره ساکنین اولیه این سرزمین گفته می‌شود که ایبری‌ها اقوام اصلی شبه‌جزیره هیسپانی را در آغاز اعصار تاریخی تشکیل داده‌اند و یونانیان و رومیان این قوم را ایبری یا ایبری نامیده‌اند. در کنار روایت‌های مختلف تاریخی در مورد منشأ اولیه این قوم اعم از ریشه‌های ماقبل هند و اروپایی مرتبط با آفریقا، قاره غرق‌شده آتلانتیک، فینیقی‌ها و سلت‌های مهاجر (the Encyclopedia Britanica, 2002) روایتی هم وجود دارد، از جمله توسط مورخ یونانی آپولودوروس^۵ مبنی بر اینکه ایبری‌های هیسپانی شاخه‌ای از اقوام اصالتاً ایرانی ایبری‌های قفقازی ساکن در کنار رودخانه ایبر^۶ در گرجستان امروزی بوده‌اند و حتی مذهب آنها نیز خیلی نزدیک به مزدائیسیم ایرانی بوده است (دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۵: ۶). ماسپرو نیز در تاریخ

۱. Hispania: نام رومی شبه جزیره ایبری در دوران تسلط امپراتوری روم باستان.

۲. The Garden of Hesperides.

۳. Pharusi.

۴. Marcus Terentius Varro.

۵. Apollodoros.

۶. Ibero.

قدیم اقوام مشرق (Maspero, 1896-1900)، باسک‌های اسپانیا را از بازماندگان ایبری‌های تورانی یا اقوام ایرانی آسیای مرکزی می‌داند. از سوی دیگر، حضور آلان‌های ایرانی در اسپانیای قرن پنجم میلادی (دوران ضعف و فروپاشی امپراتوری روم و هجوم اقوام ژرمن و آسیایی از جمله هون‌ها، خزرها و آلان‌های ساکن قفقاز به سرزمین‌های غربی) و حکومت زودگذرشان بر این کشور مستند به واقعیت‌های تاریخی است. از پارس‌ها و آلان‌های ایرانی که بر اسپانیا حکومت کردند، از میترائیسم و مانویت که در اسپانیا و بقیه دنیای روم باستان مکتب‌های عقیدتی شدند، آثاری به جای مانده است که امروز نیز کم و بیش در سراسر اسپانیا از جمله شهر مریدا در غرب اسپانیا مشاهده می‌شود (شفا، ۱۳۸۴: ۴۵). آثار هر سه شاخه اصلی ادیان ایران باستان در دوران ماقبل اسلام را می‌توان در اسپانیای امروزی شناسایی کرد و از آن جمله آئین زرتشت، کیش میترا (آیین مهر) و مانویت هستند.^۱

ارتباط ایران و پرتغال در قرون میانه و سهم ایرانیان در ارتباطات فرهنگی با اندلس دوران اسلامی

اکثر مورخان مدرن بر این باور تأکید دارند که جهانی شدن از زمان ورود پرتغالی‌ها به اقیانوس هند در سال‌های آغازین قرن پانزدهم میلادی آغاز می‌شود. اما در اینجا ما می‌خواهیم یک دوره قبل‌تر از آن را از منظر روابط بین اروپایی آن زمان - عمدتاً در مورد امپراتوری روم - و شکل‌گیری جهان اسلام بررسی کنیم. در این بررسی متوجه می‌شویم که جهانی شدن بسیار زودتر اتفاق افتاده است و به نظر برخی از مورخین منصف اروپایی، ایران با این جهانی شدن ارتباط زیادی دارد (گوئینیش فرناندش، ۱۴۰۱: ۴۵). نکته کلیدی این فرآیند، تأسیس سلسله عباسیان پس از اضمحلال بنی‌امیه است، در حالی که خلافت امویان اندلس همچنان به حیات خود مستقل از خلافت بنی‌امیه در بغداد ادامه می‌دهد و ارتباط خود را با خلافت عباسی نیز حفظ می‌کند. برخی از مورخان بر این باورند که در حالیکه بنی‌امیه تحت تأثیر شرایط اواخر امپراتوری روم بوده‌اند، عباسیان بیشتر از امپراتوری ایران ساسانی الهام گرفته‌اند. لذا علی‌رغم اینکه خلافت عباسی یک سلسله عربی بود، به دلیل استفاده از وزراء و ادیبان مسلمان در دربار خود، بسیار تحت تأثیر مجموعه ایرانشهر قرار داشت و نفوذ ایرانیان در بغداد، امکان یک انتقال بزرگ و عظیم دانش از ایران به سمت غرب را فراهم می‌کرد.

^۱. برای توضیحات بیشتر در این باره، نک: دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۵: ۱۲-۷.

غالباً در ارتباطات بین مسلمانان با دیگر نقاط جهان به‌ویژه با اروپا، از تاریخ تمدن اسلامی در اروپا یاد می‌شود؛ تمدنی که از طریق اسپانیای مسلمان نقش بزرگی در تحول عظیم علمی و فرهنگی دنیای غرب ایفاء کرده است. اما تاریخ چنانکه باید، حق نقش شگرف و پایداری که ایرانیان در طول هشت قرن در اسپانیای اسلامی و دیگر بخش‌های اروپا در عرصه‌های مختلف سیاسی، اداری، علمی، ادبی، هنری، معماری، مذهبی، فلسفه، الهیات و عرفان ایفاء کرده را به خوبی اداء نکرده است، حال آنکه هیچیک از این دستاوردها بدون حضور و مشارکت دانشمندان، ادیبان، معماران، هنرمندان، صنعتکاران، فلاسفه و عارفان ایرانی قابل تحقق و دستیابی نبوده است (شفا، ۱۳۸۴: ۱۷). به گفته عبدالحسین زرین‌کوب: «این فرهنگی که در دوره رنسانس در اروپا (و اسپانیا) به‌وجود آمد، تا حد زیادی مأخوذ از شرق و دنیای ایرانی-اسلامی است» (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۱۰۰). در اسپانیای دوران اسلامی می‌توان به‌طور مکرر جای پای تاریخی ایران و ایرانیان را دید و احساس کرد. در طول هشت قرن حاکمیت مسلمانان در اندلس، فرهنگ ایرانی به‌عنوان یکی از ارکان مهم فرهنگ اسلامی نقش شایسته‌ای را در فرهنگ و تمدن اندلس ایفاء کرد و حضور مؤثر ایرانیان در زمینه‌های علوم سیاسی، موسیقی و ادبیات در دوره حکومت مسلمانان در اندلس مورد تأیید اکثر مورخان منصف است. به علاوه، آثار تاریخی در ارتباط با ایرانیان را نه‌تنها در آثار به‌جای‌مانده در باغ‌ها، قصرها و خانه‌ها، بلکه در سبک زندگی، پوشش لباس، جشن‌ها و آئین‌ها و خُلق‌و‌خوی مردم اسپانیا و پرتغال نیز می‌توان دید و حضور تاریخی ایران را احساس کرد (دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۶: ۴۴).

در همین حال، از قرن هشتم میلادی به بعد، شهرهای مهم جنوب اروپا از جمله تولدو، قرطبه، غرناطه و حتی لیسبون چهره شهرهای مسلمان‌نشین را داشتند و از قرن نهم میلادی به بعد، شکل‌گیری دولت و فرهنگ عمومی در این منطقه به‌طور فزاینده‌ای متأثر از فرهنگ و شیوه‌های رفتاری ایرانی‌ها بود. در قسمتی از وقایع‌نگاری قرن دهم میلادی اندلس به نام *ابن حیان المکتبیس*^۱ بخشی وجود دارد که تصویری از دربار امیر عبدالرحمن دوم در قرطبه (کوردوبا) قرن نهم میلادی را به تصویر می‌کشد که به ورود یک روشنفکر و موسیقیدان از دربار عباسی به نام زریاب جهرمی اشاره می‌کند. در آن متن به تأثیرات ایرانیان بر طرز غذا خوردن، نوع پوشاک و آرایش مو اشاره شده است. بنابراین، باید به وجود یک جنبش عظیم شرق‌شناسی در شبه‌جزیره ایبری از قرن نهم میلادی به بعد اذعان کرد که نشانگر نفوذ ایران

1. Ibn Hayyan- al- Maktabis.

است. این تأثیرات به صورت یک طرفه از عراق کنونی و ایران آغاز شد و تا غرب مدیترانه و جهان اسلام در غرب رسید (گوئینیش فرناشد، ۱۴۰۱: ۴۶). لذا به نظر می‌رسد که در دوران حکومت اندلس، با حضور و نفوذ مستقیم و غیرمستقیم ایرانیان و فرهنگ ایرانی در این منطقه، در وهله اول یک انتقال فرهنگی رخ داده است و سپس با انتقال فناورانه و علمی تکمیل گردیده است. در اینجا با توجه به ارتباط بحث، مناسب است به گوشه‌ها و جلوه‌هایی از این انتقال عظیم در رابطه با حوزه زبان و ادبیات فارسی و نهضت ترجمه اشاره کنیم.

نقش زبان و ادبیات فارسی در احیای دستاوردهای علمی گذشته اروپائیان

ایرانیان با ظهور و گسترش اسلام توانستند در پیدایش و توسعه علوم اسلامی سهم بزرگی را به خود اختصاص دهند، زیرا آنها در علوم مختلف پیشرفت داشتند و بسیاری از اندوخته‌های علمی خود را به زبان عربی - که زبان رسمی دیوانی دربار خلافت‌های اموی و عباسی به‌شمار می‌رفت - به رشته تحریر در می‌آوردند. پس از شروع نهضت ترجمه در عهد اسلامی در بغداد و در ادامه در اندلس (شهر طلیطله یا تولدو امروزی)، ادیبان ایرانی سهم بزرگی را در پدید آوردن کتب علمی و ادبی (ترجمه و تألیف) اداء کردند. به این ترتیب، زبان و ادبیات فارسی به ابزاری برای گسترش معارف دین جدید و حتی آشنایی اروپائیان با دستاوردهای علمی گذشته خود تبدیل شد. در دوران اوج جهانگشایی مسلمانان، از خلافت‌های اموی و عباسی گرفته تا امپراتوری‌های گورکانی هند، ترکان عثمانی و سلطان نشین ازبک در ماوراءالنهر و امپراتوری شیعه صفویه، زبان پارسی زبان فرهنگی و دیوانی این کشورها بود. زبان پارسی، وقتی که با قطع پیوندهای سنتی ایران و هند در قرون میانه روبه‌رو شد، مسیر خود را به سمت غرب و اروپا تغییر داد و اروپائیان برای دستیابی به دستاوردهای تمدنی گذشته خود، بسیاری از آثار علمی و ادبی دانشمندان و شعرای ایرانی را به زبان‌های اروپائی ترجمه کردند (دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۵: ۱۵).

اسپانیای مسلمان - به‌ویژه شهر طلیطله - به یکی از کانون‌های اصلی این نهضت ترجمه تبدیل شد و در این میان، کتاب‌هایی در زمینه طب، موسیقی، فلسفه و عرفان و ستاره‌شناسی از جمله آثار ابوعلی سینا، ابونصر فارابی، ابوریحان بیرونی و زکریای رازی در اولویت ترجمه به زبان‌های لاتین قرار گرفتند (دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۶: ۴۷-۴۶). کار ترجمه کتب علمی و ادبی و فلسفی در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی نیز ادامه داشت و به این ترتیب، ایران پلی برای انتقال علوم به اندلس و از این طریق به اروپا بود (کیانی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۸). قانون ابن‌سینا که

گراردو داگرمونا^۱ آن را ترجمه کرد، یکی از اولین کتاب‌هایی بود که پس از اختراع ماشین چاپ در سال ۱۴۷۳م. در میلان به چاپ رسید و بعدها به کتاب اصلی آموزشی در زمینه طب تبدیل گردید (شفا، ۱۳۸۴: ۲۳۳). این اتفاقی است که در باره ترجمه آلمانی گلستان سعدی در قرن هفدهم میلادی به همت آدام اولئاریوس^۲ انجام گرفت و مبنای مطالعات زبان فارسی در دانشگاه‌های اروپا شد. به این ترتیب، شکوفایی درخشان فرهنگی اندلس مسلمان از آغاز قرن یازدهم میلادی بیش از هر چیز ناشی از جنبش بزرگ ترجمه آثار علمی و فلسفی شرق به‌خصوص ایرانی و یونانی به زبان لاتین بود که عمیقاً بر تحول تمدن‌ساز و فرهنگی غرب (رنسانس) و از آن طریق بر سراسر جهان اثر گذاشت. اما این فقط منابع علمی و ادبی ایرانیان نبود که دست‌مایه آغاز یک نهضت علمی و ادبی در اندلس قرار گرفت، بلکه نقش و تأثیر فرهنگ و هنر و معماری ایرانی را نیز می‌توان به‌خوبی در اسپانیای دوران اسلامی بیش از هر نقطه دیگری در جهان جست‌وجو نمود. این تأثیر به‌ویژه در زمینه‌های نظام اداری و دیوانی، معماری (الگوبرداری کاخ الحمراء، مسجد کوردوبا و مدینه الزهرا از معماری دوره ساسانی)، هنر کاشیکاری، هنرهای مینیاتوری و موسیقی بسیار برجسته بوده است (دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۶: ۴۷). می‌توان به تأثیرپذیری ساکنین شهر لیسبون و جنوب پرتغال از ایرانیان در حوزه‌های دیگر زندگی، به عنوان مثال فرهنگ مادی، استفاده از فرش در فضای خانگی و نشستن بر آن و یا حتی استفاده از بالش توسط مردم اندلس نیز اشاره کرد.

رخداد دیگری که در بحث تأثیر نفوذ ایران در شبه‌جزیره ایبری باید مورد اشاره قرار گیرد، این است که یک انتقال فناورانه هم از ایران به اندلس اتفاق افتاده است که شالوده و بنیان رشد اقتصاد شبه‌جزیره ایبری در قرون وسطی بوده است. یکی از کانون‌های این انتقال فناوری، پذیرش و اقتباس فناوری‌های آبیاری (قنات و کانال) از ایران بوده است. برخی از این اقتباس‌ها به صورت مستقیم انجام شده و برخی به صورت غیرمستقیم از ایران الگو برداری شده است. مطالعات انجام شده در مرکز عالی مطالعات قنات در یزد ثابت کرده است که این فناوری از ایران به غرب آمده و سپس از منطقه مدیترانه گسترش یافته و به شبه‌جزیره ایبری رسیده است. به عنوان مثال، قنات یافوگا در حدود سال ۷۵۰م. توسط مسلمانان در شهر مادرید امروزی حفر گردید.^۳ بیشتر مناطق شبه‌جزیره ایبری بسیار خشک هستند و یا در آن

1. G. da Gremona.

2. Adam Olearius.

۳. برای اطلاعات بیشتر در این باره ر. ک. اختراعی به نام قنات در: www.karimancharity.org.

دوره بسیار خشک بوده‌اند. بنابراین، استفاده از آبیاری برای درک نحوه رشد اقتصادی زود هنگام شبه‌جزیره ایبری در آن دوره اساسی بوده است (گوئینیاش فرناندش، ۱۴۰۱: ۴۶).

سرانجام و در جایگاه سوم، یک حرکت عظیم انتقال علمی از ایران به ایبری وجود دارد. دوره کلیدی در این انتقال قرن یازدهم میلادی است، زیرا در این دوره، شبه‌جزیره ایبری به مطالعه سطوح فکری اسلام شرقی می‌رسد. این شاید همان دوره‌ای است که صاعد اندلسی کتاب *طبقات الامام* یا کتاب *دسته‌بندی ملل* را می‌نویسد که البته نوعی تاریخ علمی بشر است. او در کتاب خود به اهمیت پارس و روشنفکران پارسی اذعان دارد و از ابن‌سینا به عنوان بزرگ‌ترین دانشمند اسلامی در قرن یازدهم میلادی نام می‌برد که در اصل یک ایرانی است. نوشته‌های ابن‌سینا مانند بزرگ‌ترین کتاب پزشکی او *قانون*، به یک کتاب راهنمای پزشکی در سراسر غرب تبدیل می‌شود. برای ارتباط نوشته‌های ابن‌سینا با اسپانیا و پرتغال به یک مثال بسیار جالب اشاره می‌کنیم. در قرن سیزدهم میلادی، یک روشنفکر پرتغالی که در دوره پایانی سلطه مسلمانان در جنوب پرتغال و پس از آن زندگی می‌کرد، پتروس هیسپانوس^۱ نام داشت که برای انتخاب به عنوان پاپ ژان نیز مطرح بود. پیتر اسپانیایی - که در واقع اهل پرتغال بود - کتابی به نام *گنج بینوایان*^۲ را به رشته تحریر در آورد. این کتاب در حقیقت یک راهنمای پزشکی است که توسط مردم عادی - عامه باسواد - استفاده می‌شده و یکی از دانشمندانی که در این کتاب از او بیشترین نقل قول و استناد شده، ابن‌سینا است (گوئینیاش فرناندش، ۱۴۰۱: ۴۷).

آنچه که در باره تأثیر ایران‌شهر بر فرهنگ و زندگی مردم شبه‌جزیره ایبری در دوره اندلس گفته شد، برگرفته از ادعای یک پژوهشگر ایرانی نیست؛ این اعترافی از سوی سیاستمداران و اندیشمندان ساکن در شبه‌جزیره ایبری است. به عنوان نمونه، رئیس کمیسیون سیاست خارجی پارلمان پرتغال در سخنرانی خود در همایش ۵۰۰ سال روابط ایران و پرتغال در مهر ماه ۱۳۹۹ در لیسبون در باره تأثیر اندیشمندان و ادیبان ایرانی بر شبه‌جزیره ایبری، اینگونه سخن می‌گوید: «پروژه *اکتشافات پرتغالی‌ها در ماوراء بحار* که به طور مداوم در طول قرن پانزدهم پایدار ماند، بدون حمایت میراث فرهنگی که از اعراب به ارث رسیده، ولی در اصل از ایران مرکز فرهنگ و علم برای کل جهان اسلام سرچشمه می‌گرفت، قابل اجراء نبود. دانشگاه‌های اروپایی توسط علماء، اندیشمندان، دانشمندان و مترجمان بزرگ الغرب اندلس

1. Petrus Hispanus.

2. Thesaurus Pauperum.

سیراب شدند. اما آنها نیز دانش خود را از افرادی مثل ابن‌سینا، ابن‌رشد و زکریای رازی کسب کردند که غرب بی‌اندازه مدیون آنهاست» (دامن‌پاک جامی، ۱۴۰۱: ۲۳).

روابط ایران و شبه‌جزیره ایبری پس از ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس

میراث اسلامی شبه‌جزیره‌ای که کانون درخشش آن مانند هر جای دیگر، کشور ایران بود، از سال ۱۵۰۷م. به بعد با ارتباط مستقیم بین پرتغالی‌ها و ایرانی‌ها قوت یافت. این درست است که اولین مواجهه دریانوردان و کاشفان پرتغالی با امپراتوری نوپای صفویه در خلیج فارس دوستانه نبوده است، اما این روابط در مدت پنج قرن پس از آن، علیرغم فراز و نشیب‌هایی بر مبنای دوستی و تفاهم و منافع مشترک دنبال شده است. به این ترتیب، پرتغالی‌ها اولین اروپایی‌هایی بودند که در آغاز دوران مدرن ارتباط خود را با امپراتوری پارس برقرار کردند و به مدت ۲۰۰ سال پس از آن تلاش نمودند تا ائتلافی را با دولت صفویه برای همکاری علیه دشمن مشترک ایجاد کنند.

روابط ایران و پرتغال پس از ارتباطات غیرمستقیم در دوران امپراتوری مسلمان اندلس، سه فراز مهم داشته است که توجه به آنها در فهم ابعاد مختلف این روابط به ویژه روابط فرهنگی معاصر حائز اهمیت است. برهه اول، پس از مواجهه اولیه و اشغال هرمز در سال ۱۵۰۷م. است؛ زمانی که اولین ارتباطات رسمی دو دربار ایران و پرتغال در سال ۱۵۱۰م. با اعزام روی گومش^۱ فرستاده آفونسو آلبوکرک^۲ فرماندار این کشور در گووا به دربار شاه اسماعیل اول انجام گرفت. بدین ترتیب، روابط دوجانبه برای ایجاد ائتلاف علیه دشمن مشترک در دهه دوم قرن شانزدهم میلادی آغاز شد و به تدریج توسعه و تعمیق یافت. برهه دوم، برقراری روابط رسمی دیپلماتیک بین دو کشور است که در سال ۱۹۳۵م. با تعیین وزرای مختار غیرمقیم در پاریس و آنکارا انجام شد. ۱۰ سال پس از آن، در سال ۱۹۴۵م. بنا به پیشنهاد دولت ایران، دو کشور تصمیم گرفتند تا روابط خود را به سطح سفیر غیرمقیم ارتقاء دهند. برهه سوم، گشایش سفارتخانه‌ها است. حدود سه دهه پس از ارتقاء سطح روابط، در سال ۱۹۷۱م. پرتغال اقدام به تأسیس سفارت خود در تهران و اعزام سفرای مقیم نمود. ایران نیز پس از وقوع انقلاب اسلامی و در سال ۱۹۸۴م. سفارت خود را در لیسبون افتتاح کرد. برای شناخت بهتر ماهیت ارتباطات فرهنگی ایران و پرتغال، تحولات روابط دو کشور را در این سه مقطع تاریخی به شرح ذیل بررسی خواهیم کرد.

1. Rui Gomes.

2. Afonso de Albuquerque.

الف- روابط در آغاز دوران مدرن و اشغال هرمز و ارتباط با صفویه

در سال‌های پایانی قرن پانزدهم میلادی و در زمان پادشاهی مانوئل یکم^۱ (۱۵۲۱-۱۴۹۵م)، پس از دهه‌های متمادی تلاش برای کشف سرزمین‌های جدید در اقیانوس اطلس و هند، پرتغالی‌ها موفق به ایجاد یک مسیر دریایی مستقیم بین لیسبون و بنادر ساحل غربی هند شدند. نجیب‌زاده‌ای پرتغالی با نام واشکو دوگاما^۲ فرمانده اولین گروه اعزامی دریایی بود که بین سال‌های ۱۴۹۸-۱۴۹۷م. به آن سوی دماغه امید نیک راه یافت و سپس از طریق اقیانوس هند تا کالیکوت را در نوردید. این یک سفر تاریخ‌ساز بود که توسط پرتغالی‌ها رقم خورد و گامی کوچک برای بشریت، اما جهشی بزرگ برای پرتغال بود. تا پیش از آن و برای قرن‌های متمادی، تجارت تمام کالاهای لوکس مانند ادویه‌جات، سنگ‌های قیمتی، عطر، عود، ابریشم و ظروف چینی بین آسیا و اروپا یا از طریق جاده‌های خشکی موسوم به جاده ابریشم که به بنادر مدیترانه راه داشتند و یا از طریق مسیرهای دریایی که از دریای سرخ یا خلیج فارس عبور می‌کردند، انجام می‌شد. پرتغالی‌ها با استفاده از کشتی‌های قدرتمند و فن‌آوری‌های نوآورانه دریانوردی توانستند با یافتن یک راه ارتباط دریایی مستقیم بین جنوب اروپا و غرب هند که به نام مسیر کیپ (دماغه) یا به زبان پرتغالی «مسیر حرفه‌ای هند»^۳ شناخته می‌شود، این مسیر تجاری باستانی را کوتاه کنند (لوریرو، ۱۴۰۱: ۵۹). به این ترتیب، پرتغالی‌ها اولین کاشفان و استعمارگران اروپائی بودند که از منتهی‌الیه غرب اروپا به خلیج فارس و هندوستان وارد شدند و طی قرن شانزدهم میلادی توانستند کنترل بخش بزرگی از این مسیر دریایی را در اختیار بگیرند و بنادر کلیدی در سواحل غربی هند، شرق آفریقا، دریای عمان و خلیج فارس را تحت کنترل خود در آورند.

ب- انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی اشغال هرمز

آلبوکرک در سال ۱۵۰۷م. جزیره استراتژیک هرمز را در دهانه خلیج فارس اشغال کرد تا مسیر تجارت به هند را در اختیار بگیرد. در این زمان، دولت نوپای صفویه تحت پادشاهی اسماعیل اول بیشتر سرگرم جنگ با عثمانی و ازبک‌ها در شمال شرق و غرب کشور بود و امکان رویارویی با یک قدرت مدعی و تازه‌نفس اروپایی در خلیج فارس را نداشت، به همین دلیل از سر مصالحه و مدارا با مهاجمان جدید برآمد و ضمن اعزام فرستادگانی به گووا،

1. Manuel I.

2. Vasco da Gama.

3. Carreira da India.

نمایندگان اعزامی نایب‌السلطنه هند پرتغال را نیز به حضور پذیرفت. پرتغالی‌ها در سفرهای اکتشافی خود در ماورای بحار، برنامه‌های امپریالیستی و سوداگری (مرکانتیلیستی) داشتند، اما شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد صفوی‌ها قربانیان پروژه پادشاهی پرتغال در شرق نبودند، بلکه خود در آن نقشی فعال داشتند. انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی به وضوح با مبادلات و تعاملات دیپلماتیک پرتغال-پارس که برای ایجاد یک اتحاد بزرگ ضد عثمانی طراحی شده بودند، همخوانی داشت. دولت صفوی که یک سال قبل از آن با نبرد چالدران در برابر عثمانی ضعیف شده و فاقد نیروی دریایی بود، تصرف هرمز توسط پرتغالی‌ها را به عنوان یک عمل انجام شده پذیرفت. با این حال، در معاهده منعقد شده بین شاه اسماعیل و آلبوکرک، با پرتغالی‌ها برای مساعدت به شاه در بازپس‌گیری جزایر بحرین، اتحاد علیه عثمانی و تهدید عمان پیمان بسته شده بود. صفویان همچنین از پرتغالی‌ها درخواست تسلیحات و توپخانه و استفاده از امکانات حمل و نقل دریایی آنها را داشتند.

تحولات روابط در دوره صفویه

همانگونه که اشاره شد، صرف‌نظر از پیوندها و ارتباطات تاریخی و فرهنگی ایرانیان و اقوام ایرانی با شبه‌جزیره ایبری در دوران باستان و برهه تاریخی طولانی حضور مسلمانان در اندلس، اولین تماس‌های دیپلماتیک بین سرزمین پارس و پرتغال در دوران مدرن در اوایل قرن شانزدهم میلادی. با ورود و استقرار نیروهای پرتغالی در برخی از مناطق و جزایر خلیج فارس و دریای عمان آغاز گردید. بین سال‌های ۱۵۱۱ تا ۱۵۲۳ م. شاه اسماعیل اول (۱۵۲۳-۱۵۰۱ م.) سرسلسله پادشاهی صفویه چهار سفیر به بندر گووا، محل استقرار نایب‌السلطنه پرتغال در هند، دکن و دیگر ایالات شرقی هند اعزام کرد تا اتحاد ایران و پرتغال را علیه عثمانی تحقق بخشد (دامن‌پاک جامی، ۱۴۰۱: ۱۵۱). این تماس‌ها در دوره پس از شاه اسماعیل و در طول قرن شانزدهم میلادی به صورت پراکنده ادامه یافت.

روابط دو کشور در دوره سلطنت شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۸ م.) با تبادل هیأت‌های دیپلماتیک و تجاری متعددی بین اصفهان، گوا و لیسبون وارد مرحله جدیدی شد. در این دوره از سال ۱۵۸۱ تا ۱۶۴۰ م. لیسبون مرکز حاکمیت مشترک اتحادیه پرتغالی-اسپانیایی را برعهده داشت. با تصرف بحرین و گمبرون توسط نیروهای شاه عباس به ترتیب در سال‌های ۱۶۰۲ م. و ۱۶۱۴ م. و اخراج پرتغالی‌ها از جزیره هرمز در سال ۱۶۲۲ م. دوره‌ای از ارتباطات گسترده دیپلماتیک بین دو سرزمین رو به افول گذاشت. با این حال، به موجب توافقات

متعددی که بین دولت‌های ایران و پرتغال به امضاء رسیدند، از سال ۱۶۳۰م. به بعد و تا سال ۱۷۲۲م. بندر کنگ به مدت حدود یکصد سال به مرکز مبادلات تجاری پرتغال در خلیج فارس تبدیل شد. اگر چه با سقوط مسقط در سال ۱۶۵۰م. و خروج همیشگی پرتغالی‌ها از منطقه، موقعیت تجاری بندر کنگ نیز تضعیف شد.

از سوی دیگر، پرتغالی‌ها حضور خود را در کلیسای (دیر) اگوستینی اصفهان که از اوایل قرن شانزدهم میلادی آغاز کرده بودند، تا اواسط قرن هیجدهم میلادی ادامه دادند. این کلیسا در چارچوب سیاست تسامح مذهبی شاه عباس اول، در سال ۱۶۰۲م. توسط هیئت میسیونری کشیشان اگوستینی به عنوان یکی از پایگاه‌های مهم حضور غیررسمی پادشاهی پرتغال در سرزمین اصلی ایران تأسیس شد و تا سال ۱۷۴۷م. به فعالیت خود ادامه داد (Teles e 18: Conha, 2011).^۱ با قدرت‌گیری امامان مسقط و توسعه فعالیت‌های تجاری آنها در خلیج فارس و سقوط حکومت مرکزی صفویه در ایران، حیات اقتصادی پرتغالی‌ها در بندر کنگ و دیگر مناطق خلیج فارس به پایان رسید، اما آنها حضور خود را در سرزمین‌های ماوراء بحار با تمرکز بر بندر گوا در هند، مستعمرات خود در شرق آفریقا، بخش‌هایی از اندونزی و ماکائو در چین ادامه دادند. با روی کار آمدن نادر شاه افشار در سال ۱۷۳۶م. دفتر روابط سیاسی و تجاری ۲۲۰ ساله ایران و پرتغال برای یک دوره نسبتاً طولانی بسته شد و دو کشور تا اواسط دوره قاجار در قرن نوزدهم میلادی هیچگونه ارتباط رسمی با یکدیگر نداشتند.

روابط ایران و پرتغال در دوران معاصر

۱- ارتباطات در دوره قاجار

در قرن نوزدهم میلادی به‌ویژه دوره حکومت طولانی ناصرالدین شاه، روابط دیپلماتیک ایران با بسیاری از کشورهای اروپایی به واسطه حضور و رقابت قدرت‌های اروپایی در ایران و منطقه، سفرهای اروپایی شاه و درباریان و اعزام فرستادگان از یک سو و گشایش اولین سفارتخانه‌های دائمی ایران در شهرهای مهم اروپا مثل لندن، استانبول و پاریس از سوی دیگر، گسترش قابل توجهی یافت. در این میان، بین تهران و لیسبون نیز تماس‌ها و ارتباطاتی برقرار شد و اما این تماس‌ها به صورت نهادینه و در چارچوب مناسبات دیپلماتیک دنبال نشد. در این رابطه، اسناد موجود در آرشیوهای دیپلماتیک دو کشور نشان می‌دهد که در سال‌های

^۱. برای اطلاعات بیشتر در باره فعالیت هیئت‌های میسیونری پرتغال در ایران دوره صفوی نک:

John, Flannery, *The Mission of the Portuguses Augustinians to Persia and Beyond(1602-1747)*, Leiden: Brill, 2013.

پایانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، پیام‌هایی به مناسبت‌های مختلف بین دربار قاجار در دوره مظفردالدین شاه و حکومت پادشاهی وقت و سپس نظام جمهوری در این کشور از سال ۱۹۱۰م. مبادله شده است (آرشیو اداره نگهداری اسناد وزارت امور خارجه: ۸-۳-۴-۱۳۲۶ش. و ۳۶-۳-۵۹-۱۳۳۰ش.).

۲- برقراری روابط دیپلماتیک در دوران معاصر

اسناد وزارت امور خارجه ایران و مؤسسه دیپلماتیک پرتغال نشان می‌دهند که از سال ۱۳۱۴ش./۱۹۳۵م. روابط سیاسی دو کشور برقرار گردید و در همین سال، ابوالقاسم نجم سفیر ایران در پاریس به عنوان وزیرمختار غیرمقیم در لیسبون معرفی شده است. بر اساس سند دیگری در آرشیو مؤسسه دیپلماتیک پرتغال، دولت ایران در سال ۱۳۲۴ش./۱۹۴۶م. از طریق سفارت خود در پاریس، تصمیم خود را برای ارتقاء سطح روابط به سفیر (غیرمقیم) به اطلاع دولت پرتغال رسانید (Arquivos de MNE de Portugal, 1946). از آن پس تا ابتدای دهه ۱۹۷۰م. سفرای ایران در پاریس و سفرای پرتغال در آنکارا در دو کشور اکرديته بوده‌اند.

۳- گشایش سفارتخانه‌ها

در سال ۱۹۷۱م. پرتغال تصمیم به گشایش سفارت مقیم خود در تهران گرفت، اما دولت ایران همچنان سفرای خود در پاریس را به عنوان اکرديته در پرتغال معرفی می‌کرد. در همین سال، ریو مانوئل پاتریسیو^۱ وزیر خارجه پرتغال در رأس هیأتی به دعوت دولت ایران در جشن‌های دو هزار و پانصد ساله در شیراز شرکت کرد. در این سفر، رئیس بنیاد گلبنکیان^۲ نیز وی را همراهی می‌کرد. به همین مناسبت، بنیاد گلبنکیان فهرست مجموعه اسناد مربوط به ایران و نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانه‌ها و مراکز آرشیوی پرتغال را منتشر کرد. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، دولت پرتغال نظام سیاسی جدید در ایران را به رسمیت شناخت و بین دو کشور روابط دوستانه‌ای برقرار گردید. در همین چارچوب، در اسفند ۱۳۶۲/مارس ۱۹۸۴ دولت ایران تصمیم به گشایش سفارت مقیم در لیسبون گرفت و جهانبخش مظفری به عنوان کاردار موقت و سپس اولین سفیر مقیم، کار خود را در لیسبون آغاز کرد (MNE de Portugal, P02 Numero:88513, 1984). از آن پس، سفرای مقیم ایران در لیسبون و سفرای پرتغال در تهران به صورت مستمر مبادله شده و مسئولیت پی‌گیری

1. Rio Manuel Patrício.

2. Gulbankian Foundation.

مستقیم روابط را برعهده داشته‌اند. در طول چهار دهه پس از انقلاب اسلامی، دو کشور ایران و پرتغال روابطی متعادل، دوستانه و بر اساس اصل احترام متقابل را پشت سر گذاشته‌اند. این روابط در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دانشگاهی رو به جلو و مبتنی بر منافع مشترک بوده است.

تحولات مطالعات ایران‌شناسی در پرتغال

الف - اهمیت مطالعه و شناخت ایران برای پرتغالی‌ها در دوران اشغال هرمز

در میان مهمترین قلمروهای آسیا در آن زمان، ناظران پرتغالی به دو دلیل متمایز و مرتبط، توجه ویژه‌ای به پارس داشتند. از یک سو، دریافت اطلاعاتی در مورد یک حاکم جدید و مقتدر به نام شاه اسماعیل صوفی (اول) که از اوایل قرن شانزدهم میلادی، هم‌زمان با ورود پرتغالی به هند در حال تحکیم قدرت خود بر پارس بود و با موفقیت با عثمانی‌ها و ازبک‌ها (همسایگان غربی و شرقی خود) مقابله می‌کرد، بسیار مهم بود. از سوی دیگر، از اطلاعات به دست آمده برای پرتغالی‌ها مشهود بود که اگر چه شاه اسماعیل خود یک مسلمان شیعه متعصب بود، اما به وضوح دشمن امپراتوری عثمانی محسوب می‌گردید که در آن زمان برای اروپایی‌ها قدرتمندترین و بزرگترین تهدید نظامی و مذهبی محسوب می‌شد. جمع‌آوری اطلاعات در باره شرایط سیاسی و اقتصادی پادشاهی صفویه و تحرکات آن، به نایب‌السلطنه پرتغال در هند کمک می‌کرد تا سلطه خود را بر هرمز و مسیرهای دریایی آن بیشتر تحکیم نماید. به همین دلیل، از زمان تسلط آلبوکرک بر هرمز، برای هیئت‌های اعزامی دیپلماتیک و فرستادگانی که از گوا و لیسبون به دربار شاهان صفوی اعزام می‌شدند، همیشه هرمز در پس زمینه یا موضوع اصلی آن بود. صدها سند هنوز در بایگانی‌ها و کتابخانه‌های شبه‌جزیره ایبری در مورد روابط دیپلماتیک پرتغال و ایران موجود است. اما نظر به وقایع رخ داده در هرمز و پارس در نیمه اول قرن شانزدهم میلادی، باید حداقل به سه وقایع‌نگاری پرتغالی که می‌توان بسیاری از منابع راجع به تعاملات دیپلماتیک بین ایران و پرتغال را در آن یافت، اشاره نمود (لوریرو، ۱۴۰۱: ۶۳).

با فوت شاه سباستین^۱ که در سال ۱۵۷۸م. در نبرد کسار الکبیر^۲ به دست نیروهای مراکشی در اتحاد با عثمانی کشته شد، در سال ۱۵۸۱م. تخت پادشاهی پرتغال به فیلیپ دوم

1. King Sebastian.

2. Ksar el-Kebir.

(۱۵۹۸-۱۵۵۴م.) شاه قدرتمند اسپانیا رسید و به مدت چند دهه، پرتغال توسط پادشاهان اسپانیایی؛ فیلیپ سوم (۱۶۲۱-۱۵۹۸م.) و فیلیپ چهارم (۱۶۶۵-۱۶۲۱م.) در قالب اتحادیه ایبری اداره می‌شد. به دو دلیل عمده، رفت‌وآمدهای دیپلماتیک بین ایالت هند و پارس در دوره اتحادیه ایبری به طور چشمگیری افزایش یافت. از یک سو، اسپانیا سیاست مدیترانه‌ای بسیار فعالی در پیش گرفت و درگیر جنگ طولانی با عثمانی‌ها شد، به همین دلیل سعی در جذب همه متحدان احتمالی خود در اروپا و همچنین آسیا داشت. از سوی دیگر، پس از حکومت نسبتاً کوتاه شاه محمد خدابنده (۱۵۸۷-۱۵۷۸م.)، سلطنت صفوی به شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) رسید که پس از اطمینان از کنترل کامل قدرت در استراتژی‌های خود به مناطق دریایی پارس که شامل هرمز نیز می‌شد، توجه نشان داد (لوریرو، ۱۴۰۱: ۶۹). با فتح بحرین توسط صفویه در سال ۱۶۰۲م. شاه عباس تصمیم گرفت با تسلط دریایی پرتغال در خلیج فارس مقابله کند. او در دهه بعد، حمله به مواضع پرتغال را آغاز کرد و سرانجام قلعه پرتغالی‌های هرمز در سال ۱۶۲۲م. سقوط کرد. در این دوره آخر سلطه پرتغال بر هرمز، مأموریت‌ها و سفارت‌های متعددی بین دربارهای اسپانیا و ایران مبادله شد. برخلاف دوره روابط با پرتغال، روابط دیپلماتیک دوره فرمانروایی پادشاهان اسپانیا با پارس در سال‌های اخیر در منابع اروپایی به خوبی بررسی شده است.

بین سال‌های ۱۶۱۸ تا ۱۶۲۰م. دن گارسیا د سیلوا فیگوئروا^۱ سفیر پادشاه اسپانیا (فلیپ سوم) به پارس سفر کرد و در موقعیت‌های مختلف با شاه عباس دیدار کرد. فیگوئروا همانند همه پیشینیان خود قادر به دستیابی به هیچ مصالحه‌ای با حاکم صفوی در مورد جنگ علیه عثمانی یا دریافت امتیازاتی در مورد تصرفات پرتغالی‌ها در خلیج فارس نبود. اما در طول مأموریت خود شرح مفصل و ارزشمندی از سفرهایش نوشت که با عنوان سفرنامه دن گارسیا دا سیلوا فیگوئروا به چاپ رسیده است (سفرنامه فیگوئروا، ۱۳۶۳). خاطرات فیگوئروا شامل جزئیات بسیاری در مورد جغرافیا، تاریخ و فرهنگ ایران است و از آن به‌عنوان مرجع معتبری در مورد ایران‌شناسی عصر صفوی استفاده می‌شود. فیگوئروا همانند آنتونیو دو گواه^۲ دیگر فرستاده لیسبون به دربار صفویه، در یادداشت‌های سفر خود برای اولین بار اطلاعات ارزشمندی را در باره کتیبه‌های خط میخی تخت جمشید به اطلاع محققان اروپایی رساندند و توجه آنها را به انجام کاوش‌های بیشتر در باره این خطوط جلب کردند؛ توجهی که با ادامه

1. Don García de Silva y Figueroa.

2. Antonio de Gouvea.

کاوش‌های افرادی مثل کارستن نیبور^۱، جهانگرد و نقشه‌بردار آلمانی به کشف راز این خطوط و خوانش آنها منجر گردید (داندامایف، ۱۳۸۶: ۱۹-۱۷).

ب- ایرانشناسی در پرتغال دوران معاصر

با توجه به آنچه گفته شد، شناخت مردم پرتغال در باره سرزمین پارس به دوران حضور پرتغالی‌ها در هرمز، نوشته‌های وقایع‌نگاران و فرستادگان دیپلماتیک دربار لیسبون و گوا به سرزمین پارس و البته اشعار حماسی لوئیس کاموئش^۲ در سال‌های پایانی قرن شانزدهم میلادی با نام «ما پرتغالی‌ها» برمی‌گردد. از این روی، در کشور پرتغال، مطالعه تاریخ پارس در کنار دو تمدن دیرینه اروپایی یونان و روم در دوران اولیه تحصیل انجام می‌گیرد. با این حال، پرتغال کشور کوچکی است که مطالعات منظم و کلاسیک ایران‌شناسی در آن - البته به استثناء اهتمام چند مورخ برجسته در این حوزه - در دوران معاصر رایج نبوده است. به قول یک نویسنده و پژوهشگر معاصر پرتغالی، «صرفنظر از آگاهی‌های تاریخی مورد اشاره، جامعه معاصر پرتغال بیش از حد در معرض تأثیرات ادبیات سیاسی رسانه‌های اروپایی و آمریکای شمالی در باره ایران قرار دارد. به نظر می‌رسد تمام اطلاعات مردم این کشور در مورد ایران معاصر به ترجمه اخبار نیویورک تایمز، گاردین و لوموند و چند خبرگزاری مهم غربی خلاصه می‌شود. داستان‌های تکراری، پیش‌داوری‌ها و حتی سیاه‌نمایی‌ها تصویر ناخوشایندی را از ایران امروز در میان افکار عمومی پرتغال ترسیم کرده است» (کاشتلو برانکو، ۱۴۰۱: ۴۹).

از سوی دیگر، در حالی که مطالعات ایران (قبل و بعد از اسلام) در حوزه مطالعات آنگلو ساکسونی و فرانکفونی، اروپای مرکزی و حتی ژرمن قدمت چند صد ساله دارد، در پایان قرن بیستم میلادی شناخت علمی و آکادمیک سازماندهی شده در باره ایران در دانشگاه‌های پرتغال و اسپانیا در حد نزدیک به صفر بوده است. این موضوع بر خلاف سنت رایج در قرون میانه و عصر اکتشافات بود که مطالعات اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی به‌ویژه آشنایی با فرهنگ و تمدن کشورهای مسلمان و آسیایی در اولویت قدرت‌های استعماری اسپانیا و پرتغال قرار داشت. در حقیقت، کرسی‌های آموزش زبان و ادبیات فارسی، شرق‌شناسی و ایران‌شناسی که گاهی در برخی دانشگاه‌های اروپای مرکزی و انگلیس تدریس می‌شدند، تا پایان قرن بیستم میلادی در پرتغال وجود نداشت. معلمان و اساتیدی که مستقیم یا غیرمستقیم با مطالعات ایران در ارتباط بودند، در فضایی بسته به فعالیت می‌پرداختند و هیچ چارچوبی جهت

1. Carsten Niebur.

2. Luis Vaz de Camoes (1524-1580).

شناسایی و افزایش این شناخت متقابل وجود نداشت (رادفر، ۱۴۰۱: ۳۷). در همان زمان در ایران نیز این ناآشنایی و فقدان وجود یک چارچوب مشخص آموزشی در باره پرتغال وجود داشت. اما در دو دهه اخیر شاهد رشد چشمگیری در روابط علمی و فرهنگی فی‌مابین دو کشور و مردم آنها و بالاخص تبدلات فرهنگی ایران و پرتغال بوده‌ایم. از ابتدای قرن بیست و یکم میلادی - شاید بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ و افزایش توجه کشورهای اروپایی و محافل علمی و آکادمیک آنها به تحولات و مردم خاورمیانه، یک کنجکاو در بین جامعه دانشگاهی و همینطور به طور عموم در بین مردم پرتغال در باره اینکه "آنها" که هستند؟ به وجود آمد. این سؤال شاید دلیل اصلی برای جستجو و تحقیق در باره خاورمیانه شد و اتفاقاً زبان‌های عربی و فارسی جزو اولین زبان‌هایی بودند که آموزش آنها در همان زمان در دانشکده ادبیات دانشگاه لیسبون آغاز شد.

علاوه بر کنجکاو ناشی از تحولات ۱۱ سپتامبر، افزایش ارتباطات مردمی و تبدلات گردشگری و جهانی شدن مراکز دانشگاهی پرتغال را نیز باید از دیگر عوامل افزایش علاقه‌مندی به مطالعات ایران در این کشور برشمرد. از آغاز قرن بیست و یکم میلادی شاهد جهانی‌سازی گردشگری به‌عنوان یک صنعت بودیم و این مسئله باعث شد که دو کشور، البته نه به صورت دو طرفه، بلکه هر کدام با جاه‌طلبی خود، بازارشان را در این صنعت تقویت نمایند. گسترش گردشگری در پرتغال زمانی اتفاق افتاد که بازدید از این کشور محدود به کشورهای پرتغالی‌زبان یا مستعمرات قدیمی می‌شد. این مسئله در ایران نیز با در نظر گرفتن گردشگری به عنوان صنعتی سودآور و اقتصادی و راهی برای معرفی و انتقال فرهنگ اتفاق افتاد. در واقع، هر دو کشور تقریباً به صورت همزمان با ایجاد گشایش‌هایی در این زمینه، در حد توان و ظرفیت و با توجه به برنامه‌های ملی خود شروع به سرمایه‌گذاری در این زمینه کردند. در همین زمان، گردشگران بیشتری از ایران به پرتغال و بالعکس وارد شدند و شرکت‌های مسافرتی پرتغال با در نظر گرفتن ایران به عنوان مقصدی بکر و ناشناخته، برنامه‌ریزی برای اعزام گروه‌های گردشگر به این کشور را آغاز کردند.

از سوی دیگر، در زمینه تبدلات علمی تا پایان قرن بیستم میلادی و آغاز قرن بیست و یکم میلادی، دانشگاه‌های پرتغال دانشگاه‌هایی ملی بودند. به عبارت دیگر، آنها هدف‌گذاری بین‌المللی که دیگر دانشگاه‌های اروپایی دارا بودند را نداشتند. سرانجام در سال‌های پایانی دهه آغازین قرن حاضر و با بروز بحران مالی در اروپا، این تمایل در دانشگاه‌های پرتغالی برای گشودن درهای خود بر روی دانشجویان سراسر جهان و نه فقط دانشجویان پرتغالی زبان

به وجود آمد. هم‌زمان و با به وجود آمدن "بحران اقتصادی آسیایی" که ایران نیز درگیر آن شده بود، جوانان ایرانی با مشاهده این گشایش در دانشگاه‌های پرتغال و اینکه این دانشگاه‌ها وارد فضای رقابتی با دانشگاه‌های اروپایی شده و در این مسیر در حال رشد هستند، به شرکت در آزمون‌های علمی و فراخوان‌های پذیرش دانشجو در پرتغال برای ورود به دانشگاه‌های این کشور چه در سطح کارشناسی ارشد، چه در سطح دکتری و یا به صورت محقق در بسیاری از زمینه‌های تحصیلی راغب شدند (رادفر، ۱۴۰۱: ۳۸). متقابلاً دانشگاه‌های پرتغالی به‌خصوص در دو دهه اخیر به دانشجویان ایرانی علاقه‌مند شده‌اند، به نحوی که تعداد دانشجویان شاعل به تحصیل در دانشگاه‌های پرتغال اکنون به بیش از ۵۰۰ نفر می‌رسد و صدها نفر نیز طی یک دهه گذشته فارغ‌التحصیل شده‌اند.

علاوه بر حضور دانشجویان ایرانی در پرتغال، در سال‌های اخیر شاهد پدیده دیگری به نام گردشگر علمی بوده‌ایم. در این زمینه، پرتغال با برگزاری رویدادهای مختلف علمی و فناوری بیش از هر زمان دیگری تبدیل به مقصدی ویژه برای گردشگران علمی شده است. از مهمترین این رویدادها، وبسایت^۱ است. بسیاری از مخترعان و شخصیت‌های علمی و استارت‌آپ‌های ایرانی، پرتغال را از طریق این رویداد بهتر شناختند. از سوی دیگر، برگزاری سمینارهای مختلف از جمله در حوزه‌های پزشکی، دارو، فنی و علمی باعث می‌شود که متخصصان ایرانی در این حوزه‌ها با حضور در پرتغال و شرکت در این سمینارها با حقایق بیشتری در باره این کشور آشنا بشوند.

راه‌اندازی دوره‌های مطالعات آسیایی و ایران‌شناسی در دانشگاه لیسبون

طرح آموزش زبان، فرهنگ و تاریخ ایران در دهه ۹۰ میلادی توسط خانم سپیده رادفر استاد ایرانی مقیم پرتغال به دانشکده ادبیات دانشگاه لیسبون ارائه شد. پذیرش رسمی آن در سال ۲۰۰۱م. انجام پذیرفت و اولین کلاس در سال ۲۰۰۲م. برگزار شد. مطالعات زبان فارسی به مانند مطالعات زبان عربی بعدها به بخشی مهم از مطالعات آسیایی در این دانشگاه تبدیل شد و یک دوره لیسانس ویژه در سطح ملی به شمار می‌آید و این نکته، ضرورت تدوین یک چارچوب مشخص برای پرورش اساتید بومی در این حوزه را نمایان می‌کند. در همین زمینه در سال ۲۰۱۸م. با همکاری سفارت ایران در لیسبون و دانشکده ادبیات دانشگاه لیسبون در

^۱ Web Summit: بزرگ‌ترین رویداد نمایشگاهی و گردهمایی جهانی در حوزه فناوری، دانش‌بنیان و استارت‌آپ‌ها که از سال ۲۰۱۷م. هر ساله در لیسبون برگزار می‌شود.

چارچوب تفاهمنامه‌ای که در سال ۲۰۱۷م. بین دانشگاه لیسبون و بنیاد ایران‌شناسی به امضاء رسید، مرکز ایران‌شناسی این دانشگاه افتتاح شد که مدیریت آن در حال حاضر برعهده خانم سپیده رادفر است. هدف اصلی این مرکز، توجه بخشیدن به اهمیت مطالعات ایران‌شناسی و تلاش برای برطرف‌سازی ناآشنایی با فرهنگ و زبان فارسی است. به همین منظور، نیاز به تلاش بسیار زیادی در جهت آموزش جوانان پرتغالی که بیش از پیش به کشف فرهنگ، زبان و تاریخ ایران علاقه‌مند شده‌اند، وجود دارد.

با توجه به نیازهای موجود، نهادهای دیپلماتیک و فرهنگی دو کشور مترصد آن هستند تا در ایران نیز چنین مرکزی برای آشنایی با زبان، فرهنگ و تاریخ پرتغال تأسیس شود. گام اول در این زمینه، راه‌اندازی کرسی زبان پرتغالی در دانشگاه تهران است که توافقات آن از چند سال قبل انجام شده است. اما با توجه به کندی تصمیم‌گیری در این دانشگاه، سفارتخانه‌های پرتغال و برزیل در تهران در سال ۱۴۰۲ش. با دانشگاه علامه طباطبائی برای ایجاد دوره زبان پرتغالی به توافق رسیدند.

روابط فرهنگی ایران و پرتغال

در حوزه فرهنگی، علمی و دانشگاهی نیز با توجه به پیشینه تاریخی روابط و وجود علائق و اشتراکات فرهنگی بین مردمان دو کشور، روحیات مردم پرتغال و حضور بیش از ۵۰۰ دانشجوی مشغول به تحصیل ایرانی در پرتغال و حضور جمعی از شیعیان و سایر فرق اسلامی در این کشور، زمینه‌های فراوانی برای گسترش ارتباطات و تبادلات به‌ویژه در شرایط رکود مناسبات اقتصادی وجود دارد که با برنامه‌ریزی مناسب و همکاری نهادها و سازمان‌های ذی‌ربط داخلی می‌توان از ظرفیت‌های موجود در این عرصه‌ها برای حفظ و گسترش روابط به‌خوبی استفاده کرد (دامن‌پاک جامی، ۱۴۰۱: ۱۵۸). انعقاد بیش از ۲۰ یادداشت تفاهم و موافقتنامه همکاری بین مؤسسات تحقیقاتی و دانشگاه‌های دو کشور نیز شاخص بسیار مهم در روابط فرهنگی دو جانبه است که طی سال‌های گذشته به نتیجه رسیده است.

در سال‌های اخیر اقدامات دیگری نیز برای افزایش تبادلات علمی و فرهنگی دو کشور انجام شده است که امید به گسترش مطالعات ایران و ایران‌شناسی در این کشور را تقویت می‌کند. یک مثال نمادین و مهم از تعامل و ارتباط دو فرهنگ، ترجمه رباعیات فرناندو پوسو فیلسوف و شاعر قرن بیستم پرتغال به زبان فارسی است. فرناندو پوسو از آثار عمر خیام شاعر بزرگ فارسی الهام گرفته و مجموعه شعری را به نام رباعیات به تقلید از خیام در دهه ۱۹۲۰ میلادی سروده است. ترجمه مستقیم (و ویرایش) رباعیات فرناندو پوسو به زبان فارسی حدود

دو سال قبل با همکاری سفارت پرتغال در ایران و حمایت مؤسسه کاموئش^۱ به انجام رسید؛ مجموعه ای زیبا از اشعار با الهام از آثار عمر خیام بزرگ که تحسینی منحصر به فرد را در شعر فارسی به وجود آورده است (پسوا، ۱۴۰۰). برخلاف سایر مجموعه‌های آثار نویسندگان پرتغالی که در ایران منتشر شده‌اند، این ترجمه مستقیماً از زبان پرتغالی انجام گرفته است. ترجمه رباعیات پسوا، کمک بزرگی به نزدیک‌تر کردن ادبیات، فرهنگ و مردمان دو کشور به یکدیگر خواهد کرد. برخی دیگر از اقدامات سال‌های اخیر برای توسعه روابط فرهنگی و مردمی دو کشور را می‌توان به شرح زیر مورد اشاره قرار داد:

- اولین تفاهمنامه فرهنگی دو کشور در سال ۱۹۷۸م. به امضاء رسید. یک تفاهمنامه همکاری‌های فرهنگی نیز در سال ۱۳۹۳ش. در سفر علی جنتی وزیر وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به امضاء رسید که مبنای تنظیم و امضای موافقتنامه جامع همکاری‌های فرهنگی، علمی و ورزشی در سال ۱۳۹۴ش. در تهران شد. این موافقتنامه در سال ۲۰۲۱م. در پارلمان پرتغال به امضاء رسید، اما مجلس دوره نهم در سال ۱۳۹۸ش. آن را به بهانه جنبه‌های استعماری رد کرد!
- در مهر ماه سال ۱۳۹۹، نمایشگاه اسناد تاریخی و همایش ۵۰۰ سال روابط ایران و پرتغال با همکاری سفارت ایران در لیسبون، مرکز مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه ایران و آرشیو ملی پرتغال (تور دو تومبو) در محل این آرشیو به صورت حضوری و مجازی برگزار شد. مجموعه مقالات علمی این همایش در پائیز سال ۱۴۰۱ش. با ویراستاری نگارنده مقاله حاضر به دو زبان فارسی و پرتغالی منتشر شد و طی مراسمی در ۱۴ دسامبر ۲۰۲۲ در کتابخانه ملی پرتغال رونمایی شد. این کتاب، اطلاعات ارزشمند و به‌روزشده‌ای را در باره ارتباطات تاریخی و فرهنگی دو کشور و شناخت جوامع معاصر ایران و پرتغال به دست می‌دهد و به عنوان یک کتاب مرجع، سهم مهم در توسعه مطالعات ایران‌شناسی معاصر دارد.
- برقراری همکاری‌های خواهرشهری بین هفت شهر مهم ایران و پرتغال از دیگر اقدامات در روابط دوجانبه برای تقویت مبادلات فرهنگی و مردمی است که در سه مورد به امضای تفاهمنامه همکاری منجر شده است. مقرر بود هفته‌های فرهنگی اصفهان و پورتو در سال ۱۴۰۱ش. برگزار شوند که به مرحله اجراء نرسید.

1. Camões Institute.

نتیجه‌گیری

با توجه به سابقه دیرینه ارتباطات بین تمدن‌های ساکن در دو سرزمین ایران و ایبری می‌توان ادعا کرد که تأثیرات فرهنگی ایران بر اسپانیا و پرتغال در دوره‌های پیش از اسلام و در دوران حضور مسلمانان در اندلس، چنان قوی و پربار بوده است که پس از گذشت قرن‌ها، همچنان در بخش‌هایی از تاریخ، فرهنگ، ادبیات، علم و هنر این دو کشور به‌ویژه اسپانیا دیده می‌شود. از سوی دیگر، جلوه‌هایی از فرهنگ شبه‌جزیره ایبری نیز در هنر و ادبیات تاریخی و معاصر ایران قابل مشاهده است. این تأثیرات که با توجه به چگونگی ارتباطات بین دو سرزمین در طول ادوار مختلف تاریخی به صورت مستقیم و غیرمستقیم انجام گرفته، آنچنان قوی و مستحکم است که تا به امروز آثار آنها در هر دو کشور نمایان است. افزون بر متون وقایع‌نگاری دوران حضور پرتغالی‌ها در گوا و هرمز که توصیف شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران در آنها بسیار برجسته بوده است، سفرهای فراوان میسیونرها، سیاحان و هیئت‌های سیاسی و تجاری اروپایی به ایران در دوره صفویه و پس از آن و همچنین اعزام هیئت‌های سیاسی و تجاری دربار ایران به کشورهای اروپایی از جمله اسپانیا، صرف‌نظر از اهداف سیاسی و اقتصادی، دارای ابعاد مردمی و فرهنگی نیز بوده است. در نتیجه این سفرها، خاطرات ارزشمندی از مشاهدات و برداشت‌های مسافران از اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران و اروپا به ثبت رسیده و برای دستیابی به اطلاعات بیشتر در مورد محل مأموریت، متون ادبی و تاریخی کشور میزبان، ترجمه و در دسترس دیگران قرار گرفته است. این سفرنامه‌ها اغلب منابع ارزشمندی محسوب می‌شوند که در روشن نمودن جنبه‌های مختلف تاریخ اجتماعی ایران به کار می‌آیند. به عنوان مثال، *خاطرات سفر به شرق* آدام اولناریوس عضو هیئت اعزامی دوک ناحیه هولشتاین گوتورپ به دربار صفویه در سال‌های ۱۶۳۹-۱۶۳۵ م. که در سال ۱۶۴۷ م. به زبان آلمانی منتشر شد، اطلاعات ارزشمندی از پایتخت دولت صفوی و همچنین موضوعات تاریخی و جغرافیایی ایران نیمه اول قرن هفدهم میلادی به دست می‌دهد.^۱

به عنوان یکی دیگر از نمونه‌های درخشان این سفرنامه‌ها می‌توان به *سفرنامه دن گارسیا دوسیلوا فیگوروا* به ایران اشاره کرد. مجموعه نوشته‌های او بالغ بر هزار صفحه دستخط‌های روزانه‌ای است که لحظه به لحظه سفر طولانی او از لیسبون به سرزمین پارس و سفر دریایی طولانی در مسیر بازگشت از گوا تا لحظه مرگش را ثبت کرده است. در این خاطرات، دن

۱. برای توضیحات بیشتر در این باره نک: مرتضی دامن‌پاک جامی و محمود اسماعیل‌نیا، نگاهی به روابط تاریخی و فرهنگی ایران و دانمارک، تهران: اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۹۵.

گارسیا در نقش یک جغرافیدان، زیست‌شناس، تاریخدان، مردم‌شناس و باستان‌شناس ظاهر شده و به صورت روزانه نتیجه مشاهدات خود را به شکلی منظم به رشته تحریر درآورده است. سفرنامه او شرحی مبسوط از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران دوره شاه عباس و زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی ایران در آن روزگار را به دست می‌دهد.

از سوی دیگر، نسخه‌هایی از آثار ادبی بزرگان آسمان علم و ادب فارسی نیز توسط سیاحان و هیئت‌های میسیونری اروپایی به اروپا رفته و پس از ترجمه به زبان‌های لاتین، به منبع تدریس زبان فارسی و ایران‌شناسی در مراکز علمی و دانشگاهی اروپا تبدیل شده است. ترجمه کتاب‌های شعر و ادبیات فارسی مثل دیوان حافظ، بوستان و گلستان سعدی و رباعیات عمر خیام به زبان‌های اروپایی الهام‌بخش برخی از شاعران و فیلسوفان بزرگ اروپایی مثل گوته و پسوا شده‌اند.

با این حال، علی‌رغم این سوابق تاریخی، همانگونه که اشاره شد، مطالعات ایران و ایران‌شناسی مانند دیگر بخش‌های اروپا در دو کشور شبه‌جزیره ایبری رشد نکرده است و دلایل متعددی برای عدم رشد ایران‌شناسی در دو کشور شبه‌جزیره ایبری، علی‌رغم این سابقه طولانی از ارتباطات تاریخی و تعاملات فرهنگی می‌توان برشمرد. اما مهم‌ترین آن، ضعف و ناتوانی اسپانیا و پرتغال در تثبیت حضور و نفوذ خود در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و برتری قدرت‌های رقیب اروپایی و نهایتاً درگیری‌ها و جنگ‌های داخلی و حکومت انزواگرای فرانکو در اسپانیا و سالازار در پرتغال و جنگ‌های استعماری این کشور در قاره آفریقا در قرن بیستم میلادی مانع از تحرک و پویایی این دو کشور برای ایفای نقش برجسته در منطقه و ایران شده است. در ایران نیز پس از خاتمه دوران اقتدار و عظمت صفویه، بروز ضعف در حکومت مرکزی و تسلط و نفوذ قدرت‌های برتر آن عصر، یعنی روسیه و انگلیس بر مقدرات کشور به‌ویژه در دوران قاجار مانع از توجه شایسته به روابط با کشورهای اروپایی نظیر اسپانیا در این دوران شد.

از سوی دیگر، علی‌رغم سابقه‌ای درخشان از روابط فرهنگی و مردمی میان ایران و دو کشور شبه‌جزیره ایبری در دوران اسلامی و دوره صفویه، عواملی نظیر بعد مسافت، نقش کشورهای رقیب (مثل عثمانی و انگلیس) و عدم رواج زبان‌های اسپانیولی و پرتغالی در میان ایرانیان مانند دیگر زبان‌های اروپایی، مانع از گسترش ارتباطات فرهنگی و علمی و گسترش مطالعات ایران‌شناسی در اسپانیا و پرتغال در دوران مدرن در مقایسه با شرکای سنتی ایران در اروپا مثل آلمان، انگلستان و فرانسه شده است. به همین دلیل، ایران‌شناسی در این دو

کشور حداقل یک‌صد سال از دیگر کشورهای مهم اروپایی با سابقه ارتباطات کمتر با ایران عقب‌تر است. هنوز رشته ایران‌شناسی یا مطالعات ایران در دانشگاه‌های دو کشور راه‌اندازی نشده و تنها به آموزش زبان فارسی و مطالعات ایران ذیل مطالعات اسلام یا آسیایی اکتفاء شده است. امید می‌رود با افزایش تعاملات و ارتباطات دانشگاهی، برگزاری منظم نشست‌های علمی و ادبی و توسعه و ترویج ادبیات دو طرف و آموزش زبان‌های اسپانیولی و پرتغالی در دانشگاه‌های ایران و پرتغال، شاهد رشد مطالعات ایران‌شناسی در دو کشور شبه‌جزیره ایبری باشیم.

منابع و مأخذ

اسناد:

آرشیو اداره حفظ و نگهداری اسناد وزارت امور خارجه ایران

سند شماره ۸- پرونده ۳- کارتن ۴- سال ۱۳۲۶ش.
سند شماره ۳۶- پرونده ۳- کارتن ۵۹- سال ۱۳۳۰ش.

آرشیو اسناد دیپلماتیک پرتغال

Arquivo Diplomatic De Portugal, 1945, Referência: PT/AHD/3/MNE-SE-DNPEC /DGNPE-DSMOM/002/000001. Localizao e Cota: Sala 16, Armario: A06 Prateleira: P02 Número: 88513.

Telegrama recebido pelo Ministério dos Negócios Estrangeiros de Portugal da Legação de Portugal em Paris, datado de 31 de Outubro de 1946, transmitindo a comunicação oficial da Legação Iraniana em Paris, anunciando a elevação de categoria para Embaixada, e nomeação do então Ministro para Embaixador (Não-Residente) em Portugal, Data: 1 Novembro 1946, Documento: 6533 / 648. Título: Processo: 33,173 Questões políticas gerais / Política interna e externa do Irão (2140) (1948). Referência: PT/AHD/3/MNE-SE-DNPEC/DGNPAI-RNP/028/000002.

فارسی:

کتاب‌ها

اسماعیل‌پور، اکبر، "پیشینه‌آشنایی و تأثیرات متقابل ایران و اسپانیا"، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۸۴، شماره ۲۵-۲۴، پائیز و زمستان، صص ۴۳-۶۸.
بهرام‌نژاد، محسن و عبدالله متولی، "واکاوی فعالیت تبشیری فرقه آگوستینی در ایران عهد صفوی"، *پژوهشنامه تاریخ اسلام*، ۱۳۹۷، شماره ۳۲، زمستان، صص ۷۳-۹۴.

تلش ایكونيا، ژوئو، ۱۳۹۳، امپراتوری باشکوه پارس: روابط ایران و پرتغال در عصر جدید، ترجمه: میترا شهبابی، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.

پسوا، فرناندو، ۱۴۰۰، رباعیات پسوا: گفتگویی با خیام، ترجمه از پرتغالی به فارسی: سپیده رادفر، تهران: نگاه. دامن پاک جامی، مرتضی و محمود اسماعیل نیا، ۱۳۹۵، روابط تاریخی و فرهنگی ایران و دانمارک، تهران: اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

دامن پاک جامی، مرتضی، "سرزمین‌های دور، ارتباطات نزدیک، نگاهی به روابط فرهنگی و تمدنی ایران و اسپانیا"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۵، سال هفدهم، شماره ۶۷، تابستان، صص ۵۲-۱. ----- ۱۳۹۶، جستارهایی در تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: اداره مطالعات اسناد و تاریخ روابط خارجی وزارت امور خارجه.

----- ۱۴۰۱، اتحاد و دوستی: مجموعه مقالات سمینار علمی پانصد سال روابط تاریخی و فرهنگی ایران و پرتغال، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه. داندامایف، محمد، ۱۳۸۶، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه: روحی ارباب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و رضا ذبیحی، "ایران‌شناسی و سیاست خارجی ایران؛ ظرفیت‌ها و زمینه‌های تعامل"

فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی، بهار ۱۴۰۳، سال هشتم، ش ۱، ش پیاپی ۲۲، صص ۶۵-۳۸. رادفر، سپیده، ۱۴۰۱، تحولات روابط فرهنگی و علمی ایران و پرتغال در دوران معاصر، در کتاب اتحاد و دوستی: مجموعه مقالات سمینار علمی پانصد سال روابط تاریخی و فرهنگی ایران و پرتغال، به‌کوشش: مرتضی دامن‌پاک جامی، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، صص ۴۰-۳۷. زرشناس، زهره، تأملی در باره دانش ایران‌شناسی در ایران، فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی، ۱۳۹۴، دوره اول، ش ۱، صص ۳۳-۲۳.

زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۸، آشنایی با تاریخ ایران، چاپ دوم، تهران: سخن. سجادپور، سید محمدکاظم و زینب قاسمی طاری، ۱۴۰۱، ایران‌شناسی در بستر روابط بین‌الملل، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.

شفا، شجاع‌الدین، ۱۳۸۴، فرهنگنامه جهان ایران‌شناسی (جلد اول)؛ ایران و اسپانیا، ترجمه از اسپانیولی به فارسی: مهدی سمسار، تهران: نشر فرزاد.

طاخونی، پوران، ۱۳۹۷، واژه‌نامه توصیفی ایران‌شناسی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی. علوی، نصرت خاتون، "روابط ایران و پرتغال از دیدگاه سفرنامه‌نویسان خارجی عصر صفوی"، تاریخ روابط خارجی، بهار ۱۳۹۹، شماره ۸۲، صص ۵۶-۳۳.

فرناندش، هرمنگیلدو نونو گوئینیش، ۱۴۰۱، تبادلات فرهنگی بین ایران و پرتغال: جریان دانش در قرون وسطی و تأثیر روشنفکران ایرانی در اندلس، ایبریای قرون میانه و اواسط دوره جدید در کتاب اتحاد و دوستی: مجموعه مقالات سمینار علمی پانصد سال روابط تاریخی و فرهنگی ایران و پرتغال، به‌کوشش: مرتضی دامن‌پاک جامی، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، صص ۴۸-۴۳.

ارتباطات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه‌جزیره ایبری ... □ ۵۵

فیگوئروا، دن گارسیا دا سیلوا، ۱۳۶۳، سفرنامه فیگوئروا، ترجمه: غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.

قائم‌مقامی، جهانگیر، "مسأله هرمز در روابط ایران و پرتغال"، بررسی‌های تاریخی، ۱۳۵۴، سال دهم- شماره ۲، خرداد و تیر، صص ۲۴۲-۲۰۵.

کاشتلو برانکو، میگل، ۱۴۰۱، نگاهی به جامعه چند وجهی ایران، در کتاب اتحاد و دوستی: مجموعه مقالات سمینار علمی پانصد سال روابط تاریخی و فرهنگی ایران و پرتغال، به‌کوشش: مرتضی دامن‌پاک جامی، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، صص ۵۲-۴۷.

کیانی‌فر، ریحانه، ۱۳۸۸، جای پای ایران در اسپانیا، تهران: پایه دانش.

لوریرو، روی مانوئل، ۱۴۰۱، روابط میان پرتغال و ایران در دوره صفوی بین سال‌های ۱۶۲۲-۱۵۱۵ میلادی، در کتاب اتحاد و دوستی: مجموعه مقالات سمینار علمی پانصد سال روابط تاریخی و فرهنگی ایران و پرتغال، به‌کوشش: مرتضی دامن‌پاک جامی، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، صص ۷۲-۶۰.

وثوقی، محمدباقر، ۱۴۰۱، امپراتوری پارس دوره صفویه از دیدگاه پدوارت باربوسا و تام پیرس (مفاهیم و تعابیر) در اتحاد و دوستی: مجموعه مقالات سمینار علمی پانصد سال روابط تاریخی و فرهنگی ایران و پرتغال، به‌کوشش: مرتضی دامن‌پاک جامی، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، صص ۸۱-۷۳.

سایت

اختراعی به نام قنات، دسترسی در تاریخ ۱۸ دی ماه ۱۴۰۳ در: www.karimancharity.org.

لاتین:

کتاب‌ها

- Flannery, John, 2013, *The Mission of the Portuguses Augustinians to Persia and Beyond (1602-1747)*, Leiden: Brill.
- Gaius Plinius Secundus (Pliny the Elder), 1967, *Natural History; Libri (Book) III & V*, trans. by H. Rackham, Massachusetts: Harvard University Press.
- Iberian Peninsula, 2024, *the Encyclopaedia Britannica*, Retrieved on 8 August 2025, from: www.britannica.com/place/Iberian_Peninsula.
- Maspero, Gaston, 1896, *History of the Ancient Peoples of the Classic East*, D. Appleton & Company.
- McClain, Michael, 2010, *Persian Traditions and the influence of Shiism in Spain*, Qom: Ansariyan Publications.
- Teles e Cunha, João, 2011, *The Eye of the Beholder: The Creation of a Portuguese Discourse on Safavid Iran*, in Rudi Mathee and Jorge Flores (eds.), Leuven: Peeters, PP.11-50.

جایگاه عراق عرب در منازعات صفوی و عثمانی

(طی سال‌های ۹۵۲-۹۱۴ق.)

سیاوش بداللهی^۱

چکیده

در نیمه نخست سده دهم هجری قمری/شانزدهم میلادی، عراق عرب به کانون اصلی رقابت میان دو حکومت قدرتمند صفوی (۱۱۳۵-۹۰۷ق./۱۷۲۲-۱۵۰۱م.) و عثمانی (۱۳۴۰-۶۹۸ق./۱۹۲۲-۱۲۹۹م.) تبدیل شد. مسئله اصلی این پژوهش بررسی اهمیت تسلط هر یک از این دو حکومت بر عراق عرب و تحلیل عوامل مؤثر بر این رقابت با رویکردی توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای است و به دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا عراق عرب به چنین میدانی برای منازعات صفوی و عثمانی تبدیل شد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که موقعیت استراتژیک عراق عرب به‌عنوان پل ارتباطی میان قاره‌ها، منابع غنی کشاورزی و وجود مراکز مذهبی مهم، از جمله دلایل اصلی اهمیت این منطقه برای هر دو امپراتوری بوده‌اند. پیروزی عثمانیان در جنگ چالدران و تصرف موصل، گامی برجسته در جهت تثبیت نفوذ آنها در شمال عراق عرب به‌شمار میرفت. علاوه بر این، تسلط بر شهرهای کلیدی بغداد و بصره نه تنها برتری سیاسی و مذهبی، بلکه کنترل بر مسیرهای تجاری مهم و دستیابی به درآمدهای کلان اقتصادی را نیز برای عثمانیان به ارمغان آورد. هدف اصلی این مطالعه، تحلیل عواملی همچون جنبه‌های سیاسی، مذهبی، اقتصادی و موقعیت جغرافیایی عراق عرب است که انگیزه‌های اصلی منازعه میان صفویان و عثمانیان را تشکیل می‌دهند. با بررسی این عوامل، می‌توان به درک عمیق‌تری از دلایل رقابت‌های شدید میان این دو حکومت بر سر تسلط بر عراق عرب دست یافت.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، عثمانی، عراق عرب، تقابل، سال‌های ۹۵۲-۹۱۴ق.



مقدمه

در اوایل سده دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی، ظهور دو قدرت بزرگ، پادشاهی صفوی در ایران و امپراتوری عثمانی در آناتولی، معادلات سیاسی منطقه را به شدت تحت تأثیر قرار داد. این دو امپراتوری با ایدئولوژی‌های مذهبی متفاوت (شیعه و سنی) و انگیزه‌های توسعه‌طلبانه، رقابتی طولانی و پرحادثه را آغاز کردند که یکی از مهم‌ترین عرصه‌های آن، عراق عرب بود.

منطقه‌ای که به نام عراق شناخته می‌شود، در گذشته بین‌النهرین نامیده می‌شد و نزد جغرافیدانان عرب به دو ناحیه علیا (جزیره) و سفلا (عراق عرب) تقسیم می‌گردید. موصل به عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای جزیره و بغداد به عنوان مرکز عراق عرب، برای قرن‌ها از مراکز مهم سیاسی و فرهنگی جهان اسلام به‌شمار می‌رفتند. همچنین، شهرهای مذهبی شیعه نظیر نجف و کربلا و بندر مهم بصره در جنوب بر اهمیت این منطقه می‌افزودند. این موقعیت جغرافیایی و اهمیت مذهبی و اقتصادی، عراق عرب را به صحنه اصلی منازعات صفوی و عثمانی تبدیل کرد.

عراق عرب به واسطه موقعیت جغرافیایی استراتژیک خود، نقشی حیاتی در ارتباطات و مبادلات منطقه‌ای و بین‌المللی ایفاء می‌کرد و قرار گرفتن در مسیر راه‌های تجاری مهم، دسترسی به آب‌های خلیج فارس و وجود مراکز مذهبی شیعی، این منطقه را به کانون توجه هر دو حکومت تبدیل کرده بود. برای صفویان، تسلط بر عتبات عالیات و گسترش نفوذ مذهب تشیع در عراق عرب اهمیتی ویژه داشت. در مقابل، عثمانی‌ها نیز با انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و مذهبی به دنبال تثبیت سلطه خود بر این منطقه و جلوگیری از توسعه نفوذ صفویان بودند.

دوره مورد بررسی در این پژوهش (۹۵۲-۹۱۴ ق. / ۱۵۴۶-۱۵۰۸ م.)، شاهد اوج‌گیری این رقابت‌ها بود. در نتیجه، با توجه به اهمیت توأمان عراق عرب برای هر دو حکومت صفوی و عثمانی، شروع جنگ و منازعات در این منطقه اجتناب‌ناپذیر بود. در سال ۹۱۴ ق. / ۱۵۰۸ م. شاه اسماعیل (حک ۹۳۰-۹۰۷ ق. / ۱۵۲۴-۱۵۰۱ م) بغداد را که برای قرن‌ها مرکز خلافت عباسی (۶۵۶-۱۳۲ ق. / ۱۲۵۸-۷۵۰ م.) و یکی از کانون‌های مهم برای اهل سنت بود، تصرف کرد. غلبه شاه اسماعیل بر بقایای حکومت آق‌قویونلو (۹۰۹-۷۸۰ ق. / ۱۵۰۳-۱۳۷۸ م.) در بغداد مصادف با حکومت بایزید دوم (حک ۹۱۸-۸۸۶ ق. / ۱۵۱۲-۱۴۸۱ م.) در امپراتوری عثمانی بود. در برابر سیاست‌های شاه اسماعیل، بایزید دوم سیاست صلح‌جویانه را در برابر حکومت صفوی دنبال می‌کرد. با این حال، با روی کار آمدن سلطان سلیم (حک ۹۲۳-۹۱۸ ق. / ۱۵۲۰-۱۵۱۲ م.) که خطر صفویان را برای امنیت حکومت عثمانی به خوبی درک کرده بود، رویکرد عثمانی تغییر کرد و در جنگ چالدران (۹۲۰ ق. / ۱۵۱۴ م.) شکست سختی بر حکومت صفوی

وارد شد و شمال عراق عرب به تصرف عثمانی درآمد. ادامه تصرف عراق عرب پس از مرگ سلطان سلیم در زمان جانشینش، سلطان سلیمان (حک ۹۷۴-۹۲۶ق. / ۱۵۶۶-۱۵۲۰م.) ادامه یافت. پس از مرگ شاه اسماعیل نیز پسر دهساله‌اش طهماسب (حک ۹۸۴-۹۳۰ق. / ۱۵۷۶-۱۵۲۴م.) به حکومت رسید که دوره‌ای از اغتشاشات را در پی داشت. در این دوره منازعات دو حکومت بر سر عراق عرب ادامه یافت و به لشکرکشی سلطان سلیمان به عراق عرب و تصرف بغداد و بصره منتهی شد. بدین ترتیب از تصرف بغداد توسط شاه اسماعیل تا تثبیت نسبی نفوذ عثمانی‌ها در بصره، این دوره مملو از کشمکش‌ها، جنگ‌ها و تغییرات مرزی بود.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که چرا عراق عرب به چنین میدانی مهم برای منازعات و رقابت‌های شدید میان این دو حکومت تبدیل شد؟ اهمیت این پژوهش در تمرکز ویژه آن بر عراق عرب به‌عنوان کانون اصلی رقابت‌های صفوی و عثمانی است. این تمرکز، زاویه‌ای جدید در مطالعات مربوط به این دو حکومت ارائه می‌دهد. این پژوهش با بررسی ابعاد گوناگون رقابت در عراق عرب، از جمله ابعاد سیاسی، مذهبی، اقتصادی و استراتژیک، درک جامع‌تری از انگیزه‌ها و اهداف این منازعات فراهم می‌کند. اگر چه پژوهش‌های زیادی در خصوص روابط صفوی و عثمانی صورت گرفته، اما تمرکز این پژوهش‌ها بیشتر معطوف به مناطق قفقاز و آناتولی بوده و نقش تعیین‌کننده عراق عرب در این میان به‌عنوان یک متغیر مستقل و اثرگذار، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. جنبه نوآورانه پژوهش حاضر، تمرکز ویژه بر عراق عرب به‌عنوان کانون اصلی این رقابت‌ها و بررسی ابعاد مختلف آن است. رقابت بین صفویه و عثمانی، موضوعی است که در پژوهش‌های تاریخی از زاویه‌های گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. مطالعات پیشین با تمرکز بر مناطق مختلف و ابعاد گوناگون این رقابت تلاش کرده‌اند تا زوایای مختلف این منازعات را روشن سازند.

بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌ها به بررسی رقابت صفوی و عثمانی در منطقه قفقاز اختصاص یافته است. برای نمونه، ثواقب و لعبت فرد (۱۳۹۶) در مقاله "واکاوی رویارویی‌های مذهبی صفوی و عثمانی در قفقاز" به ابعاد مذهبی این رقابت پرداخته‌اند. همچنین، این دو پژوهشگر در پژوهشی دیگر با عنوان "عوامل اقتصادی تنش میان صفویه و عثمانی در قفقاز و پیامدهای آن" ابعاد اقتصادی این منازعات را در همین منطقه بررسی کرده‌اند. با این حال، علاوه بر قفقاز، منطقه عراق عرب نیز به دلیل اهمیت استراتژیک و مذهبی خود، صحنه‌ای مهم از رقابت‌های این دو قدرت بوده است. پژوهشی با عنوان "بررسی جایگاه اقتصادی عتبات عالیات در روابط ایران و عثمانی در دوره صفوی" از بیاتی، رازنهان و دهقانی (۱۳۹۵) به بررسی

ابعاد اقتصادی این رقابت در عراق عرب و به‌ویژه در عتبات عالیات پرداخته است. این پژوهش نشان می‌دهد که عتبات عالیات به دلیل جنبه‌های مذهبی (مانند زیارت) و اقتصادی (مانند موقوفات و دفن اموات) نقشی مهم در روابط بین این دو دولت ایفاء می‌کرده است. همچنین پژوهشی با عنوان "سیاست صلح‌طلبی صفویان در برابر دولت عثمانی در سده دهم هجری قمری (با تکیه بر متن مکاتبات و نقش مذهب بر این سیاست)" از ثواقب، خالندی و پروانه (۱۳۹۹) به بررسی جنبه‌های مسالمت‌آمیز روابط صفویه و عثمانی و تأثیر آموزه‌های دینی بر این سیاست پرداخته است. این پژوهش نشان می‌دهد که صفویان تا حد امکان از جنگ با عثمانی پرهیز می‌کردند و به دنبال صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز بودند. پژوهشگران ترک نیز به بررسی روابط عثمانی و صفوی و جنبه‌های مختلف آن توجه کرده‌اند که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. قاراجا (۲۰۰۲)^۱ به بررسی پیدایش دولت صفوی، نقش ترکان آناطولی در این فرایند و روابط دو دولت در دوره بایزید دوم می‌پردازد. آکینجی (۲۰۰۲)^۲ نیز روابط عثمانیان و صفویان در دوره سلطان سلیم را بررسی کرده و نتیجه پیروزی عثمانیان در جنگ چالدران و کاهش نفوذ حکومت صفوی در آناطولی را مورد توجه قرار داده است. علاوه بر آن، کویلی (۲۰۱۰)^۳ در مقاله‌ای به بررسی رویارویی حکومت عثمانی و صفوی در عراق عرب در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این منطقه بین دو قدرت دست‌به‌دست می‌شد.

جغرافیای عراق عرب

عراق پیش از آنکه به عنوان یک واحد سیاسی شناخته شود، معرف منطقه‌ای جغرافیایی بود. سرزمین‌هایی که امروزه عراق را تشکیل می‌دهند، در گذشته با نام «بین‌النهرین»^۴ شناخته

^۱. این پژوهش با مشخصات زیر با عنوان *پیدایش دولت صفوی و روابط عثمانی-صفوی در روزگار بایزید دوم* ترجمه: حسین محمدزاده صدیق در کتاب *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی به کوشش نصرالله صالحی* چاپ شده است. KARACA BEHSET, Safavi Devleti nin Ortaya Çıkışı ve II Bayezid Dönemi Osmanlı Safevi İlişkileri. Türkler, Yeni Türkiye Yayınları, 9(9), 409-420. 2002

^۲. این پژوهش با مشخصات زیر با عنوان *روابط عثمانیان و صفویان در دوره یاوز سلطان سلیم* ترجمه: حجت فخری در کتاب *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی به کوشش نصرالله صالحی* چاپ شده است.

Mustafa Ekinci, "Yavuz Sultan Selim Dönemi'nde Osmanlı-Safevi. İlişkileri", Türkler, IX, Ankara 2002, s. 446-458.

^۳. این پژوهش با مشخصات زیر با عنوان *رویارویی عثمانی و صفوی در عراق عرب (سده‌های دهم و یازدهم)* ترجمه: نصرالله صالحی و صفیه خدیو در کتاب *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی به کوشش نصرالله صالحی* چاپ شده است.

KÜPELİ Özer. Irak-1 Arap'ta Osmanlı - Safevi Mücadelesi (XVI-XVII. Yüzyıllar) Ottoman - Safavid Struggle on the Iraq-1 Arab (XVI-XVIIth Centuries). History Studies Ortadoğu Özel Sayısı / Middle East Special Issue.

^۴. بین‌النهرین واژه‌ای یونانی به معنای بین رودخانه‌ها است و توسط رومیان برای منطقه بین فرات و دجله که طی قرن‌ها، شرقی‌ترین استان روم بود، ابداع شد (Nissen & Heine, 2009: 1).

می‌شدند و این نام به‌عنوان شناخته‌شده‌ترین اصطلاح برای این منطقه در تاریخ به کار می‌رفت. بین‌النهرین با ویژگی‌های خاص خود، در طول تاریخ بخشی مهم از سیاست‌های امپراتوری‌های بزرگ بود و پس از سده اول هجری/هفتم میلادی به بخش لاینفک و جدایی‌ناپذیر جهان اسلام تبدیل شد.

در دوران اسلامی، قسمت شمالی بین‌النهرین، «جزیره» و قسمت جنوبی آن، «عراق عرب» نامیده می‌شد. مرز این دو ناحیه خطی بود که از تکریت به سمت غرب کشیده می‌شد و به شمال انبار و شهرهای ساحلی فرات که در شمال انبار واقع بودند، منتهی می‌گردید (Le Strange, 1905: 24-27). ناحیه جنوبی بین‌النهرین که خاک رسوبی حاصلخیزی داشت، به نام «عراق عرب» شناخته می‌شد و حدود جغرافیایی این منطقه در کتاب مختصر مفید به شرح زیر آمده است: «عراق عرب مملکتی است در غایت وسعت. حدودش از حد کهستان تا بادیه کوفه و دیار بنی شیبان و بحر فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر و از آنجا تا بصره و حیره و قادسیه» (مستوفی بافقی، ۱۳۹۶: ۲۷). بغداد، بصره و شهرهای مذهبی کربلا و نجف از مهم‌ترین شهرهای عراق عرب به‌شمار می‌رفتند.

شمال عراق «جزیره» نامیده می‌شد، چرا که آب‌های دو رودخانه دجله و فرات علیا، جلگه‌های آن را در برمی‌گرفت (Le Strange, 1905: 86). به گفته اصطخری جغرافیدان مسلمان، جزیره میان دو رود دجله و فرات واقع بوده است (اصطخری، [بی‌تا]: ۷۱). در کتاب حدودالعالم نیز جزیره اینگونه توصیف شده است: «ناحیتی است که چهار سوی آن آب است، از دو رود دجله و فرات؛ به همین دلیل این ناحیت را جزیره خوانند» (مؤلف ناشناخته، ۱۴۲۳: ۱۶۲) و در این ناحیه، موصل یکی از مهم‌ترین شهرهای جزیره به‌شمار می‌رفت.

یاقوت حموی موصل را «باب عراق»، «کلید خراسان» و «راه اتصال به آذربایجان» می‌داند و از این رو، آن را «موصل» می‌نامد، چرا که میان جزیره و عراق واقع شده و دو رود دجله و فرات را به یکدیگر وصل می‌کند (یاقوت حموی، ۱۹۹۶: ۲۲۳/۵). در کتاب مختصر مفید^۱ نیز موصل جزئی از عراق آمده و چنین آورده است که: «بنا بر آنکه موصل متصل به عراق عرب است و بیشتر اوقات در تصرف سلاطین و حکام عراق بوده، گویا از جمله ولایات عراق عرب است... نیز بعضی از مورخین برآنند که اگر چه موصل دارالملک دیار بکر و دیار ربیع است، اما در زمین عراق عرب واقع شده و داخل این مملکت است، لهدا در تحت عراق عرب مرقوم گردید» (مستوفی بافقی، ۱۳۹۶: ۶۶).

^۱. تنها اثر جغرافیایی دوره صفویان.

فتح عراق عرب و اقدامات شاه اسماعیل

در اوایل قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی عراق عرب تحت حاکمیت آق قویونلوها قرار داشت که از سال ۸۷۴ق. / ۱۴۶۹م. بر این منطقه تسلط یافته و تا سال ۹۱۴ق. / ۱۵۰۸م. در آنجا حکمرانی کردند. اما در این سال، عراق عرب به تصرف سلسله صفویان که به تازگی در ایران ظهور کرده بودند، درآمد (میرخواند، ۱۲۷۰: ۲۳۷). شاه اسماعیل صفوی که پس از پیروزی بر آق قویونلوها در ایران، در پی سرکوب بازماندگان آنان در خارج از ایران به‌ویژه در عراق عرب بود، موفق شد که سلطنت خود را در این منطقه مستحکم کند. پس از شکست سلطان مراد (حک ۸۸۲-۸۷۶ق. / ۱۵۰۳-۱۴۹۷م.) از شاه اسماعیل، او به بغداد گریخت و به باریک بیگ پرناک^۱ که پس از افول آق قویونلوها حکومتی مستقل در عراق عرب تأسیس کرده بود، پناه برد (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۵۸-۲۵۷). سلطان مراد که در برابر قدرت فزاینده صفویان احساس ضعف می کرد، تلاش نمود تا از امارت ذوالقدر^۲ (۹۲۸-۷۳۸ق. / ۱۵۲۱-۱۳۳۷م.) و حکومت ممالیک^۳ (۹۲۲-۶۴۸ق. / ۱۵۱۷-۱۲۵۰م.) کمک بگیرد، اما به دلیل مشکلات داخلی این حکومت‌ها، هیچ کمکی به او نرسید (طغوش، ۱۴۳۶: ۲۴).

با فراهم شدن شرایط، شاه اسماعیل به سمت بغداد حرکت کرد و نیروهای صفوی پس از نزدیک شدن به شهر، بدون مقاومت جدی وارد آن شدند. باریک بیگ پرناک، فرمانده آق قویونلو بغداد را ترک کرد و این شهر بدون درگیری‌های چشمگیر به تصرف صفویان درآمد (مؤلف ناشناخته، ۱۴۰۶: ۲۸۴-۲۷۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۴/۴-۴۹۳). پس از فتح بغداد، شاه اسماعیل اقدامات متعددی در زمینه‌های سیاسی، مذهبی و عمرانی در این شهر انجام داد و به سرعت امور سیاسی و اداری منطقه را ساماندهی کرد. او خادم بیگ را به‌عنوان والی بغداد منصوب نمود تا وضعیت منطقه را تحت کنترل داشته باشد (العزاوی، ۱۹۳۹: ۳۳۷/۳). همچنین در راستای تقویت قدرت صفویان و جلب حمایت بزرگان محلی، سید محمد کمونه که پیش‌تر توسط باریک بیگ زندانی شده بود، آزاد گردید و منصبی حکومتی دریافت کرد (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

شاه اسماعیل به مسائل مذهبی و تقویت جایگاه شیعه در عراق عرب نیز توجه ویژه‌ای داشت. او دستور ساخت صندوق‌های منقوش با نقوش اسلامی و نصب قندیل‌های طلا در

^۱ از سرداران مشهور قبیله پُرناک (پورنک)، این قبیله یکی از قبایل اصلی اتحادیه آق قویونلو بود و در ناحیه دیار بکر سکونت داشتند (قصایی‌نژاد، ۱۳۷۵: ۵۶۶/۵).

^۲ این سلسله در کوه‌های توروس و منطقه فرات علیا با مرکزیت مرعش و البستان حکومت داشتند (بانورث، ۱۳۸۱: ۴۵۸).

^۳ دودمان فرماندهان ترک و چرکس بود که در مصر و شام فرمانروایی یافتند.

حرم‌های مقدس اهل بیت (ع) به‌ویژه در کربلا و نجف را داد. علاوه بر این، او به مهندسان و هنرمندان دستور داد تا به ترمیم و ساخت بناهای جدید در این مناطق بپردازند و در سفرهای خود به عتبات، به زوار نذورات و هدایای فراوانی می‌بخشید تا فضای معنوی و دینی این مکان‌ها تقویت شود (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۴۹۵-۴۹۳). همچنین، دستور ساخت نقاره‌خانه‌هایی در آستان امامان معصوم (ع) برای برگزاری مراسم مذهبی روزانه صادر کرد (مؤلف ناشناخته، ۱۴۰۶: ۲۹۲-۲۸۹). وی همچنین در زمینه عمرانی نیز اقدامات قابل توجهی انجام داد. دستور ساخت بنایی در کنار مرقد امام موسی کاظم (ع) و امام محمدتقی (ع) صادر کرد و استادکارانی از مناطق مختلف برای این پروژه گردآوری شدند. اگر چه گنبد این بنا به اتمام رسید، اما سایر بخش‌ها ناتمام ماند (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). از دیگر اقدامات عمرانی شاه اسماعیل، بازسازی نهر قدیمی و تخریب‌شده در دوران سلاطین چنگیزی بود. این پروژه با نام «نهر شریف» به پایان رسید و با هزینه‌ای بالغ بر ده هزار تومان، درآمد سالانه آن به امامان هدی اهداء می‌شد (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۴). همچنین شاه اسماعیل به آبادانی شهر نجف توجه ویژه‌ای داشت و تلاش‌هایی برای رساندن آب به حرم امیرالمؤمنین (ع) انجام داد (مؤلف ناشناخته، ۱۴۰۶: ۲۹۲-۲۸۹).

همچنین شاه اسماعیل در راستای تثبیت قدرت صفویان در عراق عرب، بر ضد علمای اهل سنت نیز اقداماتی انجام داد و خود را به عنوان سرور عراق عرب و بغداد معرفی کرد، بدون آنکه حکومت‌های سنی مذهب بزرگ مانند امپراتوری عثمانی علیه او اقدامی جدی انجام دهند (العزاوی، ۱۹۳۹: ۳/۳۳۷). این واقعیت نشان‌دهنده قدرت و نفوذ روزافزون صفویان در این منطقه بود. برای درک دقیق‌تر اینکه چرا فتح عراق عرب برای شاه اسماعیل ضروری بود، باید به عواملی که پشت این تصمیم قرار داشت، توجه کرد. عراق عرب به عنوان یک منطقه استراتژیک، علاوه بر موقعیت جغرافیایی خاص خود، با داشتن مراکز مذهبی شیعی چون کربلا و نجف برای شاه اسماعیل که خود را حامی تشیع می‌دانست، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. علاوه بر این، عراق عرب در تقاطع مسیرهای ارتباطی مهم قرار داشت و کنترل آن می‌توانست به صفویان قدرت بیشتری در منطقه بدهد. بنابراین، تحلیل این عوامل به روشن‌تر شدن انگیزه‌های شاه اسماعیل و ضرورت فتح عراق عرب در راستای اهداف سیاسی، مذهبی و اقتصادی صفویان کمک می‌کند.

عوامل مؤثر بر فتح عراق عرب توسط شاه اسماعیل

موقعیت جغرافیایی عراق عرب جایگاه استراتژیک به این کشور بخشیده است، چرا که عراق عرب به عنوان پلی زمینی عمل می‌کند که سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا، همچنین اقیانوس هند و دریای مدیترانه را به یکدیگر متصل می‌سازد. این بدان معناست که کوتاه‌ترین مسیر زمینی میان اروپا از یک سو و شرق و جنوب آسیا از سوی دیگر از خاک عراق عرب می‌گذرد. به دلیل همین اهمیت استراتژیک، عراق عرب در دوران رونق تجارت زمینی نقش به‌سزایی ایفاء می‌کرد، چرا که این کشور در تقاطع مسیر کاروان‌های تجاری میان قاره‌های کهن قرار داشت (عبدالقادر، ۱۹۷۰: ۱۵). از دیدگاه جغرافیای طبیعی، عراق عرب نه تنها در غرب ایران واقع بود، بلکه از جنبه‌های مذهبی، ایدئولوژیک، استراتژیک، اقتصادی و سیاسی نیز برای شاه اسماعیل اهمیت ویژه‌ای داشت و همین امر در فتح عراق عرب توسط وی تأثیرگذار بود.

نهیضت شاه اسماعیل متکی بر مذهب تشیع بود و حکومت صفوی خود را نخستین مدافع این مذهب و مسئول گسترش آن می‌دانست. «شاه اسماعیل پس از نشستن بر تخت پادشاهی دستور داد که همه خطبا خطبه را به نام دوازده امام بخوانند و عبارت «أشهد أنّ علیاً ولیّ الله» را به اذان اضافه کنند. همچنین فرمان داد که در بازارها ابابکر، عمر و عثمان لعن شوند و هر کس با این فرمان مخالفت کرد، سرش از تن جدا گردد.» (روملو، ۱۳۵۷: ۸۶-۸۵). بدین ترتیب، یکی از مهم‌ترین اقدامات شاه اسماعیل، رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع در قلمرو حکومت خود بود.

تشیع علوی که میراث شیعه‌های افراطی آناتولی بود، می‌بایست تعدیل می‌شد. این تعدیل به این معنا بود که نه تنها در دیدگاه‌های تاریخی، عقاید و بینش، بلکه در فقه و حکومتداری نیز باید فقه شیعه مبنا قرار می‌گرفت. در این زمان، خانقاه اردبیل میراث فقهی از هیچ نوعی در اختیار نداشت و برای رسیدن به این هدف، وجود عالمان و فقیهان شیعه ضروری بود. یکی از مهم‌ترین مناطق که در این زمینه نقشی مهم ایفاء می‌کرد، عراق عرب بود (جعفریان، ۱۳۹۳: ۸۳۷)؛ بنابراین، تصرف عراق عرب برای شاه اسماعیل به منظور تحقق این هدف، ضروری به نظر می‌رسید. از این رو، تسلط شاه اسماعیل بر کربلا (مرقد امام حسین) و نجف (مرقد امام علی) به حرکت او انگیزه‌ای قوی می‌بخشید و وی به هدفی مذهبی دست می‌یافت (نوار، [بی تا]: ۶۶؛ طقوش، ۱۴۳۰: ۵۹). همچنین وجود عتبات عالیات که مراکز مقدس شیعیان به‌شمار می‌رفتند و تسلط شاه اسماعیل بر بغداد، مرکز سنتی جهان اسلام و پایتخت خلافت عباسی، به وی مقامی رفیع در میان مسلمانان می‌داد و تأثیر عمیقی بر وجدان مسلمانان

می گذاشت و اعتبار زیادی برای او به ارمغان می آورد (نوار، [بی تا]: ۶۶). علاوه بر این، شیعیان عراق عرب، شاه ایران را حامی خود می دانستند و هر زمان که آسیبی به آنان می رسید و یا با کمبود مالی مواجه می شدند، به او مراجعه می کردند. همچنین حکومت ایران علاقه مند به انجام اصلاحات معماری در بقاع متبرکه بود که باعث می شد تا شیعیان عراق عرب معتقد باشند که در صورت تیره شدن روابط میان آنها و مسلمانان سنی عراق عرب، ایران از آنها حمایت خواهد کرد؛ بنابراین، طبیعی بود که شیعیان عراق عرب منتظر روزی باشند که ایران بر این سرزمین حکومت کند (طقوش، ۱۴۳۰: ۵۹).

از عوامل مهم که صفویان را به گسترش در سمت غرب و عراق عرب سوق داد، این بود که این مناطق مملو از قبایل عرب پیرو مذهب شیعه بودند و از دو بعد ایدئولوژیک و استراتژیک دارای اهمیت بودند. آنها با بهره گیری از این قبایل می توانستند حکومتی قدرتمند تشکیل دهند که از نظر اهمیت و جایگاه، کمتر از حکومت های عثمانی و ممالیک مصر نباشد (صباغ، ۱۴۲۰: ۱۱۸).

حاصلخیزی کشاورزی عراق عرب می توانست بسیاری از نیازهای جمعیت ایران را برآورده کند (عبدالله، ۲۰۱۴: ۱۵۶) و همچنین درآمدهای حاصل از آن می توانست تداوم حکومت و جاه طلبی های آنها را تضمین کند (صباغ، ۱۴۲۰: ۹۳). اما مهم ترین انگیزه حکومت صفوی از گسترش به سمت عراق عرب، کنترل راه تجاری بود که از دیار بکر و موصل می گذشت؛ راهی که دره بین النهرین را از بغداد به سمت خلیج فارس قطع می کرد. از سوی دیگر، موصل یکی از مهم ترین ایستگاه های بین المللی و دروازه طبیعی شمال عراق عرب بود و دسترسی به آناتولی و شام را فراهم می کرد (طقوش، ۱۴۳۴: ۱۵۵). نکته ای که در رابطه با عامل اقتصادی قابل ذکر است، این بود که پس از محاصره تجاری که در اواخر سلطنت بایزید دوم بر تجارت ایران تحمیل شد، انتقال مسیر تجارت حکومت صفوی به محورهای جنوبی که موصل را به حلب و سواحل مدیترانه متصل می کرد، ضروری بود. این مسیر از اهمیت و پویایی کمتر از محور ارزروم- بوسرا برخوردار نبود (صباغ، ۱۴۲۰: ۱۵۱). از این منظر می توان به دلایل پیگیری بی وقفه صفویان برای کنترل مناطق استراتژیک جنوبی آناتولی، شام و مدیترانه پی برد.

عراق عرب و شهرهای اصلی آن (بغداد، بصره و موصل) مراکز مهم حمل و نقل و ارتباطات بودند که ایران را از طریق آنها به دریای مدیترانه متصل می کردند. بنابراین، کوتاه ترین مسیر ممکن که تبریز را به مدیترانه وصل می کرد، از این طریق تضمین می شد و عراق عرب همچنین مسیری حیاتی بود که هند را به خاور نزدیک متصل می کرد (صباغ، همان: ۹۳).

مجموعه این عوامل تسلط صفویان بر عراق عرب را به یک ضرورت مبرم تبدیل کرد. می توان گفت که حکومت مقتدر صفوی در ایران جز با گسترش قلمرو خود به سمت مراکز اصلی راه های مواصلاتی نمی توانست در شرق اسلامی استحکام یابد. در این میان، عراق عرب با توجه به موقعیت محوری خود، نقش اساسی در توسعه طلبی حکومت صفوی ایفاء می کرد. بدین ترتیب، اهمیت عراق عرب برای صفویان فراتر از یک تصرف نظامی ساده بود، چرا که این منطقه به عنوان یک مرکز مذهبی، اقتصادی، سیاسی و نظامی نقشی حیاتی برای صفویان به منظور ایجاد یک حکومت قدرتمند و پایدار ایفاء می کرد. فتح عراق عرب نه تنها یک ضرورت مذهبی و سیاسی، بلکه یک تصمیم استراتژیک برای تثبیت قدرت صفویان در سطح منطقه بود.

واکنش امپراتوری عثمانی به فتح عراق عرب و توسعه مرزهای حکومت صفوی

هنگامی که شاه اسماعیل عراق عرب را تصرف نمود و آن را به قلمرو صفوی ضمیمه کرد، سلطان بایزید دوم در عثمانی حکومت می کرد. وی به طور طبیعی تمایل به صلح داشت و حتی زمانی که شاهزاده سلیم به ارزنجان حمله کرد، سلطان بایزید با ارسال هدایای مختلف سعی در کاهش تنش ها داشت (مجیر شیبانی، ۱۳۴۶: ۱۵۶-۱۵۵). در آن زمان، به دلیل پیروی و کهولت سن سلطان عثمانی و از همه مهم تر اختلافات داخلی میان مدعیان سلطنت - به ویژه عصیان پسر کوچک خود، سلیم - وی از رویارویی آشکار و اقدامات مستقیم علیه شاه اسماعیل خودداری کرد (اوزون چارشلی، ۱۳۷۷: ۲۶۶/۲-۲۴۹). بدین ترتیب، حکومت عثمانی در آن دوران سیاست مدارا را در روابط خود با صفویان در پیش گرفت. اما با جلوس سلطان سلیم بر تخت سلطنت، رویکرد عثمانی ها به طور قابل توجهی تغییر کرد.

سلطان سلیم توجه اصلی خود را به مرزهای شرقی عثمانی معطوف کرده بود. در آن زمان، حکومت صفوی در ایران به تازگی به قدرت رسیده بود و نگرانی هایی در باره مواجهه با آن وجود داشت. سلطان سلیم نخستین فردی بود که به طور عمیق با مسائل مربوط به مرزهای شرقی دولت عثمانی آشنا شد (مصطفی، ۱۴۲۴: ۷۶). تحرکات شاه اسماعیل در مناطق جنوبی و شرقی قلمرو عثمانی، به ویژه در ناحیه جزیره با نگرانی و سوءظن سلطان سلیم همراه بود، چرا که هدف شاه اسماعیل از این اقدامات، کنترل مناطق استراتژیکی بود که ایران را از مسیر عراق عرب به آناتولی و شام متصل می کرد (طوقوش، ۱۴۳۶: ۲۶-۲۵).

برخی از محققان یکی از دلایل توجه امپراتوری عثمانی به مرزهای شرقی خود را سیاست دولت صفوی در ایران و تلاش برای گسترش مذهب تشیع در عراق عرب و آسیای صغیر

می‌دانند. این عامل باعث شد تا امپراتوری عثمانی به منظور حفاظت از آسیای صغیر به ویژه و به طور کلی از جهان سنی در برابر گسترش تشیع، به مشرق عربی توجه بیشتری داشته باشد (أنیس، [بی تا]: ۱۰۳). نتیجه این تقابل میان حکومت عثمانی و صفوی، نخستین جنگ دو حکومت در دشت چالدران بود که به پیروزی سلطان سلیم بر سپاه صفوی و تصرف تبریز انجامید. بررسی نتایج جنگ چالدران به وضوح موقعیت استراتژیک عراق عرب را در شکل‌گیری این جنگ روشن می‌سازد. پس از جنگ چالدران، مناطق شمالی عراق عرب، دیار بکر و بخشی از آذربایجان به تصرف عثمانی درآمد و بدین ترتیب، امنیت مرزهای شرقی عثمانی تأمین شد (أنیس، [بی تا]: ۱۰۷).

الحاق شمال عراق عرب و شرق آناتولی به دولت عثمانی نتایج استراتژیک و اقتصادی مهم از جمله حفظ فلات آناتولی در برابر تهدیدات صفویان داشت (العوفی، ۲۰۰۸: ۱۴۸). افزون بر این، عثمانی‌ها بر محورهای دیار بکر- ماردین و موصل (شمال عراق عرب) تسلط یافتند (طقوش، ۱۴۳۴: ۱۷۳). این تسلط به معنای کنترل دولت عثمانی بر مسیرهای حمل و نقل ابریشم ایران بود که تبریز را به حلب متصل می‌کرد (صباغ، ۱۴۲۰: ۱۳۴). در واقع، تسلط عثمانی‌ها در جبهه شرقی همراه با کنترل نقاط جغرافیایی و استراتژیک کلیدی بود، به ویژه تسلط بر این محور که مناطق کردنشین سنی را شامل می‌شد و راه‌های عثمانی‌ها را از طریق بغداد به خلیج فارس می‌گشود (طقوش، ۱۴۳۴: ۱۷۳). پس از جنگ چالدران، سلطان سلیم به تصرف بخش‌های شمالی عراق عرب به ویژه شهر موصل بسنده کرد. در اینجا نکته قابل توجه، چرایی فتح موصل و مناطق شمالی عراق عرب است که به خوبی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری جنگ چالدران را از منظر موقعیت عراق عرب توضیح می‌دهد.

نمی‌توان اهمیت موقعیت جغرافیایی و تأثیرات آن بر تحولات سیاسی و اقتصادی شمال عراق عرب را نادیده گرفت. دشت جزیره از نظر استراتژیک برای ارتباط با جنوب آناتولی و مرکز عراق عرب اهمیت زیادی داشت و همچنین شهر باستانی موصل در این منطقه قرار داشت. این شهر که در کنار رود فرات واقع شده، دسترسی مستقیم به بغداد و بصره از طریق مسیرهای آبی و ارتباط با کوه‌ها و روستاهای کردستان از طریق خشکی را فراهم می‌کرد. به همین دلیل، موصل به عنوان یک دارایی حیاتی برای هر فاتح به‌شمار می‌رفت (Fattah & Caso, 2009: 115). موقعیت جغرافیایی موصل به این شهر مزیت استراتژیک می‌بخشید و هر حکومتی که قصد گسترش قلمرو خود را داشت و قادر بود مسیرهای عمودی (خشکی و آبی) و افقی آن را کنترل کند، می‌توانست در دو زمینه برتری یابد: نخست: خنثی کردن اهداف

حریف و دوم: استفاده از آن به عنوان پایگاهی نظامی برای نفوذ به مناطق همجوار (علی، ۱۴۳۱: ۳۳).

موصل از سمت شرق و شمال به کوهستان، از سمت جنوب به مناطق رسوبی و از سمت غرب به بیابان منتهی می‌شود. در سمت شرق، رشته‌کوه‌های زاگرس قرار دارند که به کوه‌های طوروس متصل می‌شوند و حائلی طبیعی میان شمال عراق عرب و فلات آناتولی ایجاد می‌کنند. وجود این مناطق کوهستانی، حصاری طبیعی در برابر حملات برای شهر فراهم می‌آورد و دشت رسوبی جنوب شهر نیز از نظر کشاورزی غنی است. ارتباط موصل با مناطق مرکزی و جنوبی عراق عرب از طریق مسیرهای زمینی و رودخانه‌ای، مزیت‌های زیادی به آن بخشیده است. این موقعیت جغرافیایی، موصل را به مهم‌ترین منطقه دسترسی به آناتولی و همچنین حلب و بنادر مدیترانه تبدیل کرده است. از نظر استراتژیک، موصل مشابه ارزروم بود و ویژگی‌های جغرافیایی، آن شهر را منحصر به فرد می‌ساخت، زیرا میان کوه‌های ناهموار کردستان و دشت‌هایی قرار داشت که از جنوب موصل شروع شده و تا خلیج فارس امتداد می‌یابند (علی، ۱۴۳۱: ۳۴-۳۳). موصل به عنوان یک مرکز تجاری بزرگ در مسیری قرار داشت که دریای مدیترانه را به خلیج فارس متصل می‌کرد و از نظر استراتژیک، این شهر برای عثمانی‌ها می‌توانست به عنوان یک پایگاه نظامی به منظور دفاع از امپراتوری در برابر رقیب اصلی خود، حکومت صفوی عمل کند (Agoston & Masters, 2009: 394).

منازعات میان صفویان و عثمانی‌ها عمدتاً در مناطق شرق آناتولی و عراق عرب متمرکز بود و دلایل این تمرکز را می‌توان در موقعیت جغرافیایی و اهمیت راهبردی این مناطق جستجو کرد. منطقه وسیع میان موصل و ارزروم به عنوان دروازه اصلی شرق و جنوب به سمت فلات آناتولی شناخته می‌شد و تسلط بر این منطقه، دسترسی به دشت‌های حاصلخیز آناتولی و در نهایت به قلب امپراتوری عثمانی را ممکن می‌کرد. همچنین راه‌های ارتباطی مهم که از این منطقه به سمت استانبول امتداد می‌یافتند، بر اهمیت استراتژیک آن می‌افزود. موصل به عنوان نقطه عطفی در این مسیر، نقش کلیدی در کنترل این راه‌ها و دسترسی به مناطق وسیع‌تری چون آناتولی، حلب و سواحل مدیترانه ایفاء می‌کرد (العوفی، ۲۰۰۸: ۹۹).

حکومت عثمانی در دو قرن اول گسترش خود (قرون هشتم و نهم هجری قمری/ چهاردهم و پانزدهم میلادی) فتوحاتش را عمدتاً به سمت غرب گسترش داد و بخش شرقی را برای حضور امپرنشین‌های ضعیف و وفادار ترکمن باقی گذاشت. اما با ظهور حکومت صفوی در آغاز قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی و توانایی آنها در جمع‌آوری قبایل ترکمن به یک

نیروی نظامی قدرتمند، کنترل شرق آناتولی و گسترش نفوذ خود به سمت عراق عرب و شام، مقابله با حکومت صفوی به یک ضرورت استراتژیک برای عثمانی‌ها تبدیل شد. سلطان سلیم با شکست صفویان در جنگ چالدران، فتح تبریز و تصرف مناطق عربی از جمله شمال عراق عرب، کمر بند استراتژیک در مقابل توسعه حکومت صفوی ایجاد کرد (العوفی، ۲۰۰۸: ۱۰۰). از آنجایی که شمال عراق عرب مهم‌ترین مسیر ارتباطی با جنوب آناتولی بود، تسلط بر آن می‌توانست به عنوان پایگاهی جهت گسترش نفوذ صفویان در آناتولی عمل کند. به همین دلیل، سلطان سلیم به منظور حفظ امنیت جنوب آناتولی پس از جنگ چالدران، مناطق شمالی عراق عرب و شهر مهم موصل را تصرف کرد. از این منظر می‌توان گفت که دفع خطر حکومت صفوی از شمال عراق عرب یکی از عوامل مؤثر در وقوع جنگ چالدران بود. جنگ چالدران نه فقط یک نبرد مذهبی، بلکه جنگی بر سر کنترل مناطق استراتژیک به ویژه عراق عرب بود که تأثیر به‌سزایی در موازنه قدرت بین دو امپراتوری بزرگ آن زمان داشت. سرانجام این تحولات راه را برای فتح مرکز و جنوب عراق عرب در دوره سلطان سلیمان هموار کرد.

منازعات عثمانی و صفوی در عراق عرب و کنترل بغداد و بصره

موصل که در شمال عراق عرب واقع شده است، پس از جنگ چالدران از سیطره حکومت صفوی خارج شد. با این حال، فرآیند الحاق این منطقه به نظام اداری عثمانی تا سال ۹۲۴ق. / ۱۵۱۸م. طول کشید. در این زمان، موصل به عنوان یکی از سنجاق‌های^۱ زیرمجموعه دیاربکر در قلمرو عثمانی به حساب می‌آمد و همچنان تحت کنترل مستقیم حکومت عثمانی قرار داشت (صباغ، ۱۴۲۰: ۱۵۵). در این دوره، روابط بین دو قدرت مهم منطقه‌ای تا حدود زیادی آرام بود؛ اما این وضعیت به‌ویژه در دوران حکومت سلطان سلیمان قانونی و شاه طهماسب به تدریج دستخوش تغییرات و تنش‌هایی شد. در این دوران، هر دو طرف با در نظر گرفتن منافع خود تلاش می‌کردند تا نفوذ و قدرت بیشتری در این منطقه به دست آورند.

^۱ سنجاق یک واحد نظامی-اداری در امپراتوری عثمانی بود. واژه «سنجاق» از کلمه ترکی "sancak" به معنای «پرچم» گرفته شده است. این نواحی بخشی از ساختار اداری وسیع‌تر امپراتوری بودند که شامل ولایت‌هایی به نام‌های ایالت‌ها یا ولایت‌ها می‌شد. هر سنجاق تحت نظر یک مقام محلی به نام سنجاق‌بی قرار داشت که مسئول حفظ نظم و جمع‌آوری مالیات در منطقه بود. سیستم سنجاق بخشی حیاتی از سازمان اداری عثمانی بود که به دولت مرکزی این امکان را می‌داد تا بر سرزمین‌های وسیع خود کنترل داشته باشد و قدرت را به رهبران محلی واگذار کند. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: (شاهو، ۱۳۷۰: ۲۱۸/۱-۲۱۶)

در دوران حکومت سلطان سلیمان قانونی، اولویت های سیاست خارجی امپراتوری عثمانی به طور مجدد و مشخص تبیین شدند. سیاست کلی سلطان سلیمان در این دوره، محاصره و به حاشیه راندن صفویان بود تا از تهدیدات آنها در جبهه شرقی کاسته شود. برای پیاده سازی موفق این استراتژی ضروری بود که رود فرات به عنوان یک مرز طبیعی میان دو حکومت درآید (KÜPELİ, 2010: 230). در نتیجه، تسلط بر عراق عرب به عنوان یک نقطه کلیدی، اهمیت ویژه ای در تعیین موازنه قدرت در منطقه پیدا می کرد. هر دو طرف (صفویان و عثمانی ها) نه فقط به دلایل نظامی و سیاسی، بلکه به عنوان یک استراتژی برای حفظ امنیت و تضمین منافع حکومت هایشان به دنبال نفوذ و برتری در این منطقه بودند.

سلطان سلیمان در سال ۹۳۹ق. / ۱۵۳۳م. موفق شد بغداد را تصرف کند و به این ترتیب، کنترل خود را بر یکی از مهم ترین مراکز استراتژیک و فرهنگی منطقه تثبیت کرد. در پی این تصرف، عثمانی ها در تلاش برای تقویت نفوذ خود در دیگر مناطق عراق عرب نیز بودند. بصره یکی دیگر از شهرهای مهم جنوب عراق عرب بدون نیاز به درگیری نظامی به تصرف عثمانی ها درآمد. پس از این اقدام، عثمانی ها به سرعت فرمانداری را از طرف خود برای حکومت بر این شهر منصوب کردند و بصره به عنوان یکی از نقاط تحت کنترل امپراتوری عثمانی درآمد (العزوی، ۱۴۲۵: ۶۷/۴-۶۱، ۵۱، ۲۶).

در حقیقت، عامل اصلی در اقدامات سلطان سلیمان که بدون شک از جنبه استراتژیک اهمیت زیادی داشت، بازگشت صفویان به تبریز، پایتخت پیشین خود و همچنین حضور مجدد آنها در بغداد بود. این دو تغییر مهم به ویژه از آن جهت که منافع اقتصادی حکومت صفوی را در عراق عرب حفظ می کرد، برای عثمانی ها تهدید جدی به شمار می رفت. تصرف بغداد توسط صفویان، به ویژه از منظر اقتصادی، نه تنها دستاوردهای سیاسی آنان را تقویت کرد، بلکه تهدیدی برای راه های تجاری حیاتی شرق به اروپا بود، زیرا این مسیرها از طریق عراق عرب به هم متصل می شد (صباغ، ۱۴۲۰: ۱۵۵). این تحولات یادآور اهداف مشابهی بود که بیست سال پیش، سلطان سلیم اول را به حمله به ایران واداشت، چرا که تسلط بر این مسیرهای تجاری برای هر دو حکومت از اهمیت ویژه ای برخوردار بود.

مرحله دوم جنگ های عثمانی - صفوی در این دوره، نه تنها ماهیتی سیاسی و نظامی داشت، بلکه ابعاد تجاری و فرقه ای نیز در آن دخیل بود. عراق عرب به عنوان نقطه ای حساس در این منازعات، صحنه اصلی این رویارویی ها بود. برای عثمانی ها، تسلط بر عراق عرب به منزله کنترل بر مسیرهای تجاری و تحکیم نفوذ در منطقه بود، در حالی که برای صفویان،

حفظ بغداد به عنوان یک مرکز اقتصادی و مذهبی به منظور تقویت مشروعیت داخلی و خارجی حکومتشان ضروری بود. این درگیری‌ها که ترکیبی از رقابت‌های مذهبی شیعه و سنی و همچنین جنگ‌های تجاری و سیاسی بود، بر سر تعیین سلطه بر عراق عرب و مسیرهای تجاری اهمیت ویژه‌ای داشت.

بغداد و مرکز عراق عرب برای حکومت صفوی از آن جهت اهمیت داشت که عمده راه‌های تجاری که از شرق می‌آمدند و از ایران عبور می‌کردند، به بغداد و در نهایت از آنجا به شام و آناتولی منتهی می‌شدند. مهم‌ترین کالای تجاری این مسیرها نیز ابریشم بود و مهم‌ترین مسیرهای تجاری ابریشم از چین، ماوراءالنهر، خراسان، سمنان (آخرین شهر منطقه خراسان)، ری، قزوین، همدان عبور می‌کرد و به بغداد می‌رسید (صباغ، ۱۴۲۰: ۵۵-۵۴). بغداد به عنوان یک مرکز مهم مواصلاتی در این شبکه تجاری شناخته می‌شد، به طوری که گروهی از مسیرهای حیاتی از آنجا منشعب و به موصل در شمال و بصره در جنوب منتهی می‌شدند.

مسیری که از بغداد به سمت شمال غرب عبور می‌کرد، بهترین مسیر ارتباطی میان فلات ایران و دریای مدیترانه بود. این مسیر که در جهت شمال غرب و در امتداد رود دجله حرکت می‌کرد، به موصل (یکی از سه شهر مهم عراق عرب) می‌رسید. موصل به خاطر موقعیت استراتژیک خود، نقشی مهم در اتصال عراق عرب به ایران و شام به آناتولی داشت (صباغ، ۱۴۲۰: ۵۶-۵۵). از موصل، این مسیر به رقه در سوریه و از آنجا به حلب می‌رسید و از حلب، مسیر به دمشق متصل می‌شد و سپس کالاها به طرابلس و بندر اسکندرون در ساحل دریای مدیترانه هدایت می‌شد؛ جایی که کالاهای شرق و غرب هم‌زمان در آنجا جمع می‌شدند (صباغ، ۱۴۲۰: ۵۶). این مسیرهای تجاری به‌ویژه برای حکومت صفوی حیاتی بودند، چرا که نه تنها از منظر اقتصادی، بلکه از نظر راهبردی نیز کنترل آنها به معنای تسلط بر یکی از مهم‌ترین شبکه‌های ارتباطی بین شرق و غرب بود.

بدین سان، بغداد نقشی حیاتی در مبارزه میان امپراتوری عثمانی و پادشاهی صفوی ایفاء می‌کرد و به عنوان منطقه‌ای استراتژیک برای هر دو حکومت اهمیت داشت. این شهر به عنوان یک منطقه مرزی، موقعیتی خاص داشت که از آن می‌شد بر منطقه‌ای وسیع‌تر حکومت کرد. هر کسی که کنترل بغداد را در اختیار داشت، قادر بود عبور و مرور رودخانه‌های دجله و فرات را که در آن زمان به عنوان مسیرهای تجاری اصلی بین هند و دریای مدیترانه شناخته می‌شدند، کنترل کند. این کنترل نه تنها جنبه تجاری داشت، بلکه در مواقع جنگی، تسلط بر این رودخانه‌ها به عنوان یک عنصر حیاتی در تدارکات نظامی نیز بسیار مهم بود. علاوه بر این،

بغداد به عنوان یک شهر پادگانی، نقشی ضروری در توقف حملات بادیه نشینان از سمت عربستان داشت و موقعیت آن به عنوان یک خط دفاعی در برابر تهدیدات از جنوب نیز اهمیت داشت (Agoston & Masters, 2009: 71).

بغداد به عنوان یک سنگر مستحکم دفاعی و یکی از مهم ترین مراکز نظامی و سیاسی، نقش ویژه ای در جلوگیری از پیشروی های ایرانیان در منطقه ایفاء می کرد (حورانی، ۱۹۹۷: ۲۶۱-۲۶۰). علاوه بر جنبه های نظامی، بغداد به عنوان یک مرکز مهم فرهنگی و مذهبی نیز برای عثمانی ها جایگاه ویژه ای داشت. بغداد و عراق عرب به طور کلی، بخشی مهم از جهان عرب و اسلام را شامل می شدند و اختلافات مذهبی میان عثمانی ها (که اهل سنت بودند) و ایرانی ها (که شیعه بودند)، این اهمیت مذهبی را دوچندان می کرد. اشغال بغداد برای عثمانی ها نه تنها به معنای کنترل یک نقطه استراتژیک در برابر ایران بود، بلکه در عین حال به عنوان یک مرکز پرنفوذ مذهبی، عثمانی ها را در جایگاه رهبری دینی در جهان اسلام قرار می داد.

بغداد از میانه قرن دوم هجری قمری/ هشتم میلادی تا تسلط مغولان در قرن هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی مرکز خلافت عباسی بود. در این شهر مزارهایی چون مزار ابوحنیفه (وفات ۱۵۰ق./ ۷۶۷م.) مؤسس مذهب حنفی و مزار عبدالقادر گیلانی (وفات ۵۶۱ق./ ۱۱۶۵م.) از صوفیان بزرگ اهل سنت قرار داشت؛ بنابراین، در اختیار داشتن عراق عرب و بغداد برای حکومت عثمانی که خود را حامل اهل سنت می دانست، به معنای نفوذ عظیم عثمانیان در جهان اسلام بود (KÜPELİ, 2010: 229). این امر نه تنها بر جنبه های سیاسی و نظامی سلطنت عثمانی تأثیر گذاشت، بلکه به واسطه جایگاه مذهبی بغداد در جهان اسلام، عثمانی ها توانستند خود را به عنوان رهبران دینی اهل سنت معرفی کنند. در واقع، بغداد با تاریخ غنی خود در زمینه علم، فرهنگ و مذهب، به ویژه در زمینه مذهب حنفی و تصوف، به عنوان یک نماد فرهنگی و مذهبی در جهان اسلام شناخته می شد؛ بنابراین، کنترل این شهر از سوی عثمانیان به معنای تسلط بر یکی از مهم ترین مراکز مذهبی اهل سنت بود که به طور مستقیم بر قدرت و نفوذ آنها در برابر رقبای مذهبی همچون ایران تأثیرگذار بود.

بصره با موقعیت عالی خود در محل تلاقی دجله و فرات در رأس خلیج فارس، یکی از مهم ترین ایستگاه های تجارت جهان اسلام و یکی از مهم ترین راه های تجاری دریایی مسیر چین و هندوستان تا رأس خلیج فارس بود. انشعابات فرعی از بصره به سمت بغداد به دوشاخه تقسیم می شد: یکی به سمت شمال به دیار بکر و دیگری به سمت غرب به دمشق و از آنجا به دریای مدیترانه و جنوب به سمت مصر. راه شمالی نیز از حلب به آسیای صغیر و سپس از آنجا

با جاده‌هایی که از آسیای میانه می‌آمدند، به قسطنطنیه و اروپا می‌رفت (فهمی، ۱۹۷۳: ۱۱۸). این شبکه تجاری پیچیده و متنوع نشان‌دهنده اهمیت راه‌های ارتباطی بصره در جهان اسلام و تأثیر آن بر گسترش تجارت میان شرق و غرب بود. همچنین، بصره به عنوان یک گلوگاه تجاری، نقش کلیدی در پیوند دادن مسیرهای ارتباطی از چین و هند گرفته تا اروپا ایفاء می‌کرد.

بصره خروجی تجارت عراق عرب به سمت هند و چین بود. همچنین این شهر محل تلاقی راه‌های تجاری از مرکز ایران به خلیج فارس و مرکز تجاری مهم توزیع کالا از ایران، عراق عرب، شام، شبه جزیره عربستان و مرکز واردات کالاهای تجاری از خاور دور به شام و سواحل مدیترانه بود (الصیرفی، ۱۴۰۰: ۲۶؛ فهمی، ۱۹۷۳: ۱۲۲). با توجه به اهمیت بصره، عثمانی‌ها به دنبال تسلط بر مسیر ادویه که از بصره- بغداد- حلب می‌گذشت، بودند که با خطر صفویه که هنوز بخش‌های خشکی آن را تحت کنترل داشت، روبرو بود. با همه اینها، کنترل جاده بغداد- بصره و تمایل به کنترل مطمئن راه‌های تجاری که از بصره به شام و آناتولی امتداد می‌یافت، اولویت امپراتوری عثمانی شد. در اینجا نباید فراموش کرد که گسترش نفوذ عثمانی به بصره، یعنی بندر شمالی خلیج فارس، عثمانی‌ها را در مرحله جدیدی قرار داد که کنترل مسیر دریایی بین هند و خاورمیانه را در اختیار می‌گرفتند (عبدالله، ۲۰۱۴: ۲۱۱).

کنترل بصره برای امپراتوری عثمانی از جنبه‌های اقتصادی، نظامی و جغرافیایی اهمیت کلیدی داشت. حضور صفویان در بخش‌هایی از خشکی، به‌ویژه در عراق عرب و شرق آن، عثمانی‌ها را بر آن داشت تا برای مقابله با نفوذ آنان و حفظ مسیرهای تجاری، بر این مناطق تسلط یابند. این اقدام، علاوه بر تقویت بنیه اقتصادی عثمانی از طریق تجارت با مناطق دوردست، منجر به تسلط کامل آنان بر خلیج فارس و بهره‌برداری از منابع و تجارت دریایی این منطقه می‌شد. بدین ترتیب، دستیابی به خلیج فارس و محدود کردن نقش صفویان در منطقه، به اولویت مهم سلطان سلیمان تبدیل شد و برای تحقق این هدف، کنترل عراق عرب به‌ویژه مسیر بغداد به بصره ضروری بود. عملیات نظامی عثمانی که تنها به آذربایجان محدود نماند و به سمت عراق عرب گسترش یافت و همچنین تشدید کنترل عثمانی بر این منطقه و نفوذ آن تا بصره و تلاش برای تسلط بر خلیج فارس، همگی نشان از اهمیت عراق عرب در محدود کردن قدرت صفوی داشت. دستیابی عثمانی به خلیج فارس، نه تنها هدفی استراتژیک در راستای تقویت قدرت دریایی و تجاری امپراتوری بود، بلکه به عنوان ابزاری برای مقابله با تهدیدات صفویان در منطقه نیز اهمیت ویژه‌ای داشت. در نهایت، این رویکرد، نشان‌دهنده

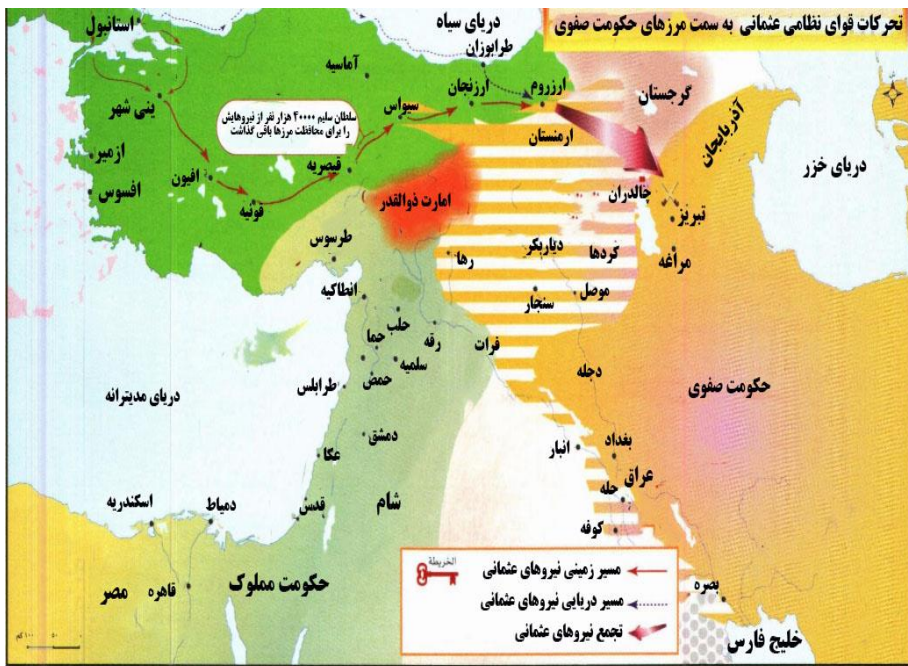
تلاش عثمانی‌ها برای تثبیت و تقویت موقعیت استراتژیک خود در برابر رقبا و کنترل یکی از حیاتی‌ترین گذرگاه‌های تجاری منطقه بود.

نتیجه‌گیری

عراق عرب در نیمه نخست سده دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی به کانون اصلی رقابت‌های صفوی و عثمانی تبدیل شد. این امر ناشی از تلاقی مجموعه‌ای از عوامل چندوجهی بود که اهمیت استراتژیک، اقتصادی، مذهبی و سیاسی این منطقه را برای هر دو حکومت افزایش می‌داد. موقعیت جغرافیایی عراق عرب به‌عنوان پل ارتباطی میان سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا و نیز اتصال اقیانوس هند و دریای مدیترانه از طریق این سرزمین، آن را به گلوگاهی حیاتی برای تجارت زمینی و دریایی تبدیل کرده بود. کنترل راه‌های تجاری و دسترسی به آب‌های خلیج فارس از انگیزه‌های اصلی هر دو قدرت برای تسلط بر این منطقه بود. به‌طور خاص، موصل به‌عنوان دروازه شمالی عراق عرب و نقطه اتصال به آناتولی و شام و بصره به عنوان بندر مهم در خلیج فارس و مسیر تجارت با هند و چین اهمیت ویژه‌ای داشتند. همچنین، جنگ چالدران از این منظر که تسلط بر موصل را برای عثمانی‌ها به ارمغان آورد، اهمیت به‌سزایی داشت. این شهر به عنوان دروازه‌ای استراتژیک به آناتولی، نه تنها دسترسی عثمانیان به شمال عراق عرب را تسهیل کرد، بلکه از نفوذ و گسترش احتمالی صفویان به آناتولی از این مسیر نیز جلوگیری نمود. این رویداد، جایگاه حیاتی عراق عرب و به‌ویژه موصل را در معادلات منطقه‌ای و در رقابت‌های میان دو قدرت عثمانی و صفوی بیش‌ازپیش روشن ساخت. افزون بر آن، حاصلخیزی زمین‌های کشاورزی عراق عرب به‌ویژه در بخش جنوبی (عراق عرب)، منابع غذایی و درآمد قابل‌توجهی را برای هر دو حکومت فراهم می‌کرد. همچنین، کنترل راه‌های تجاری عبوری از عراق عرب به‌ویژه مسیر ابریشم که از شرق به مدیترانه می‌رسید، منافع اقتصادی چشمگیری را به ارمغان می‌آورد. محاصره تجاری اعمال‌شده بر ایران در اواخر دوره بایزید دوم، اهمیت یافتن مسیرهای جنوبی از طریق عراق عرب را برای صفویان دوچندان کرد. همین‌طور وجود عتبات عالیات (نجف و کربلا) در عراق عرب، این منطقه را برای صفویان، به‌عنوان مدافعان مذهب شیعه از اهمیت مذهبی بسیار بالایی برخوردار می‌کرد. تسلط بر این اماکن مقدس، مشروعیت مذهبی صفویان را افزایش می‌داد و نفوذ آنها را در میان شیعیان منطقه گسترش می‌داد. از سوی دیگر، عثمانی‌ها نیز با کنترل بغداد، مرکز خلافت عباسی و اماکن مذهبی اهل سنت تلاش می‌کردند خود را به عنوان رهبر جهان اسلام

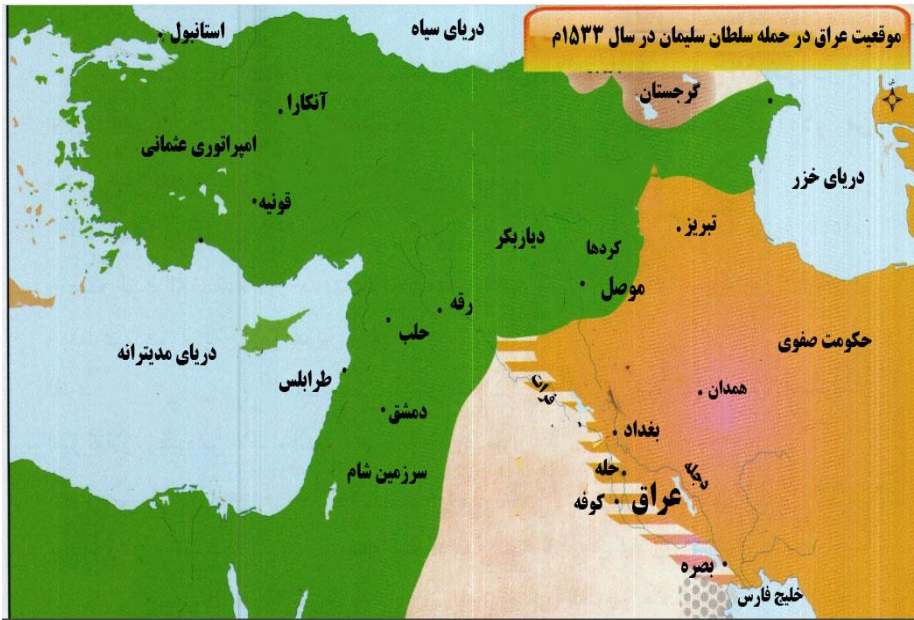
سنی مطرح کنند و در برابر نفوذ مذهبی صفویان ایستادگی کنند. همچنین تسلط بر عراق عرب به هر یک از دو حکومت، برتری سیاسی و نظامی در منطقه می‌بخشید. کنترل بغداد، به عنوان مرکز سیاسی و فرهنگی مهم، نماد اقتدار و تسلط بر منطقه‌ای وسیع‌تر بود و نیز کنترل این شهر به معنای تسلط بر مسیرهای آبی دجله و فرات و تسهیل تدارکات نظامی بود.

فرجام سخن اینکه رقابت صفوی و عثمانی بر سر عراق عرب، صرفاً یک منازعه نظامی یا سیاسی نبود، بلکه برخوردی چندجانبه با ابعاد اقتصادی، مذهبی و استراتژیک بود. هر دو حکومت به دلایل گوناگون از جمله اهداف اقتصادی، گسترش نفوذ مذهبی، کنترل راه‌های تجاری و حفظ امنیت مرزهای خود، به دنبال تسلط بر این منطقه بودند و این تداخل منافع و اهداف، عراق عرب را به صحنه اصلی این رقابت‌ها تبدیل کرده بود.



تصویر ۱. تحركات قوای نظامی عثمانی به سمت مرزهای حکومت صفوی

منبع: (الملغوث، ۱۴۳۵: ۳۱۲)



تصویر ۲. موقعیت عراق عرب در زمان حمله سلطان سلیمان به سال ۱۵۳۳م.

منبع: (الملغوث، ۱۴۳۵: ۳۶۶)

منابع و مأخذ

فارسی:

- پیرا، فاطمه، پلیس جنوب ایران، فصلنامه فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱، ش. ۴۳، صص. ۱۱۷-۱۳۸.
- ترکمان، محمد، ۱۳۷۰، اسنادی در باره هجوم انگلیس و روس به ایران، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- دورانت، ویل، ۱۳۵۶، *اختناق هندوستان*، ترجمه: نامور، تهران: انتشارات گام.
- ذوقی، ایرج، ۱۳۶۳، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ از ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۵*، تهران: پاژنگ.
- راضی، منیره، ۱۳۸۱، *پلیس جنوب ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سایکس، سر پرسی، ۱۳۶۲، *تاریخ ایران*، ترجمه: محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: انتشارات علمی.
- سفیری، فلوریدا، ۱۳۶۴، *پلیس جنوب ایران*، ترجمه: منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- علی بابایی، غلامرضا، ۱۳۸۲، *تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا عصر پهلوی*، تهران: آشیان.
- فائهمقامی، جهانگیر، ۱۳۲۶، *تحولات سیاسی نظامی ایران*، تهران: نشر علی اکبر علمی و شرکاء.
- کاشانی، سکینه و عصمت بابادی، ۱۳۹۴، *بررسی زمینه‌های شکل‌گیری پلیس جنوب*، فصلنامه جندی‌شاپور، ۱۳۹۴، س. یکم ش. ۱، دانشگاه شهید چمران اهواز، صص. ۶۳-۴۷.

کحال زاده، میرزا ابوالقاسم، ۱۳۷۰، دیده‌ها و شنیده‌ها، به کوشش: مرتضی کامران، تهران: نشر البرز.
رکن زاده آدمیت، محمدحسین، ۱۳۵۷، فارس و جنگ بین‌الملل، تهران: اقبال.
مایرلی، جیمز، ۱۳۶۹، عملیات در ایران، ترجمه: کاوه بیات، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا.
نبوی، سید محسن، ۱۳۷۳، نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب، رئیسعلی دلواری،
مجموعه مقالات قیام جنوب در جنگ جهانی اول، بوشهر کنگره بزرگداشت هشتادمین سالگرد شهادت رئیسعلی دلواری.
مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۰، اسناد فراماسونری در ایران، جلد اول، تهران: مؤسسه
مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
نصیری طیبی، منصور، ۱۳۸۴، ایالت فارس و قدرتهای خارجی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
وزارت امور خارجه.

عربی:

اصطخری، ابواسحق ابراهیم، [بی تا]، المسالك و الممالک، لبنان - بیروت: دار صادر.
اعظمی، علی ظریف، ۱۹۲۷، تاریخ الدول الفارسیه فی العراق، بغداد: مطبعه الفرات.
انیس، محمد، [بی تا]، الدوله العثمانیه و الشرق العربی (۱۵۱۴-۱۸۱۴)، قاهره: مکتب الانجلو مصریه.
اوزون چارشی لی، حقی اسماعیل، ۱۳۷۷، تاریخ عثمانی، تهران: کیهان.
باسورث، کلیفورد ادموند، ۱۳۸۱، سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز
بازشناسی اسلام و ایران
جعفریان، رسول، ۱۳۹۳، تاریخ ایران از آغاز اسلام تا پایان صفوی، تهران: علم.
خورانی، آلبرت، ۱۹۹۷، تاریخ الشعوب العربیه، ترجمه: اسعد صفر، دمشق: دار طلاس.
خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، ۱۳۸۰، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، تهران: خیام.
خنجی، فضل‌الله روزبهان، ۱۳۸۲، تاریخ عالم‌آرای امینی: شرح حکمرانی سلاطین آق‌قویونلو و ظهور
صفویان، به تصحیح: محمداکبر عشیق، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
روملو، حسن بیگ، ۱۳۵۷، احسن التواریخ، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
علی، علی شاکر، ۱۴۳۱، ولایه الموصل العثمانیه فی القرن السادس عشر، عمان: دار غیداء للنشر و التوزیع.
شاو، استانفورد جی، ۱۳۷۰، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه: محمود رمضان‌زاده، مشهد:
معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
صباغ، عباس اسماعیل، ۱۴۲۰، تاریخ العلاقات العثمانیه الإیرانیه الحرب والسلام بین العثمانیین و
الصفویین، بیروت: دارالنفائس.
صیرفی، نوال حمزه یوسف، ۱۹۸۰، النفوذ البرتغالی فی الخلیج العربی فی القرن العاشر الهجری، السادس
عشر المیلادی (بحث المقدمه لنیل درجه الماجستير فی التاريخ الاسلامی)، المملكة العربیه السعودیه:
جامعه ملک عبدالعزيز

- طغوش، محمد سهیل، ۱۴۳۰، *تاریخ الدوله الصفویه (فی ایران)*، بیروت: دارالفنائس.
- ، ۱۴۳۴، *تاریخ العثمانيين من قیام الدوله الی الانقلاب علی الخلافه*، بیروت: دارالفنائس.
- ، ۱۴۳۶، *تاریخ العراق*، بیروت: دارالفنائس.
- عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی، ۱۳۸۳، *مطلع سعیدین و مجمع بحرین*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عبدالقادر، سیفال‌الدین، ۱۹۷۰، *جغرافیه العراق العسکریه*، بغداد: مطبعه شفیق.
- عبدالله، ایناس سعدی، ۲۰۱۴، *تاریخ العراق الحدیث*، بغداد: عدنان.
- عزاوی، عباس، ۱۹۳۹، *موسوعه تاریخ العراق بین إحتلالین*، بیروت: دارالعربی للموسوعات.
- عوفی، محمد عبدالرزاق، ۲۰۰۸، *الصراع الصفوی و العثماني و تأثیراته علی المشرق العربی*، بنگازی: اکادمیه فکر الجماهیری.
- فرید بک، محمد، ۱۹۸۱، *تاریخ الدوله العلیه العثمانيه*، بیروت: دارالفنائس.
- فهمی، نعیم زکی، ۱۹۷۳، *طرق التجاره الدولیه و محطاتها بین الشرق والغرب (أواخر العصور الوسطی)*، قاهره: الکتبه العربیه.
- قصابی نژاد، علی پور صفر، ۱۳۷۵، پرناک، در غلامعلی حداد عادل، نصرالله پورجوادی، مصطفی میرسلیم و احمد طاهری عراقی (ویراستاران)، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دائره المعارف اسلامی.
- قزوینی، احمد بن محمد، ۱۳۴۳، *تاریخ جهان آرا*، تهران: کتابفروشی حافظ.
- مجیر شیبانی، نظام‌الدین، ۱۳۴۶، *تشکیل شاهنشاهی صفویه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مستوفی بافقی، محمدمفید، ۱۳۹۶، *مختصر مفید (جغرافیای ایران زمین در عصر صفوی)*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.
- مصطفی، احمد عبدالرحیم، ۱۴۲۴، *فی أصول التاریخ العثماني*، قاهره: دارالشروق.
- ملغوث، سامی بن عبدالله، ۱۴۳۵، *اطلس تاریخ الدوله العثمانيه*، کویت: مکتبه الامام الذهبی.
- منشی قزوینی، بوداق، ۱۳۷۸، *جواهرالأخبار*، به تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه، ۱۲۷۰، *روضه الصفا*، [بی جا]: دارالطباعه خاصه جدیده.
- مؤلف ناشناخته، ۱۴۰۶، *جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)*، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- مؤلف ناشناخته، ۱۴۲۳، *حدود العالم من المشرق إلی المغرب*، قاهره: الدارالثقافیه للنشر.
- نوار، عبدالعزیز سلیمان، [بی تا]، *تاریخ الشعوب الإسلامیه*، قاهره: دارالمفکر العربی.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، ۱۹۹۶، *معجم‌البلدان*، بیروت: دار صادر.

لاتین:

Agoston, Gabor & Masters, Bruce, 2009, *Encyclopedia of the Ottoman Empire*, Washington: Georgetown University.

KÜPELİ Özer, 2010, Irak-ı Arap'ta Osmanlı – Safevi Mücadelesi (XVI-XVII. Yüzyıllar) Ottoman - Safavid Struggle on the Iraq-ı Arab (XVI-XVIIth Centuries). *History Studies*, Ortadoğu Özel Sayısı / Middle East Special Issue.

Fattah, Hala & Caso, Frank, 2009, *A Brief History of Iraq*, Usa: Checkmark Books.

Le Strange, Guy, 1905, *The Lands of the Eastern Caliphate: Mesopotamia, Persia, and Central Asia, from the Moslem Conquest to the Time of Timur*, New York: Barnes & Noble, Inc.

Nissen, Hans J. & Heine, Peter, 2009, *From Mesopotamia to Iraq: A Concise History*, Translated: Hans J. Nissen, Usa: University of Chicago Press.

واکاوی شورش دهلی و سیاست نادر شاه افشار در قبال آن

هدی سیدحسینزاده^۱

چکیده

پس از پیروزی نادر شاه بر محمد شاه در سال ۱۱۵۱ق.، نادر و سپاهیان‌ش وارد دهلی شدند. گرچه اوضاع این شهر تا یک روز پس از ورود آنها آرام می‌نمود، اما در واپسین ساعات روز ۱۱ ذیحجه همان سال، ناگهان شورش به وقوع پیوست که دامنه‌اش به سرعت گسترش یافت. چون تلاش‌های نادر برای آرام کردن اوضاع ناکام ماند، فرمان قتل عام شورشیان را صادر کرد. هدف از پژوهش حاضر، بررسی این رویداد مهم است که با بهره‌گیری از منابع تاریخی و با رویکردی توصیفی-تحلیلی در صدد یافتن پاسخ برای پی بردن به عوامل شورش، سیاست نادر در مواجهه با آن و نقش دولتمردان هندی در بروز یا ممانعت از این واقعه است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که غافلگیر شدن نادر، عدم توانایی هیئت حاکمه دهلی در کنترل اوضاع، قاطعیت و شدت عمل نادر در مواجهه با شورشیان و بُعد مسافت هند از ایران، از عواملی بودند که سبب صدور فرمان نادر شدند که در بجهت آن، شمار بسیاری از مردم عادی جان خود را از دست دادند و خسارت‌های سنگین مالی و روانی بر هر دو طرف ایرانی و به‌ویژه هندی وارد آمد.

واژگان کلیدی:

ایران، هند، افشاریان، نادر شاه افشار، سیاست، شورش دهلی، واکاوی.

مقدمه

نادر شاه افشار (حک: ۱۱۶۰-۱۱۴۸ق.) پیش از پادشاهی و از دوره کوتاهی که در خدمت شاه طهماسب دوم (حک: ۱۱۴۸-۱۱۴۵ق.) و عباس میرزا پسر او بود، بارها برای ارتباط با محمد شاه بابری (حک: ۱۱۶۱-۱۱۳۱ق.) در خصوص حل معضل پناه دادن به افغان‌هایی که در آن سال‌ها بدون مانع وارد هند می‌شدند، سفیرانی را به هند فرستاد (حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۰، ۱۲۷-۱۲۵؛ طباطبایی، ۱۲۹۸ق. ۴۸۰/۲؛ قوزانلو، ۱۳۰۹: ۶۴). ریاض‌الاسلام هدف نادر از ارسال این سفرا را تصمیم او مبنی بر در هم شکستن قدرت افغان‌ها در قندهار و هرات دانسته که هنوز به ترتیب سنگر غلزایی‌ها و ابدالی‌ها بودند. بنا بر این، با توجه به نزدیکی هند به قندهار، نادر در اواخر سال ۱۱۴۲ق. زمانی که در شیراز بود، تصمیم گرفت هیأتی از سفرا را از سوی و به‌نام شاه طهماسب دوم به دربار دهلی بفرستد که علی‌مردان خان شاملو برای این مأموریت برگزیده شد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۱۳-۲۱۲). استرآبادی در خصوص پیامی که از سوی نادر و توسط این سفیر به محمد شاه فرستاده شد و پاسخ پادشاه بابری به این نامه چنین نوشته: «چون تنبیه افغانه قندهار مطمح نظر است، به ناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه اشرار نمایند. پادشاه والجاه در جواب نوشته بودند که در این خصوص به صوبه‌داران تأکید و خزانه و فوجی از سپاه ارسال گردید که در سر راه ممانعت مفسدین قندهار نمایند» (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۷-۳۰۶).

در نامه‌ای که نادر یک سال بعد به عنوان تذکر برای علی‌مردان خان شاملو که هنوز در هند بود، فرستاد، آمده بود که: «ممکن است افغانه به واسطه تهاجم شدید ایران به سوی هند بگریزند و تعقیب آنان از طرف ایران موجب گرفتاری شود (برای زمامداران هند)، از این رو سفیر بایستی از امپراطور گورکانی بخواهد که برای پیشدستی بر این احتمال، فرماندهی تعیین کند» (ریاض‌الاسلام، ۱۳۸۷: ۲۱۳). سرانجام علی‌مردان خان شاملو با هدایایی گرانبها و نامه‌ای از محمد شاه خطاب به پادشاه ایران در ربیع‌الاول سال ۱۱۴۵ق. از دهلی مرخص شد. او در این نامه راجع به افغانه نوشته بود که آنها تمایل به خدمت به مغولان دارند، اما با توجه به قدمت رابطه دوستانه میان مغولان و صفویان از خدمت آنها صرف‌نظر شده است و برای جلوگیری از فرار افغان‌ها به داخل هند نیز به عبدالصمدخان حاکم مولتان دستور داده شده که مانع فرار آنها به هند شود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۸۷: ۲۱۵). گویا وعده‌هایی که در این نامه داده شده بود، چنان سست بود که طباطبایی آن را متضمن سخنان بی‌فروغ توصیف کرده است (طباطبایی، ۱۲۹۸ق. ۴۷۹/۲). یک سال پس از مراجعت علی‌مردان خان شاملو، نادر در سال

۱۱۴۵ق. زمانی که به عنوان نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله عباس سوم صفوی قدرت را در دست داشت، برای یادآوری این موضوع، هیأت دیگری به رهبری محمدعلی خان قوللر آغاسی، حکمران فارس را به هند فرستاد. در این نامه اخطار شده بود که کوتاهی در ممانعت ورود افغان‌ها به هند، نتایج غیردوستانه‌ای به بار خواهند آورد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۷؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۸۷: ۲۱۶-۲۱۵).

در تمام این مدت، نادر به حریم حاکمیت بابریان احترام می‌گذاشت و اصول دیپلماسی را رعایت می‌کرد و به همین سبب به سپاهیان‌ش که در تعقیب افغانان بودند، سفارش اکید کرده بود که به خاک هند تعرض نکنند. از قرائن امر برمی‌آید که پادشاه هند تلاشی برای ممانعت ورود افغان‌ها به خاک هند نکرده بود.^۱ در خصوص فرستادن نامه‌ای از سوی محمد شاه، در پاسخ این نامه نیز تردیدهایی وجود دارد و به نوشته ریاض‌الاسلام، احتمالاً پیش‌نویسی بدون تجدید نظر یا پیش‌نویسی که بعدها تحریف شده بود، از پاسخ محمد شاه وجود داشته، اما متن دقیق نامه او هرگز به ایران فرستاده نشده بود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۸۷: ۲۱۷-۲۱۶).

تحولات ایران در این زمان سرعت بیشتری گرفت و سرانجام نادر در سال ۱۱۴۸ق. تاجگذاری کرد. قندهار یکی از اهداف اصلی او بود تا از این طریق بقایای قدرت افغان‌ها را که تهدیدی برای ایران بودند، منهدم کند. نادر در ۱۱ محرم سال ۱۱۵۰ق. هیئتی به رهبری محمد خان ترکمان به هند فرستاد.^۲ لکهارت دلیل فرستادن این هیأت را فرار افغان‌ها از دست نیروهای ایرانی دانسته و چنین نوشته است: «فراریان از مرز هندوستان عبور کردند. اولیای امور مغول با وجود تقاضاهای مکرر نادر برای جلوگیری از فرار آنها اقدامی نکردند» (لکهارت، ۱۳۳۱: ۱۶۰). در نامه نادر به محمد شاه که توسط محمد خان ترکمان ارسال شده بود، تقاضای قبلی ایران مبنی بر تعیین نیروهایی از سوی دولت هند در مرز ایران و هند و پاسخ

۱. برای تفصیل در این باره نک: استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۸؛ طباطبایی، ۱۲۹۸ق: ۴۷۹/۲.

۲. هوشنگ‌مهدوی نام علی‌مردان خان شاملو را به عنوان اولین سفیر نادر معرفی کرده که در سال ۱۱۵۰ق./ ۱۷۳۷م. به هند رفت و مأموریت داشت ضمن اعلام فتح قندهار به محمد شاه «از وی درخواست کند که به افغان‌های فراری اجازه ندهد تا خاک هند را پایگاه حملات خود به متصرفات ایران قرار دهند» (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۶۴). او سپس نام دو سفیر بعدی یعنی محمدعلی خان و محمد خان ترکمان را آورده (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۶۴) که از سوی نادر به هند فرستاده شدند، اما به استناد اطلاعاتی که استرآبادی (۱۳۴۱: ۳۰۸-۳۰۶) مبنی بر فرستادن علی‌مردان خان به هند در زمانی که نادر هنوز تصمیم به تنبیه افغانه داشت و سپس ارسال دو سفیر بعدی و این نوشته مروی در وقایع پس از فتح قندهار و فرار افغان‌ها به هند و تذکر نادر به دربار هند که: «سابق بر این هم ایمانی به آن رفته بود که دو بار در آن خصوص اعلام فرموده» (مروی، ۱۳۶۴: ۵۵۳/۲). همچنین جزییات شرح ارسال این سفرا در ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳: ۲۱۸-۲۱۲)، اطلاعات نام و سال مأموریت علی‌مردان خان شاملو که توسط هوشنگ‌مهدوی ارائه شده، نباید صحیح باشد.

مساعدی را که پیش از آن محمد شاه داده بود، یادآوری شده و از امپراطور هند تقاضا شده بود که چند نفر مشاور مورد اعتماد را برگزیند تا پس از مذاکره با سفیر ایران بتوانند در مورد پاسخی که باید به ایران داده شود، با امپراطور مشاوره نمایند (ریاض الاسلام، ۱۳۸۷: ۲۱۸). این بار نیز محمد شاه همچنان در اعلام موضع روشن و شفاف تعلل کرد و علت سکوت محمد شاه و امرای او را طباطبایی چنین نوشته است: «گاهی در اصل نوشتن جواب تردد خاطر داشتند و گاهی در اینکه اگر نوشته شود، نادر شاه را به چه القاب باید نوشت، متحیر و سرگردان بودند. در حقیقت اینکه توقیف محمد خان ایلچی را از تدابیر ملکی شمرده، توقع آن داشتند که شاید حسین افغان با متحصنان قندهار بر نادر شاه ظفر یافته و وی را ناچیز و منهزم و آواره سازد و جواب نوشتن حاجت نماند» (طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۰/۲). البته همین مؤلف در جای دیگر به ناتوانی محمد شاه در کنترل و ممانعت از ورود افغانان به خاک هند نیز اشاره کرده است (طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۰/۲).

محمد شاه تا یک سال بعد نیز محمد خان ترکمان را مرخص نکرد و این در حالی بود که نادر به او دستور داده بود بیش از چهل روز در هند نماند (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۸-۳۰۷؛ طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۰/۲). ریاض الاسلام به نقل از محمدبخش شاهجهان‌آبادی متخلص به "آشوب" که متن پیش‌نویس نامه‌ای از محمد شاه خطاب به نادر را که هرگز برای نادر ارسال نشد و متن این نامه را در کتاب "تاریخ شهادت فرخ‌سیر و جلوس محمد شاه" خود آورده، نوشته: «این نامه محمد شاه به واسطه تهی بودن خزانه و فقدان هدایای مناسب، عدم حضور سیاستمداری فاضل، بالاتر از همه مشغولیت عمومی دربار مغول به لذات مادی نمی‌توانست ارسال گردد» (ریاض الاسلام، ۱۳۸۷: ۲۱۹). در خصوص عدم پاسخ پادشاه هند، مروی نیز نوشته: «در هر مرتبه پادشاه و امرا و ارکان آن دولت نظر به صلاح حال خود تغافل ورزیده جوابی که مقرون به طرق یگانگی بوده باشد به او نفرستاده بود و در آن باب دفع‌الوقت می‌نمود» (مروی، ۱۳۶۴: ۵۵۳/۲).

با این اوضاع بود که نادر در ماه صفر سال ۱۱۵۱ ق. از چشمه مخمور، مرز میان ایران و هند عبور کرد (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۰۸) از کابل نیز نامه دیگری به محمد شاه نوشت و بر آن بود تا آن را از طریق چند تن از اعیان این شهر که راهی سفر به دهلی بودند، نزد محمد شاه بفرستد، اما گویا حکمران جلال‌آباد مانع ادامه سفر این مسافران شد^۱ (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۱۲-۳۱۰، ۳۰۸).

۱. هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۸۷: ۱۶۵ در این باره نوشته: وقتی نادر «به جلال‌آباد، واقع در دهانه تنگه خیبر رسید اطلاع یافت که هندی‌ها سفیر او سردار محمد خان را به قتل رسانده‌اند. این خبر باعث شد که وی در ژانویه ۱۷۳۹ به هند اعلان جنگ بدهد و در فاصله کوتاهی پیشاور را تسخیر کند».

به گزارش منابع، نادر در ادامه مسیر پیشروی به سوی هند نیز از تلاش برای ارتباط برقرار کردن با محمد شاه ناامید نشد و زمانی که به لاهور رسید، نامه دیگری برای پادشاه هند نوشت که در آن بر اصل و نسب مشترک ترکمان خود با او تأکید کرد و با اشاره به عدم پاسخ محمد شاه، سبب لشگرکشی خود به خاک هند را نیز شرح داد.^۱ این بار نیز محمد شاه واکنشی نشان نداد، اما بعدها در متن قرارداد شالیمار که پس از ورود نادر به دهلی، مابین او و محمد شاه در ۲۱ محرم ۱۱۵۲ ق. منعقد شد، محمد شاه به عدم پاسخ به سفرای نادر اذعان کرد و تأخیر وزراء و کارگزاران خود را سبب این کوتاهی و کدورت میان طرفین دانست.^۲ سرانجام نادر در ۱۵ ذی‌قعدة ۱۱۵۱ ق. در کرنال، چهار منزلی دهلی با نیروهای هندی درگیر شد و پس از کشته شدن تعدادی از امرای بلندپایه هندی^۳ به پیشنهاد محمد شاه و موافقت نادر صلح شد و نادر و سپاهیان به دعوت محمد شاه در نهم ذیحجه وارد قلعه خاص شاهجهان آباد دهلی شدند (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۲۸-۳۲۰؛ مروی، ۱۳۶۴: ۷۳۸/۲-۷۳۷، ۷۳۱؛ حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۰؛ طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۴/۲).

در عصر روز دوم ورود نادر برابر با یکشنبه ۱۱ ذی‌الحجه سال ۱۱۵۱ ق.^۴ مقارن با دو عید نوروز و قربان، در حالی که در مسجد جامع و دیگر مکان‌ها خطبه به نام نادر خوانده شده بود (طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۵/۲)، اوضاع دگرگون گشت و به تدریج زمینه‌های بروز ناآرامی‌هایی فراهم شد که طی چند ساعت، دامنه آن به سرعت گسترش یافت و در نهایت در نیمه‌های همان شب به اوج خود رسید و پیامدهای ناگواری به جای گذاشت.

بررسی این شورش که بعدها به "شورش دهلی" مشهور شد، موضوع پژوهش حاضر است که در پی یافتن پاسخ به این پرسش‌ها است: در چه نخست چه علل یا عواملی سبب بروز شورش شد؟ دیگر اینکه سیاست و موضع نادر و نحوه مواجهه او در مراحل مختلف با شورش و شورشیان چگونه بود؟ پرسش فرعی نیز در باره موضع محمد شاه در قبال شورش است و اینکه دولتمردان هند چه نقشی در بروز یا ممانعت از آن ایفاء کردند؟ و در نهایت اینکه شورش سرکوب‌شده چه پیامدهایی برای هندی‌ها و ایرانیان از خود به جای گذاشت؟

در این پژوهش تلاش شده با بررسی دقیق و تکیه بر جزئیات واقعه، علل و زمینه‌های بروز این شورش و گسترش آن، سیاست نادر در قبال شورشیان و پیامد این واقعه تاریخی بررسی

۱. نک: استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۱۹؛ نوائی، ۱۳۶۸: ۳۹۸-۳۹۵.

۲. برای اطلاع از متن قرارداد نک: قوزانلو، ۱۳۰۹: ۶۵-۶۴؛ لارودی، ۱۳۱۹: ۱۶۲-۱۶۱.

۳. نک: حارثی بدخشی دهلوی، ۱۹۶۰: ۱۰۴؛ شاه‌نواز خان، ۱۸۸۸: ۸۲۲/۱.

۴. مقایسه کنید: Irvine, 1989: 2/ 364. که تاریخ آن را شنبه ۱۰ مارس ۱۷۳۹ م. نوشته است.

شود و برای دستیابی به این مهم، پرهیز از هر گونه قضاوت و جانبداری و صرفاً ارائه داده‌های منابع اصلی و بررسی آنها مدّ نظر بوده تا در حد ممکن حقیقت ماجرا روشن شود. نکته دیگر اینکه قضاوت در این باره که اعتراض و شورش مردم دهلی به عنوان ملتی مغلوب که سرزمینش توسط نیروی مهاجم اشغال شده و پایتختش میزبان نیروهای بیگانه بود، به‌جا بوده یا خیر؟ و اینکه موضع نادر و صدور فرمان قتل‌عام شورشیان درست بوده یا اشتباه؟ توجیه و دفاع از سیاست نادر در این خصوص، مدّ نظر نویسنده نیست و جا دارد این مهم توسط دیگر پژوهشگران علاقمند و به صورت جداگانه و مفصل مورد بررسی قرار گیرد.

در آغاز شناسایی و استفاده از منابع اصلی و دست اول و سپس مطالعات و مآخذ دیگر برای بررسی موضوع این پژوهش صورت گرفت، سپس به روال معمول پژوهش‌های تاریخی، روش توصیفی-تحلیلی و مقایسه‌ای میان داده‌های منابع مختلف به کار گرفته شده است. برای اجتناب از هر گونه قضاوت و جانبداری، استناد به منابع اصلی و بررسی آنها مدّ نظر پژوهشگر بوده و به همین سبب از نقل قول‌های مستقیم منابع دست اول استفاده شده، تا حقیقت ماجرا به خوبی بیان شده باشد.

پیشینه پژوهش

شورش دهلی با وجود مدت زمان بسیار کوتاه آن به لحاظ تأثیری که در جامعه میزبان و همچنین روحیه سپاهیان نادر و به‌ویژه بر خود نادر داشت و همچنین ثبت آن در تاریخ ایران و هند و خاطره تلخی که در اذهان عمومی از خود برجای گذاشت، از وقایع مهم این دوره تاریخی به‌شمار می‌رود. به نسبت اهمیت این موضوع، پژوهش‌های محدودی در این باره به انجام رسیده است که در برخی از آنها ضمن بررسی کلی تاریخ دوره نادر، در حد چند کلمه، سطر یا صفحه محدود به این موضوع نیز اشاره شده است. بی‌تردید یکی از دلایل مهم این امر را باید در درجه نخست، کمبود پژوهش در باره دوره افشاریان و پس از آن تمرکز بیشتر بر وقایع نظامی و لشکرکشی‌های نادر دانست. در این میان به نظر می‌رسد خاطره تلخ این واقعه برای هر دو طرف ایرانی و هندی نیز در بی‌توجهی و غفلت از این مهم بی‌تأثیر نبوده است.

در میان پژوهش‌هایی که تاکنون در قالب کتاب یا مقاله در باره تاریخ دوره نادر به انجام رسیده و به این شورش نیز اشاره شده، کتاب *تاریخ ایران در عصر افشاریه* نگاشته رضا شعبانی (۱۳۸۸) مفصل‌ترین اثری است که به بررسی اوضاع سیاسی، اداری، اجتماعی و اقتصادی دوره افشاریه پرداخته است. مؤلف در این کتاب به شورش دهلی نیز توجه کرده و پس از شرح

ماجرا به بررسی علل آن پرداخته و نهایتاً دیدگاه خود را از این رویداد ارائه داده است. از همین نویسندگان (۱۳۴۹) مقاله‌ای نیز با عنوان "شورش دهلی در زمان نادر شاه" در دست است که مؤلف با استناد به منابع اصلی و بیشتر نقل قول مستقیم از آنها شورش را بررسی کرده است. پژوهش دیگر مقاله‌ای است نوشته امیرسعید الهی (۱۳۶۷) با عنوان "نادر در نوروز خونین دهلی" که به بررسی کلی این واقعه پرداخته و به نسبت مقاله شعبانی از منابع اصلی کمتری استفاده کرده است. صنعتی‌زاده کرمانی (۱۳۵۰) در کتاب خود با عنوان *نادر فاتح دهلی* از زندگی نادر و چگونگی قدرت یافتن او در اواخر دوره صفویه آغاز کرده و در ادامه مطلب به لشکرکشی نادر به هند رسیده و صفحاتی را به پیروزی او و ورودش به دهلی و شورش دهلی اختصاص داده است. قابل ذکر است که جز چند مورد محدود که مؤلف از آنها نام برده، ارجاع دقیق دیگری به منابع خود نداده است. از دیگر پژوهش‌های مرتبط با این موضوع، مقاله‌ای است به قلم مجید علیپور شیر جوپشت و محمدحسین علیزاده (۱۳۹۲) با عنوان "واکاوی علل و پیامدهای حمله نادر به هندوستان" که هدف مؤلفان بررسی تأثیرات حمله نادر به هند بوده و در این میان به شورش دهلی نیز با عنوان "واقعه شاهجهان" به صورت کلی اشاره شده است. مقاله دیگر نوشته مریم رضایی‌فر و مهری ادریسی (۱۳۹۸) با عنوان "تحلیلی بر لشکرکشی نادر شاه به هند با تکیه بر جهانگشای نادری" است که تمرکز اصلی مؤلفان بر لشکرکشی نادر به هند بوده و در قسمت سوم مقاله که با عنوان «فاجعه دهلی» ارائه شده، به بررسی مختصر این رویداد نیز پرداخته‌اند.

با توجه به موارد فوق مشاهده می‌شود که برخی از این آثار نه با تمرکز بر این واقعه که با نگاهی کلی از آن یاد کرده‌اند. اهمیت این رویداد تاریخی و کمبود پژوهش‌هایی که در این باره در تاریخ ایران دوره افشاریه به چشم می‌خورد، سبب انجام پژوهش حاضر شد تا در آن با تأکید بر جزئیات برگرفته از منابع دست اول دوره افشاریه و به‌ویژه منابع فارسی که در هند دوره بابرین متأخر تألیف شده است و با تحلیل و مقایسه داده‌های آنها با یکدیگر، بار دیگر این موضوع مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

زمینه‌های شورش دهلی

با توجه به یکی از مواد قرارداد صلح میان نادر و محمد شاه مبتنی بر دو ماه اقامت نادر به عنوان مهمان در هند و استمرار پادشاهی محمد شاه (کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۴)، نادر و

سپاهیانش به دعوت محمد شاه^۱ در روز جمعه نهم ذیحجه ۱۱۵۱ ق. در آرامش وارد دهلی شدند^۲ (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۲۸؛ طباطبایی، ۱۲۹۸ ق: ۲/ ۴۸۴-۴۸۳؛ لارودی ۱۳۶۹: ۱۸۲). برخلاف نوشته برخی از مورخان هندی مبنی بر اینکه نادر با تصرف دهلی، پایان امپراطوری مغول را اعلام کرد (Mehta, 1984: 572)، در همین روز طی مراسمی دوباره تاج و تخت پادشاهی را به محمد شاه بخشید (مروی، ۱۳۶۴: ۲/ ۷۳۸-۷۳۷؛ استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۲۸؛ حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۱). در بامداد روز شنبه ۱۰ ذیحجه همین سال، مقارن با دو عید نوروز و قربان در کلیه مساجد شهر به نام نادر خطبه خواندند و سکه‌هایی پخش شد که روی آنها این بیت نقش بسته بود: «هست سلطان بر سلاطین زمان شاه شاهان نادر صاحبقران» (مؤلف ناشناخته، احوال... ۱۳۵۶: ۲۳؛ لکهارت، ۱۳۳۱: ۱۹۰؛ قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۵۴-۱۵۳؛ مینورسکی، ۱۳۵۶: ۶۹). بعد از ظهر همان روز نادر به دعوت محمد شاه به کاخ او رفت و در پایان روز با حال خوش به محل اقامتش بازگشت (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۰؛ قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۵۴). در شب یکشنبه ۱۱ ذی‌الحجه^۳ (حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۱) وقایعی در شهر رخ داد که به تدریج زمینه بروز شورش گروهی از مردم را فراهم کرد و هنوز پاسی از شب نگذشته بود که دامنه نارامی‌ها به سرعت فراگیر شد و نتایج اسفباری به وجود آورد.

با نگاهی دقیق‌تر به نظر می‌رسد گرچه نیروهای ایرانی با توافق صلح وارد دهلی شده بودند، اما طبیعی بود که مردم مغلوب به راحتی با این مسأله کنار نیایند. منابع این دوره از اختلاف‌ها و رقابت‌هایی سخن گفته‌اند که در جریان رویارویی دو سپاه ایران و هند و انعقاد قرارداد صلح میان امراء و صاحب‌منصبان برجسته دولت محمد شاه نمود داشت. معضل مهم دیگر که به احتمال بسیار، زمینه‌ساز این مشکلات شد، آشفتگی و بی‌سروسامانی‌هایی بود که تا پیش از ورود نادر به هند، حکومت وقت دهلی با آنها دست و پنجه نرم می‌کرد و به نظر می‌رسید که محمد شاه عاجز از حل آنها بود، چنانکه به نوشته تهرانی: «در تمامی ممالک وسیعه هندوستان از صد ده معمور، شاید پنجمی یا دهی، آن هم نیم آباد و نصفی ویران افتاده و معمور[ه]‌های گرد شهر دارالخلافه شاهجهان آباد که امروز از سی و چند سال مقرر سلطنت و مستقر فرمانروائی واقع شده، خصوص در این بیست و هفت سال کامل که سلطان روشن اختر محمد شاه که به غیر از سیر و شکار [از] سواد شهر قدم فراتر نگذاشته، از ده قریه معموره گرد

۱. مقایسه کنید با: Mahajan, 2005: 2/ 345 که به دعوت محمد شاه از نادر اشاره نکرده است.

۲. کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۴-۳۳ روز ۸ ذی‌الحجه را روز ورود نادر به دهلی نوشته است.

۳. مقایسه کنید با: شاه‌نواز خان، ۱۸۹۰: ۷۹/۲؛ استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۳۰؛ طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۵/۲.

و جوانبان، شاید یکی موضعی آبادی داشته باشد، والا نه تمام ویرانند و این ویرانی به دولت ظلم و بیداد حکام بی‌انصاف خدا ناترس واقع شده. به تحقیق پیوسته که بلده فریدآباد که بر چهار فرسنگی دارالخلافه شاهجهان‌آباد است و منزل نخستین طرف مستقرالخلافه اکبرآباد، از متعلقه خویش، دو صد [و] شصت ده آباد مدام محصولی داشت، در این چند سال حال، نوعی از ستم ایجادی و جفاییشگی رو به ویرانی آورده که قریب سی و دو ده آباد باقی مانده، دیگر تمام و کمال ویران و از حاصل افتاده، به همان مثل: از ده ویران که ستاند خراج؟ هر گاه بر مواضع زیر دیوار دارالخلافه که از مدت سی و چند سال کامل مسکن شهریار دوران و فرمانده عهد و زمان است، این صورت واقع شده باشد، احوال بلاد دور دست را از همین مقدمه تصور باید فرمود» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۴۵-۲۴۴).

با توجه به مطالب فوق به نظر می‌رسد که نارضایتی مردم و وضعیت بد اقتصادی آن روزهای هند از یک سو و سوءمدیریت و عدم تدبیر دولتمردان برای حل مشکلات جامعه از دیگر سوی، زمینه و بستر لازم را برای هر گونه ناآرامی و هرج‌ومرج فراهم کرده بود.

چگونگی بروز و گسترش شورش دهلی

چنانکه اشاره شد، شورش دهلی از عصر روز عید نوروز و عید قربان آغاز و تمام شب یازدهم ذی‌الحجه سال ۱۱۵۱ق. ادامه داشت. به‌نوشته منابع، در ساعات پایانی این روز بود که نجوآهایی پنهانی در دهلی مبنی بر مسموم کردن نادر و حتی مرگش بر اثر زهر یا دشنه یکی از خواجه‌سرایان بر سر زبان‌ها افتاد و چون دهان به دهان گشت، بعد از شام به بانگ بلند نیز نقل شد. پخش این اخبار نادرست چنان برخی از مردم محلی را جسور کرد که در محله شاه‌گنج دهلی، ناگاه بر سر چند تن از سپاهیان ایرانی که برای گشت و گذار و خرید به کوچه و بازار شهر رفته بودند، ریختند و ضمن غارت آنها، چند تن را نیز کشتند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۱۷، ۱۹۱؛ طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۵/۲). بدین ترتیب نخستین جرقه‌های آتش شورش زده شد و بعد از آن به محلات دیگر نیز کشید. هر یک از مورخان این دوره روایت مختص به‌خود را از این شورش ارائه داده‌اند، چنانکه تهرانی نوشته: «بلکه اوباش بدمعاش سراپا پرخاش و رجاله کم‌بغل بی‌خانمان، مصدر بلوای عام گردیده، دو سه هزار کلاهپوش نادری را از هر کوچه که سر برآوردند و به هر بازار و کویی که پا گذاشت، بی‌سروپا گردیده، رهنورد وادی فنا گردانیدند و مطلق بر الحال و عجز و زاری او نظر فرموده، بی‌دردانه و بی‌ترحمانه اقدام به قتل او می‌نمودند» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۷). تهرانی همچنین افزوده که شورشیان با شایعه مسموم

شدن و مرگ نادر به دست هندی‌ها که بر سر زبان‌ها افتاده بود، فکر می‌کردند: «الحال تمامی لشکر کلاهیوشان از عدم وجود فرمانروا و حاکم مستقل بی‌سروپا گردیده‌اند. در این صورت، از تن بی‌سر و از تیر بی‌کمان چه کار آید و از فوج بی‌سردار چه برآید؟ الحال ایشان را به سهل‌ترین ترددی می‌توان کشت و آنها به غیر از آنکه خود را به متعلقه سرزمین ایران رسانند، دیگر قدرت و طاقت قتال و جدال از آنها معدوم‌الظاهر است و هزار جان آنها به جوی اگر خریده شود، هنوز گران است» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۸-۱۹۷). برخی دیگر اما، مقصر اصلی این ماجرا را اوباش و عوام‌الناسی معرفی کرده‌اند که در کوچه و بازار بودند (مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۶: ۲۳) حزین بروز این شورش را بی‌تجربگی برخی سپاهیان ایرانی دانسته که برای تفریح به معابر رفته بودند و چون به زبان هندی آشنایی نداشتند، فرصت مناسب را در اختیار برخی از محلی‌های مسلح قرار دادند تا به آنها حمله کنند (حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۱). محمد کاظم مروی نظر دیگری در این باره دارد و با نگاه اندکی پیچیده‌تر، شورش را نتیجه تبانی و طراحی گروهی از هندوان شاهجهان‌آباد دانسته که در پی کشتار سپاهیان نادر بودند (مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۴/۲).

به هر روی، شورش پس از گذشت چند ساعت اوج گرفت و جمعیت خروشان غیرقابل کنترل چنان کردند که در همان ابتدا تعداد قابل توجهی از سپاهیان نادر که بی‌خبر از موضوع بودند، کشته شدند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۱). مؤلف ناشناخته کتاب *حادثه نادرشاهی* نیز اوضاع و احوال این ساعات را چنین توصیف کرده است: «مردمان شهر در هر کوچه و راسته و بازار که ایرانی می‌دیدند، همان جا می‌کشتند» (مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۶: ۶۶).

در این میان، گویا گروهی از مردم تهیدست دهلی نیز فرصت را مغتنم شمردند و با انگیزه دزدی به غارت اموال و سلاح سپاهیان نادر پرداختند. توصیف تهرانی از ارزش دارایی این سپاهیان و غارت آنها خواندنی است: «کمتر کلاهیوشی با خود هزار و دو هزار اشرفی و جواهر متعدده نداشته باشد، در آن لشکر نبود و صاحبان آنها مالک نقد و جنس فراوان بوده‌اند و سواى زر نقد، اسب‌های خوب در زیر ران خود داشتند. در آن شب بسیاری از تهیدستان که در آن روز و شب از مشاهده جمال نان خشک، دیده را شاداب نساخته بودند، به دولت قتل کلاهیوشی، هم صاحب زر نقد و جواهر نفیسه و اسب و سلاح گردیدند. از تماشای حصول این نعمت عظمی، هر ضعیف ناتوان به قوت حرص و هوی قویدل گردیده، رایت قیامت صغری در آن شب تاریک برافراخته تا چشم بهم زدن فلک رفعت گردانیدند و شور محشری برپا ساختند که قیامت کبری بر حال زار فردای آنها به صد چشم تأسف می‌گریست» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۹).

دامنه هرج و مرج به سرعت از کوچه و بازار گذشت و به حیطة محافظان نادر و دیگر سران و امراء کشیده شد. در این میان، چند تن از امرای نادر نیز که تحت محافظت برخی امرای هندی بودند، بدست شورشیان کشته شدند^۱ (حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۲). وسعت و شدت شورش و غافلگیری سپاهیان ایرانی در این شب به حدی بود که تعداد کشته شدگان ایرانی را رقم متفاوت از هفتصد تا هفت هزار نفر تخمین زده‌اند.^۲ دامنه فاجعه را وقتی می‌توان درک کرد که این تعداد را با تعداد کشته شده‌های ایرانی در جنگ کرنال مقایسه کنیم که به نوشته حزین: «قریب به بیست کس از قزلباش، اندک به زخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس مقتول نشده بود» (حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

ریشه‌ها و علل شورش دهلی

منابع فارسی نوشته شده در هند از جمله طباطبایی^۳، ضمن اینکه به طور اختصار به شورش اشاره کرده‌اند، روایات مختلفی را در علل بروز آن آورده‌اند که از آن میان، شایعه کشته شدن نادر بیشتر تکرار شده است.^۴ مسموم کردن نادر در روز مهمانی توسط علوی خان حکیم، کشته شدن نادر در هنگام عیش و نوش و به دست زنان و غلامان حبشی (مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۱۹) و یا حتی به مرگ طبیعی از جمله دیگر شایعاتی بود که در کوچه و بازار بر سر زبان‌ها می‌گشت (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۱). تهرانی همچنین در زمینه‌های بروز شورش بر نقش اوباش و طبقات ضعیف جامعه که آنها را «بی‌خانمان‌ها» دانسته، تأکید کرده است^۵ (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۷) در مقابل مورخان هند یا ساکن این دیار، تاریخ‌نگاران داخل ایران به این شایعات توجه نکرده‌اند، آنها علت شورش را پرخاش جمعی از عوام یا اوباش هندی یا نقشه حمله به سپاهیان نادر و کشته شدن تعدادی از این شورشیان دانسته‌اند (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۳۰؛ مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۴/۲-۷۴۳). در این میان، برخی پژوهشگران معاصر نیز علت شورش را مبلغ سنگینی پول دانسته‌اند که به دستور نادر قرار بود از متمولان اخذ شود، اما کارگزاران که بیشتر هندی بودند، فرصت را غنیمت شمرده و به ازاء هر ده هزار روپیه که به خزانه نادر

۱. مقایسه کنید با: قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۵۴ که نوشته: ایرانیان کشته شده مأمورانی بودند که به تقاضای امرای هندی از نادر برای نگهداری از خانه و اموال آنها نگهداری می‌دادند.

۲. در این زمینه بنگرید به: تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۱؛ حزین، ۱۳۸۷: ۵۹۶؛ کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۶-۳۵؛ مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۰.

۳. طباطبایی، ۱۲۹۸: ۴۸۵/۲.

۴. بنگرید به: کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۵.

۵. نیز بنگرید به: مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۶: ۲۳.

تحويل می‌دادند، چهل و پنج هزار روپیه نیز برای خود می‌گرفتند و همین سبب اذیت و آزار بسیار مردم و نارضایتی آنها شد (قدیانی، ۱۳۸۴: ۳۹).

با توجه به روایت‌های فوق می‌توان دریافت که یکی از عوامل مهم گسترش شورش دهلی حدافل در بدو بروز آن، بیشتر از آنکه جنبه سیاسی داشته باشد، به دلایل اقتصادی و غارت سپاهیان بازمی‌گشت، چنانکه اشاره مستقیم به دست داشتن صنف غله‌فروشان در این شورش (آوری، ۱۳۸۸: ۵۷) می‌تواند به نارضایتی کسبه و تجار از وضعیت موجود اقتصادی اشاره کند. به هر روی، پس از شکل‌گیری شورش و در فاصله کوتاهی پس از آن به نظر می‌رسد شورش به سویی دیگر رفت و تنی چند از سرداران هندی با استفاده از فرصت به‌دست آمده در مقابل سپاهیان نادر قد علم کرده و بر آن شدند تا ضربه نهایی را بر آنها وارد کنند. دلیل این مدعا اینکه در شب شورش، افراد نام‌آوری چون سید نیاز خان، داماد قمرالدین خان وزیر و سید نثار شهسوار خان با پانصد سپاهی به فیل‌خانه که محل نگهداری فیل‌های لشکر نادر بود، رفته و پس از قتل فیلبانان، فیل‌ها را برداشته و گویا دژی در بیرون از حصار شهر را به تصرف در آورده و در همانجا به حال آماده‌باش در آمده بودند (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۳۲؛ مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۳؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۵۵۱/۸؛ قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۵۵-۱۵۴). البته این فرماندهان و همراهانشان پس از سرکوب شورش و به فرمان نادر به قتل رسیدند^۱ (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۳۲؛ مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۳؛ قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۵۷).

موضع نادر در قبال شورشیان

با گسترش شورش، شورشیان از میان بازار بزازها به ارک محمدشاهی که نادر در آن به‌سر می‌برد، راه یافته، اما با آتش گرفتن بازار و مقاومت نیروهای ایرانی به عقب رانده شدند. سرانجام حدود نیمه‌شب بود که یکی از سپاهیان معتمد نادر به نام خلیل بیگ، خبر این شورش را به اطلاع او رساند (مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۵/۲-۷۴۴). به نوشته کشمیری،^۲ نادر نخست این خبر را باور نکرد و حتی با حمایت از هندی‌ها و با عصبانیت به اطرافیانش گفت که مردم اردو بازار لشکرش،^۳ این تهمت را به هندی‌ها می‌زنند تا با کشتن آنها اموال‌شان را غارت کنند. سرانجام وقتی اطرافیان نادر چندین بار او را در جریان اخبار شورش گذاشتند و پس از

^۱ مقایسه کنید با کشمیری ۱۹۷۰: ۳۹ که کشتن این افراد را به همراه دو نفر دیگر در ارتباط با قتل سپاهیان ایرانی دانسته که در شب شورش در خانه‌های آنها مهمان بودند.

^۲ بنگرید به: کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۶-۳۵.

^۳ به نظر می‌رسد که غرض از مردم اردو بازار در اینجا، همان کاسبان و فروشندگان سیاری بودند که برای تأمین مایحتاج سپاهیان، لشکر را همراهی می‌کردند.

آنکه دو تن از مأموران معتمد نادر که برای تحقیق و بررسی بیشتر به شهر فرستاده بودند، بدست شورشیان کشته شدند، او به صحت اخبار یقین یافت (Cheema, 2002: 202-203).

در این بحبوحه، درایت و تجربه نظامی نادر مانع اقدام سریع و نسجیده او شد. وی به خوبی می دانست با توجه به تاریکی شب و ناآشنایی ایرانیان با نقشه شهر و همچنین تعداد بسیار شورشیان، هر گونه اقدامی به کشته شدن بیشتر سپاهیان منجر خواهد شد. به دستور نادر گروهی برای آرام کردن شورشیان اقدام کردند و محافظان به روش معمول میدین جنگی، دایره وار موضع گرفتند (کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۶؛ مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۴/۲؛ Cheema, 2002: 202-203). مروی در این باره نوشته: «عموم سپاه در آن نیمه شب، دهنه گذرگاه و محلات و پشت بام ها و مکان های بلند را [محافظت] نمودند» (مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۴/۲) و اجازه ندادند تا احدی وارد آنجا شود. توصیف های تهرانی که خود از شاهدان نزدیک این وقایع بود، حکایت از گذشت ساعات پرتلاطم در این شب دارد. به نوشته او هندی ها آنچه که از دست شان برمی آمد، انجام دادند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۳-۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۱) و با اینکه به دستور نادر، سپاهیان فقط در مواقع ضروری مجاز به دفاع از خود بودند، در برخی نقاط درگیری هایی میان آنها و شورشیان روی داد (مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۵/۲). از دو ساعت مانده به سحر، صداهای مهیبی در شهر شنیده می شد که به صدای تفنگ و جزایر و آواز توپ شباهت نداشت (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۳).

به فرمان نادر که می خواست پیش از هر اقدامی از مشارکت یا مطلع بودن مقامات هندی در این شورش اطمینان یابد، اخبار وقایع به اطلاع اعتمادالدوله قمرالدین خان (ف: ۱۱۶۱ ق.) وزیر رسید (شاهنواز خان، ۱۸۸۸: ۸۸۳/۳ - ۸۸۱ - ۸۸۰) و او که بلافاصله به حضور نادر رفت، با اظهار بی اطلاعی، هر گونه نقش خود و دیگر دولتمردان را در این شورش انکار کرد (مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۶/۲).

در این خصوص، مؤلف ناشناخته کتاب *واقعه خرابی دهلی* نیز نوشته که قمرالدین خان و غازی الدین خان بهادر از بیم متهم شدن از سوی نادر به همدستی با شورشیان، شبانه نزد نادر شتافتند و از این جریان اظهار بی اطلاعی کردند. (مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۰). پس از بررسی های بیشتر نادر و اطمینان وی، هنوز دو ساعت از آغاز روز نگذشته بود که او برای فیصله دادن به این غائله از قلعه شاهجهان آباد به دروازه مدرسه نواب روشن الدوله ظفر خان رفت. نادر نخست طی دو اعلان به شورشیان فرصت داد تا در صورت بازگشت به خانه هایشان بخشوده خواهند شد، اما آنها بر حملات خود افزودند^۱ (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۲؛ Irvine, 1989: 367/1).

^۱ همچنین بنگرید به: *واقعه خرابی دهلی*، ۱۹۹۰: ۲۲۱-۲۲۰ که هیچ اشاره ای به اعلان های نادر نکرده است.

در بحبوحه همین جریان‌ها از میان ازدحام جمعیت، تیری به سوی نادر انداخته شد که به او اصابت نکرد، اما یکی از صاحبمنصبان اطرافش را کشت (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۲؛ سر بلند خان، ۱۱۹؛ مقایسه کنید: کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۶ که از تیراندازی به نادر یا پیام او برای بخشش مردم سخن نگفته است). پس از آن سنگی از سوی جمعیت پرتاب شد که این بار به پای نادر خورد. سرانجام سرسختی شورشیان و این دو اتفاق، کاسه صبر نادر را لبریز کرد و پس از تحقیق اینکه شورش از کدام محله و چه جماعتی سر زده، فرمان قتل‌عام همان محلات صادر شد. به نوشته مهاجان^۱ فرمان قتل‌عام برای کل مردم دهلی صادر شد (Mahajan, 2005:2/345)، اما به استناد منابع، فرمان برای محلات شورشی صادر شده بود (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۳۱؛ تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۱۰). همچنین به باور کشمیری: «غرض والی ایران اصلاً نبود که چنین قتلی به عمل آید، لیکن چون این جماعه بادی فساد شدند، به غیر تنبیه اطفای نائره فتنه صورت امکان نداشت» (کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۸؛ تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۷). سر بلند خان نیز در این باره آورده که وقتی نادر «رو به میدان چاندنی چوک رفت تا فتنه مردم را که در آنجا اغتشاش غریب می‌کردند بخواباند در راه نعلش جمعی از قشون خود را دید که شب کشته شده بودند، یک دسته قوی فرستاد [تا] مردم را آرام کنند و حکم کرد که اگر تهدید و وسایل دیگر اثر نبخشید، دست به قتل بکشایند، ولی ابداً به آنها که داخل شورش نبودند، ضرر نرسانند» (سر بلند خان، ۱۳۶۳: ۱۱۸).

در تأیید نظر این مورخان و بر اساس آنچه که حزین در باره رفتار پس از قرارداد صلح و پیش از ورود نادر به دهلی نوشته، چنین استنباط می‌شود که نادر نه تنها تمایلی به کشتن بی‌دلیل مردم دهلی نداشت که مراقب احوال آنها نیز بود. به نوشته همین مؤلف در باره روزهای پیش از ورود نادر به دهلی: «بندگان نادر شاه، نواب برهان‌الملک را وکیل مطلق دولتین کرد و مقرر شد که به اتفاق طهماسب خان جلایر با چهار هزار سوار پیش‌تر به دارالخلافه رفته به تنظیم و تنسیق پردازند و در قلعه پادشاهی مساکن و اماکن مقرر آماده سازند و نگذارند که حیف و میلی به کارخانه‌جات پادشاهی و ساکنان شهر راه یابد و خلایق را به انواع مهربانی و استماله اطمینان بخشند، چنانچه هر دو امیر به شهر آمده به امور مرجوعه حسب‌الواقع پرداخته مردم را مطمئن ساختند» (حزین، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۴).

در همین ارتباط، سر بلند خان نیز آورده که پیش از شورش به فرمان نادر: «احکام سخت صادر شد که سربازها ضرر و بی‌احترامی نسبت به اهالی نرسانند و به نسقچی‌ها که مواظبت

^۱. Mahajan

این امور با آنهاست حکم شد که هر کس به هندوستانی‌ها اذیت کند از هیچگونه سیاست از قبیل بریدن گوش و بینی و چوب‌زدن مضایقه نکنند، بنابر این هیچ یک از قزلباش عالی و دانی جرئت نکردند [که] به اهالی صدمه برسانند» (سر بلند خان، ۱۳۶۳: ۱۱۷-۱۱۶).

از زاویه‌ای دیگر نادر به قاطعیت در مواجهه با نافرمانان و اجرای احکام مشهور بود، چنانکه تهرانی ضمن عدم تمایل نخست نادر مبنی بر قتل‌عام مردم، بر این خصیصه او تأکید کرده و این نقل قول را از او خطاب به محمد شاه در خصوص مصالح مملکت آورده: «لذت ما در چندین امور وابسته است. نخست، لذت بزرگ اجرای احکام است که احدی یارای انحراف آن نداشته باشد؛ لذت ثانی در قلع و قمع مخالفان دولت و دین» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۴۰، ۱۹۷). این دیدگاه تا حدی می‌تواند به شیوه نادر در کنترل اوضاع و اجرای سختگیرانه قوانین که منتج به صدور فرمان قتل‌عام شورشیان شد، کمک کند. سیاست جدی نادر در اجرای احکام را در توصیفی که فریزر از او نسبت به اطرافیان‌ش کرده نیز می‌توان مشاهده کرد که چگونه آنها هم از این امر مستثنی نبودند. به نوشته او نادر: «بسیار سختگیر و مواظب نظم است، کسانی را که مرتکب خطای بزرگ شده‌اند به قتل و آنها را که گناهانشان کمتر است به بریدن گوش مجازات می‌دهد، هرگز به مقصر از هر رتبه و درجه‌ای که باشد نمی‌بخشاید و اگر بعد از آنکه کاری را به دقت رسیدگی کرد، کسی توسط کند، متغیر می‌شود، ولی قبل از ثبوت تقصیر، هر کس مأذون است [که] رأی خود را اظهار نماید» (فریزر، ۱۳۶۳: ۱۴۷-۱۴۶). در همین ارتباط، وقتی پس از آرام شدن اوضاع دهلی به اطلاع نادر رسید که کوتوال سپاهش به نیابت عمومی خود که شحنة لشکر بود، در حالت مستی به سربازان دستور داد تا در شهر ندا در دهند که به سبب عزیمت نادر برای شکار، احدی حق بیرون رفتن از خانه خود را ندارد، بسیار آشفته شد که چرا بدون صدور حکمی از او برای مردم شهر مزاحمت فراهم می‌کنند و به فرمانش فرد خاطی و همراهانش را به دار آویختند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۲۱).

به هر روی، به مجرد صدور فرمان قتل‌عام از سوی نادر، سپاهیان وارد عمل شدند. کشمیری در باره محله‌هایی که آماج این کشتار بودند، نوشته: «محله‌هایی که به این بلا مبتلا شدند، محدودند به این حدود: غرباً از دروازه قلعه پادشاهی تا عیدگاه کهنه و به سوی شمال تا مندوی چوب و به جانب جنوب تا بیرون دهلی دروازه و از بهار گنج که اصل فساد از آنجا بر پا شده بود» (کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۸). تهرانی نیز ضمن اشاره به محدوده اجرای فرمان افزوده که شهر کهنه دهلی از آسیب قتل‌عام مصون ماند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۱۸، ۲۰۴، ۱۹۳). همچنین به نوشته سر بلند خان: «خونریزی از بازار صرافان که جلو قلعه بود تا عیدگاه قدیم

که یک فرسخ و نیم مسافت دارد در گرفت، یک طرف تا مقبره جیتلی و از طرف دیگر تا بازار تنباکوفروشان و پل میطائی مشغول کشتن شدند. تمام کوچه‌ها و بازارها و خیابان‌ها و انبارها در هر طرف بازار خانم و اطراف مسجد جامع و بازار پنبه و جواهر فروشان تمام تاراج شد» (سر بلند خان، ۱۳۶۳: ۱۱۹). گویا سرکوب شورشیان در ناحیه کسبه و فروشگاه‌ها و به‌ویژه محله جواهر فروشان شدیدتر بود (آوری، ۱۳۸۸: ۵۷). در تبوتاب این وقایع گروهی از مردم به امید در امان ماندن در مسجد جامع شهر پناه گرفتند، اما آتش دامن آنها را نیز گرفت و ششصد و هشتاد و دو نفر در آنجا کشته شدند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۴، ۱۹۳).

با گذشت ساعاتی چند از سرکوب، سرانجام اعتمادالدوله قمرالدین خان و آصف‌جاه بهادر از سوی محمد شاه برای طلب بخشش به دیدار نادر رفتند و بدین ترتیب فرمان توقف قتل عام و آزاد کردن اسراء صادر شد، اما سید فولاد خان، کوتوال شهر مأمور شد تا بانیان شورش را برای مجازات به بند کشد^۱ (مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۳-۲۲۱).

منابع مختلف مدت زمان قتل عام را متغیر گزارش کرده‌اند. سر بلند خان زمان قتل عام را از چهار ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر نوشته و برخی نیز ساعت دقیق شروع و پایان قتل عام را از نه صبح تا سه بعد از ظهر (سر بلند خان، ۱۳۶۳: ۱۲۰؛ Cheema, 2002: 203) یا مدت زمان کلی آن را نه ساعت دانسته‌اند (Smith, 1961: 436). در تمام این مدت، نادر از فراز بام سونهری مسجد که مسجد روشن‌الدوله نیز خوانده می‌شد، به دقت بر اوضاع نظارت داشت و پس از توقف قتل عام به محل اقامت خود بازگشت^۲ (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۶، ۲۱۰؛ مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۷/۲؛ الهی، ۱۳۶۷: ۲۰) بلافاصله پس از اعلام توقف قتل عام، سپاهیان نادر دست از هر اقدامی کشیدند. سرعت توقف آنها در این امر نشان از میزان اطاعت، تبعیت، نظم و انضباط در میان سپاهیان نادر داشت که حیرت مورخان را برانگیخت (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۴-۱۹۳).

در باره تعداد کشته‌شده‌های دهلی، میان منابع اختلاف نظرهای چشمگیری وجود دارد و منابع و مطالعات رقم بیست تا صد هزار و اغراق آمیز دویست و بیست و پنج هزار نفر و حتی بیشتر از آن را نیز نوشته‌اند (دوکلستر، ۱۳۴۶: ۲۴۰؛ Cheema, Irvine, 1989: 368-369/1). در این میان، به نظر می‌رسد با توجه به محدود بودن ساعت قتل عام، رقمی که (2002: 203).

^۱ مقایسه کنید با: مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۷/۲ که نوشته: محمد شاه خود برای طلب بخشش به حضور نادر رسید؛ برای نام امرایی که نزد

نادر رفتند، قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۵۶؛ دوکلستر، ۱۳۴۶: ۲۳۸-۲۳۹؛ Haig, 1937: 4/ 361-362؛ Cheema, 2002: 203-204.

^۲ مقایسه کنید با: سر بلند خان، ۱۳۶۳: ۱۲۰-۱۱۹ که نوشته: نادر بعد از صدور فرمان قتل عام به قلعه بازگشت و فرستادگان محمد شاه برای شفاعت به حضورش رفتند.

کشمیری^۱ (۱۹۷۰: ۳۷) حدود بیست هزار یا استرآبادی^۲ سی هزار نفر نوشته‌اند، صحیح‌تر باشد. البته به این تعداد باید زنانی که از بیم آبروی خود خودکشی کردند و آماری از آنها در دست نیست را نیز افزود (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۴). قربانیان این قتل‌عام مختص به هندوها نبود و نام بسیاری از مسلمانان که در میان آنها چهره‌های مشهور سیاسی و علمی نیز دیده می‌شد، به چشم می‌خورد که از آن جمله می‌توان از عبدالله بن محمد محسن کشمیری از علمای مشهور حنفی و میر امام‌الدین از علمای شیعی و از اطبای بزرگ دهلی نام برد (حارثی بدخشی دهلوی، ۱۹۶۰: ۱۰۵-۱۰۴).

پس از برقراری آرامش به فرمان نادر، کوتوال قلعه دهلی برای جلوگیری از تعفن و شیوع بیماری، اجساد را جمع‌آوری کرده و تعدادی را با هیزمی که از خانه‌های منهدم به دست آمده بود، سوزاندند و چند هزار نفر را نیز در رود انداختند (سر بلند خان، ۱۳۶۳: ۱۲۲؛ شعبانی، ۱۳۴۹: ۱۴۰).

چگونگی مواجهه هیئت حاکمه دهلی با شورش

در خصوص نقش یا عدم دخالت هیئت حاکمه دهلی در این شورش، نظرهای متفاوتی وجود دارد. چنانکه پیش از این اشاره شد، در شب شورش و در پی تحقیقات نادر، هیئت حاکمه دهلی و دولتمردان آن از دست داشتن در این ماجرا براءت جستند (مروی، ۱۳۶۴: ۷۴۶/۲؛ مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۶: ۶۶). در این باره هدایت نیز چنین آورده: «بی‌اشاره پادشاه هندوستان در شهر فتنه برخاست» (هدایت، ۱۳۳۹: ۵۵۱/۸)، اما الهی نظر متفاوتی دارد و به نوشته او: «چنین برمی‌آید که نظام‌الملک به سبب اغراض شخصی خود دستی از دور بر آتش داشته است» (الهی، ۱۳۶۷: ۲۱). لارودی نیز معتقد است که سید نیاز خان و علی محمد خان (شهسوار خان) و چند تن از علمای هند در ترغیب شورشیان دست داشته‌اند (لارودی، ۱۳۶۹: ۱۸۴).

هر یک از گزینه‌های فوق که صحیح باشد، قدر مسلم آن است که اگر امرای هند نقشی در این بحران نداشتند، کوششی نیز برای حل آن نکردند و در تمام مدت منفعلانه نظاره‌گر ماجرا بودند (حزین، ۱۳۸۷: ۱۳۲). در همین خصوص به نوشته رضازاده شفق در شب شورش، نادر چندین بار به محمد شاه و رجال دربار او پیام داد تا خود غائله را بخوابانند، ولی چون توجهی

۱. کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۷.

۲. استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۳۱.

نشد و دولت هند نتوانست یا نخواست از کشتار سپاهیان نادر جلوگیری کند، نادر خود وارد عمل شد (رضازاده شفق، ۱۳۳۹: ۱۲).

دو احتمال را می‌توان برای این موضع دولتمردان دهلی متصور شد. نخست اینکه با توجه به قرارداد صلح و نارضایتی امرای سیاسی و نظامی هند، آنها بروز شورش را غنیمت شمردند و ترجیح دادند از هر اقدامی برای فرونشاندن آن خودداری کنند. احتمال دوم اینکه امرای عالی‌رتبه امیدوار بودند با گسترش دامنه شورش، نادر و سپاهیان در هند گرفتار شده و با شکست از این سرزمین عقب‌نشینی کنند. در یک جمع‌بندی کلی، آنچه به واقع نزدیک‌تر می‌رسد، عدم کفایت و اختلاف میان پادشاه و دولتمردان دهلی بود (اسپیر، ۱۳۸۷: ۹۳/۲) که نتوانستند به موقع واکنشی از خود نشان دهند و مانع بروز یا گسترش شورش و خونریزی بی‌گناهان و حتی آرام کردن اوضاع پس از آن شوند.

پیامدهای شورش دهلی

در جریان سرکوب شورشیان، خسارات سنگینی بر مردم وارد شد. از آنجا که شاخص فرمان قتل‌عام‌ها در کل به گونه‌ای است که در بحبوحه آن، تفکیک میان شورشی و غیرشورشی امکان‌پذیر نیست، در این واقعه نیز تعداد بسیاری از مردم که شاید کوچکترین نقشی در این شورش نداشتند و برای در امان ماندن به مسجد پناه برده بودند، به قتل رسیدند و در چند نقطه نیز زنان از ترس ناموس، خود را به چاه‌ها انداختند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۷، ۲۰۵-۲۰۴). تعداد دقیق کشته‌شده‌های این شورش مشخص نیست و رقم آن را حداقل هشت هزار نفر و حتی رقم اغراق‌آمیز چهل هزار نفر نیز دانسته‌اند، اما به نظر سر سرکار^۱ و به نقل از قدوسی، نظر به محدود بودن محل و مدت کوتاه زمان قتل‌عام، این تعداد نباید از بیست هزار نفر تجاوز کند (قدوسی، ۱۳۳۹: ۱۵۶). در بحبوحه شورش به روال معمول، شورشیان و غارتگران اصلی خود را از تیررس سپاهیان ایرانی خارج کردند و به نوشته کشمیری: «جماعه اوباش هندی که مصدر این فتنه و غوغا شده بودند، غائب شدند و شرفای بیچاره خانه‌دار عیال بار که شرم ناموس دامنگیرشان گردیده بود، طعمه تیغ بی‌دریغ قربلاش شدند» (کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۷). آنچه را که کشمیری در این باره نوشته، تهرانی بدین شرح تأیید کرده است: «هنگام صبح شخصی که صاحب چندین خانه متعدد و مالک خزاین موفوره و اعتبار کلی و صاحب بسیاری از ملازمان بود، در وقت چاشت و اشراق به یک روزی مبتلا گشت که نه در پا نعلین داشت و

^۱. Sir Sarkar

نه بر سر دستار و در زیر سایه دیوار، مردم ساکن و بسا کسان که در تمام عمر خویش مالک ده دینار نگردیده بودند، در آن شب بلکه تا انقضای دو ساعت از برآمدن اول روز، صاحب مال و ثروت گردیدند و خود بعد از دفع فساد نادر ایجاد به همسری امیران تن در نمی دادند و تا امروز که مدت هفت سال کامل از آن مقدمه گذشته، صاحب دولت و عالی خانان هستند» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۱-۲۰۰).

پس از فرمان امان نادر، نوبت به رونق کسب و کار دزدان و اوباش رسید و کالاهایی را که این دسته در آشفتگی ساعات گذشته غارت کرده بودند، در معرض فروش گذاشتند. اشتیاق و طمع هندی‌ها برای خرید جواهرات و غنائمی که به دست سپاهیان نادر افتاده بود و دلالتی و واسطه‌گری کشمیریان که از بی‌اطلاعی سربازان از قیمت واقعی اجناس باارزش سود می‌جستند و با دادن قیمت واقعی اجناس به آنها و حتی گاه بیشتر از ارزش آن که به هندی‌ها می‌فروختند با میانجیگری منفعت بسیار می‌بردند، از حکایت‌های تلخ این روزهای دهلی بود. تهرانی این اوضاع را چنین توصیف کرده است: «یک پاس همان روز باقیمانده در پیش در قلعه، اموال تراجی در معرض بیع و شری در آمد، چنانچه تا شام شدن زیاده از نصف مال فروخته شد و خریدار تمام همین مردم هندوستان که صبح آن صورت پرکردوت مشاهده نمودند، آخر همان روز، زرها در دست به خریدن از نزد همان قاتلان به صد دل کارفرمای دلیری و جرأت گشتند. خصوص روز سوم از اموال تراجی در پیش غارتگران شاید که جنسی باقیمانده باشد که اراده فروختن نداشتند والا نه آنچه در عرض بازار به ظاهر در معرض فروش جلوه‌گر گردید، در این سه روز نشانی از او در دست غارتگران نماند. چه جنس جواهر و زر تازی پارچه و از اقسام و اصناف دیگر هر چه بود، تمام و کمال مردم شهر خریدند. آخر همان روز قتل‌عام و غارت خاص، زیاده از نصف متاع به اکتیاع آمد و روز سویم از آن اموال که به هر طرفی در گرد و جوانب قلعه کوه کوه و توده توده بر روی هم ریخته بود از درازدستی خریداران در عرض سه روز خاک آن مکان هم بر باد رفت و نشانی از آن کوه پار[ه]ها که برابر هم سر به هوا کشیده بودند، معدوم‌الاظهار گردید» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۱۰، ۲۰۶، ۲۰۲). گفتنی است وقتی اخبار این آشفته بازار و سودجویی از مردم به گوش نادر رسید، چنان حیرت کرد که گفت: «در این مدت فرمانروائی و دارایی خویش هر جا چنین اتفاقی رو داده و به رنگ سرگذشتی از بهارستان وقوع گل کرده، بار دیگر مابقی ساکنان مکان قرب [و] جوار آن مقام، استعداد خرید اشیای غارت زده نداشته‌اند، مگر دارالخلافه شاهجهان آباد دهلی» (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۰۲).

به لحاظ اقتصادی در جریان شورش، بازاریان و کسبه شهر زیان‌های بسیاری متحمل شدند. چندین محله و خانه‌های آن و بازار ویران و سراسر بازار صرافان، جوهری بازار و بازار پارچه که چند هزار نفر در آن دکان داشتند، با قتل مالکان آنها به تاراج رفت (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۱۸، ۲۰۶؛ کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۷؛ مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۱؛ Irvine, 1989: 1/368) و گرچه این خسارت‌ها در چند محله که نزدیک قلعه شاهجهان آباد بود، به وقوع پیوست، اما چون پیش از آن، ساکنان محلات دوردست دیگر به تصور اینکه مرکز شهر و نزدیک قلعه امن تر است، اجناس و نقدینه‌های خود را برای جلوگیری از غارت و تاراج به این مناطق منتقل کرده بودند، اموال آنها نیز به غارت رفت (کشمیری، ۱۹۷۰: ۳۷؛ تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۱۸، ۲۰۶؛ مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۱).

جز قتل و ویرانی دهلی از دیگر مشکلات عمده مردم در این روزها، منع ورود و خروج از شهر بود که راه ورود غله نیز بسته شده و قیمت آن، چنان بالا رفت که مردم از عهده خرید آن برنمی‌آمدند. پس از یک هفته با وساطت سر بلند خان تونی و اجازه نادر ترتیبی اتخاذ شد که به تدریج غله را به شهر وارد کردند (تهرانی، ۱۳۴۹: ۱۹۳) و بلافاصله پس از آرام شدن اوضاع، نادر دستور داد تمام اسیران، اعم از مرد و زنی را که در اختیار سپاهیان بودند و رقم آن را تا ۵۰ هزار تن نوشته‌اند، بدون قید و شرط آزاد کنند (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۳۲؛ Haig, 1937: 362). قابل ذکر است که رویداد دیگری که بر عدم تمایل نادر بر درگیری با مردم محلی صحنه می‌گذارد، این بود که پس از خاتمه شورش دهلی، وقتی میان چند تن از سپاهیان نادر و صرافانی بر سر چند روپیه اختلاف افتاد و کار به زدوخورد کشید، چند تن از سربازان ایرانی به قتل رسیدند. وقتی نادر از این خبر مطلع شد، بدون نشان دادن واکنش، رسیدگی به آن را به بعد موکول نمود و پس از آن نیز اقدامی نکرد. اما گویا جستجو برای یافتن مقصران این ماجرا موجب ایجاد رعب و دلهره مردم شده بود، چنانکه به نوشته نویسنده گمنام هندی «تا دو ماه کامل همین هنگامه برپا گشت و دار و گیر در میان بود و جمیع ساکنان شهر جان در قالب نداشتند» (مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰: ۲۲۳).

نادر پس از این شورش دو ماه بعد در دهلی اقامت داشت که به آرامی گذشت و با بازگرداندن تاج پادشاهی به محمد شاه و انعقاد عهدنامه معروف به شالیمار در هفتم صفر ۱۱۵۲ ق، دهلی را به سوی نادرآباد، شهر تازه ساخته شده او در جوار قندهار ترک کرد (لکهارت، ۱۳۳۱: ۱۹۸-۱۹۷؛ ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۳۰-۲۲۸).

گرچه خرابی‌های دهلی مدت زمانی نه چندان طولانی و پس از بازگشت نادر به ایران دوباره بازسازی شد (تهرانی، ۱۳۴۹: ۲۳۹)، اما پیامد لشکرکشی نادر و وارد آمدن تلفات و خسارت‌های سنگین به هندی‌ها ضعف اقتصادی و بحران‌های مالی بود که در سرنوشت سیاسی آنها تأثیر به‌سزایی گذاشت، چنانکه به نوشته اسپیر: «حمله شاه ایران نادر، باعث خفت بیشتر حکومت دهلی شد. بی‌توجهی و بی‌لیاقتی و نفاق و خیانت، به شکست شرم‌آور جنگ کرنال و تصرف و غارت و قتل‌عام مردم دهلی انجامید» (اسپیر، ۱۳۸۷: ۹۳/۲) و بخشی از منابع مالی حکومت مرکزی در درگیری با نادر به هدر رفت و فقر و قحطی گریبانگیر مردم شد (اسپیر، ۱۳۸۷: ۱۵۲/۲؛ مینورسکی، ۱۳۵۶: ۷۰).

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی از واقعه شورش دهلی و سیاست نادر شاه در قبال آن می‌توان چنین استنباط کرد که با توجه به قرارداد صلح میان دو پادشاه ایران و هند و بخشیدن تاج و تخت به محمد شاه از سوی نادر و اینکه قرار بود نادر و سپاهیان‌ش دو ماه مهمان محمد شاه باشند و سپس به ایران بازگردند و دیگر اینکه مصادف شدن ورود نادر به دهلی که مقارن با ایام فرخنده‌ای چون دو عید بزرگ نوروز و قربان بود و همچنین پذیرایی گرم محمد شاه از نادر و همراهانش، روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز میان طرفین به‌گونه‌ای پیش رفت که نادر انتظار واقعه غیرمترقبه و گسترده‌ای مانند شورش دهلی را نداشت. از سوی دیگر به نظر می‌رسد خوشبینی و اعتماد نادر به قول و قرارهایی که با هندی‌ها بسته بود، به حدی بود که در مراحل نخست، نه‌تنها از پذیرفتن اخبار شورش سرباز می‌زد که اهالی اردو بازار همراه خود را مقصر می‌دانست که برای دست‌اندازی به اموال هندی‌ها، این شایعه را پخش کرده‌اند و شاید به همین سبب بود که پس از اطمینان از صحت اخبار شورش و کشته شدن سپاهیان‌ش غافلگیر شد.

در خصوص برخورد نادر با شورشیان نیز باید به شخصیت، موقعیت و زمانه‌ای که او در آن می‌زیست، توجه کرد. موانع و مشکلات فراوانی که نادر تا دستیابی به قدرت و پس از آن در مواجهه با مخالفانش در ایران پشت سر گذاشته بود، سبب شد تا او همواره با جدیت و سختگیری بیشتری با خاطیان و نافرمانان برخورد کند. با توجه به این دیدگاه و به‌ویژه رابطه نادر با لشکریانش و میزان حساسیت بالای او نسبت به آنها که در مقابل اطاعت محض لشکریان، خود را مسئول احساس می‌کرد، وقتی از قتل سربازانش در کوچه و برزن شهر اطلاع یافت و پس از چندین بار اولتیماتوم و وعده بخشش به شرط پایان دادن شورش، تمرد

شورشیان تا جایی رسید که حتی تیر و سنگ به سویش پرتاب کردند و سرانجام برای سرکوب و تأدیب شورشیان، دستور قتل عام را در محلات شورشی صادر کرد. به نظر می‌رسد نادر بر این نکته اشرف داشت که با توجه به فراگیری سریع دامنه شورش و ناتوانایی هیئت حاکمه دهلی یا عدم تمایل آنها برای کنترل آن، چنانکه با شدت با شورشیان برخورد نکند، امکان اینکه شورش به دیگر شهرهای هند نیز گسترش یابد، زیاد بود و از آنجا که به سبب بُعد مسافت از ایران، امکان رسیدن نیروهای کمکی نیز برای او و سپاهیانش میسر نبود، چه بسا در چنان محمضه‌ای گرفتار می‌شد که رهایی از آن امکان‌پذیر نبود.

از پیامدهای مهم این واقعه، وارد آمدن تلفات و خسارت‌های سنگین به هندی‌ها، به‌ویژه کشته شدن تعداد بسیاری از مردم عادی و زنان و کودکان و همچنین کشته شدن شماری از سپاهیان نادر و ثبت خاطره‌ای تلخ در تاریخ و اذهان عمومی مردم هند و ایران بود که خسارت‌های جانی و مالی بسیاری نیز به مردم این شهر و همچنین سپاهیان نادر وارد آورد. در پایان باید افزود که جز چند تن از مورخان هندی، مابقی چندان توجهی به این رویداد نداشته و از آن سخن نگفته‌اند و یا گاه در حد چند سطر از آن گذشته‌اند که به نظر می‌رسد این کم‌توجهی را باید در کوتاه بودن مدت زمان این قتل عام و محدود بودن برخی از محلات درگیر یا حتی تلخی این واقعه که فراموش کردن آن، احتمالاً آسان‌تر از ثبت، مرور و یادآوری بوده، دانست.

منابع و مأخذ

فارسی:

- آوری، پیتر، ۱۳۸۸، "افشاریان"، *تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار*، چاپ دوم، ترجمه: مرتضی ناقدفر، تهران: جامی.
- اسپیرو، تامس جورج پرسپوال، ۱۳۸۷، *تاریخ هند*، ترجمه: همایون صنعتی‌زاده، قم: نشر ادیان.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان، ۱۳۴۱، *جهانگشای نادری*، به اهتمام: سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار ملی.
- الهی، امیرسعید، ۱۳۶۷، "نادر در نوروز خونین دهلی"، *کیهان فرهنگی*، شماره ۵۵، سال پنجم، ش ۷، مهر ۱۳۶۷، صص ۲۳-۲۰.
- تهرانی، محمدشفیع (وارد)، ۱۳۴۹، *تاریخ نادرشاهی*، به اهتمام: رضا شعبانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حارثی بدخشی دهلوی، میرزا محمد بن رستم معتمد خان بن قباد دیانت خان، ۱۹۶۰، *تاریخ محمدی*، ج ۲، حصه ۶، به تصحیح: امتیازعلی عرشی، بر اساس نسخه کتابخانه رامپور رضا-هندوستان.
- حزین لاهیجی، ۱۳۸۷، *تاریخ و سفرنامه، ضمیمه دیوان*، به تصحیح بیژن ترقی، تهران: سنائی.
- رضازاده شفق، ۱۳۳۹، *نادر شاه از نظر خاورشناسان*، تهران: انجمن آثار ملی.

واکاوی شورش دهلی و سیاست نادر شاه افشار در قبال آن □ ۱۰۳

ریاض الاسلام، ۱۳۷۱، *تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیر کبیر.

دوکلستر، آندر، ۱۳۴۶، *تاریخ نادر شاه*، ترجمه: محمدباقر امیرخانی، تبریز: سروش.

رضایی فر، مریم و مهری ادریسی، ۱۳۹۸: "تحلیلی بر لشکرکشی نادر شاه به هند با تکیه بر جهانگشای نادری"، شبه قاره، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، ش ۹، صص ۲۰۸ - ۱۹۷.

سر بلند خان، میرزایمان منشی، ۱۳۶۳، *روزنامه وقایع و احوال بعد از ورود نادر شاه به هندوستان*، ترجمه: جیمز بیلی فریزر، *تاریخ نادر شاه افشار و مختصری از تاریخ سلاطین مغول در هند*، ترجمه: ابوالقاسم خان ناصرالملک، تهران: پاسارگاد.

شاه‌نواز خان، صمصام‌الدوله، ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰، *مآثرالامراء*، جلد ۲-۱، به تصحیح: مولوی عبدالرحیم (جلد ۱)، هند: کلکته: آسیاتیک سوسایتی بنگاله؛ به تصحیح: مولوی عبدالرحیم و میرزا اشرف علی (جلد ۲)، کلکته: آسیاتیک سوسایتی بنگاله.

شعبانی، رضا، ۱۳۸۸، *تاریخ ایران در عصر افشاریه*، تهران: سخن.

_____، "شورش دهلی در زمان نادر شاه"، نشریه وحید، ۱۳۴۹، شماره ۸۳، صص ۱۴۰۰-۱۳۸۷.

شیرجو پشت، مجید علیپور و محمدحسین علیزاده، ۱۳۹۲: "واکاوی علل و پیامدهای حمله نادر به هندوستان"، پژوهش در تاریخ، بهار ۱۳۹۲، شماره ۱ (پیاپی ۱۰)، صص ۶۶-۳۹.

صنعتی‌زاده کرمانی، عبدالحسین، ۱۳۵۰، *نادر فاتح دهلی*، چاپ سوم، تهران: این سینا.

طباطبایی، غلامحسین خان، ۱۲۹۸ق، *سیر المتأخرین*، لکهنو: نول کشور.

فریزر، جیمز بیلی، ۱۳۶۳، *تاریخ نادر شاه افشار و مختصری از تاریخ سلاطین مغول در هند*، ترجمه: ابوالقاسم خان ناصرالملک، تهران: پاسارگاد.

قدوسی، محمدحسین، ۱۳۳۹، *نادرنامه*، تهران: انجمن آثار ملی.

قوزانلو، جمیل، ۱۳۰۹، *جنگ ایران - هند (از جنگ‌های نادر شاه)*، چاپ دوم، طهران: [بی‌نا].

کشمیری، عبدالکریم بن خواجه عاقبت محمود، ۱۹۷۰، *بیان واقع، به تصحیح: کی-بی-نسیم*، لاهور: اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب.

لارودی، نورالله، ۱۳۱۹، *زندگانی نادر شاه پسر شمشیر*، تهران: ایران زمین.

لکه‌پارت، لارنس، ۱۳۳۱: *نادر شاه*، ترجم: مشفق همدانی، تهران: چاپخانه شرق.

مروی، محمدکاظم، ۱۳۶۴، *عالم آرای نادری*، به تصحیح: محمدامین ریاحی، تهران: کتابفروشی زوار.

مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۶، *احوال نادر شاه*، به تصحیح، تحشیه و تعلیقات: رضا شعبانی (با عنوان: *حدیث نادرشاهی*)، تهران: دانشگاه ملی ایران.

مؤلف ناشناخته، ۱۳۵۶، *حادثه نادرشاهی*، به تصحیح، تحشیه و تعلیقات: رضا شعبانی، (با عنوان: *حدیث نادرشاهی*)، تهران: دانشگاه ملی ایران.

مؤلف ناشناخته، ۱۹۹۰، *واقعه خرابی دهلی در عهد محمد شاه از ورود نادر شاه والی ایران*، با مقدمه و ترتیب: شریف‌حسین قاسمی، دهلی: انجمن فارسی دهلی.

مینورسکی، و.، ۱۳۵۶، *تاریخچه نادر شاه*، چاپ دوم، ترجمه: رشیدیاسمی، تهران: امیرکبیر.

نوائی، عبدالحسین، ۱۳۶۸، *نادر شاه و بازماندگانش*، همراه با نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری، تهران: زرین.

هدایت، رضا قلیخان، ۱۳۳۹، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، تهران: کتابخانه خیام.

هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۸۷، *تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵-۱۵۰۰)*، چ ۱۳، تهران: امیرکبیر.

لاتین:

Cheema, G. S, 2002, *The Forgotten Mughals, A History of the Later Emperors of the House of Babar(1707-1857)*, Delhi: Manohar.

Haig, Wolseley, 1937, " Muhammad Shah", *The Cambridge history of India*. Vol. 4. Cambridge: Cambridge university press, pp. 341- 375.

Irvine, William, 1989, *Later Mughals*, New Delhi: New Taj office Publisher& Distributo.

Mahajan, A. D, 2005, *History Of Medieval India*, New Delhi: S.Chand & Company LTD.

Mehta, J.L, 1984, *Advanced Study in the History of Medieval India, The Mughal Empire (Vol. II: 1526-1707)*, Second Revised Edition, New Delhi: Sterling Publishers Private Limited.

Smith, A, 1961, *The Oxford history of India*, third edition by Percival Spear, reprinted(with correction), Oxford: Oxford university press.

مواضع سیاسی و نظامی جواد خان زیاد اوغلی قاجار حاکم گنجه در مقابل گرجیان و سیاست استعماری روس‌ها در قفقاز

محمد عزیزنژاد^۱

فاطمه جعفرنیا^۲

چکیده

حکمرانی جواد خان زیاد اوغلی قاجار (حک: ۱۲۰۰-۱۲۱۸ق./ ۱۸۰۴-۱۷۸۶م.)، آخرین فرد از خاندان حکومتگر زیاد اوغلی قاجار در گنجه مصادف با آغاز استیلای روس‌ها بر گرجستان و سیاست‌های استعماری تزار در قفقاز بود. گنجه که به حکم همجواری با گرجستان از ادوار قدیم با حکام گرجی رقابت داشت، از نخستین مناطق مسلمان‌نشین قفقاز بود که قربانی سیاست توسعه‌طلبی روس‌ها شد. تبیین چالش‌ها و کنش‌های سیاسی حاکم گنجه در مواجهه با حکام گرجستان و سیاست استعماری روسیه تزاری در منطقه قفقاز از مسائل این پژوهش است. مقاله حاضر به این سؤال می‌پردازد که جواد خان در مقابل اقدامات حکام گرجستان و سیاست استعماری روس‌ها چه رویکردی اتخاذ کرد؟ این پژوهش در نظر دارد که با رویکرد توصیفی- تحلیلی و با مراجع به منابع اسنادی و تاریخ‌نگاری روسی، قاجاریه و تاریخ محلی قفقاز، سیاست‌های جواد خان را از دو منظر تعامل و تقابل بررسی نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که جواد خان با عنایت به ضعف قدرت درونی و فقدان حامی مقتدر در ایران با اتخاذ سیاست تعامل با روس‌ها در صدد حفظ حکمرانی خود برآمد، اما با براندازی حکام گرجی توسط روس‌ها و به تبع آن ادعای ارضی به گنجه، سیاست تقابل نظامی در روابط با روس‌ها را پیش گرفت.

واژگان کلیدی:

ایران، قاجاریه، روس، قفقاز، گنجه، گرجیان، جواد خان زیاد اوغلی قاجار، حاکم گنجه، مواضع سیاسی، مواضع نظامی، سیاست استعماری.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۶/۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۵/۲۰

^۱ دانش‌آموخته دکترای تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تبریز، اردبیل- ایران (نویسنده مسئول) Maziznejad63@gmail.com

^۲ استادیار گروه تاریخ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، تهران- ایران F.Jafariya@pnu.ac.ir



مقدمه

گنجه از سرزمین‌های اسلامی به حکم همجواری با گرجستان، همواره در ادوار مختلف تاریخی نقش پادگان نظامی را در مقابل تجاوزگری گرجی‌ها ایفاء می‌کرد. در واقع، بین حکام این دو قلمرو همسایه به‌ویژه از دوره سلجوقیان، پیوسته رقابت و نزاع مستمری رایج بود و به تبع آن از تحولات داخلی همدیگر نیز تأثیر می‌پذیرفتند. با این حال، با تشکیل حکومت صفوی و ظهور خاندان زیاد اوغلی قاجار در ایالت قراباغ، روند توازن قوا به نفع گنجه تغییر یافت. گنجه مرکز ایالت قراباغ به یورت خاندان زیاد اوغلی تبدیل شد و این خاندان با حمایت صفویان به تدریج پایه‌های حکمرانی‌شان را در قراباغ تثبیت کردند. مهمترین مأموریت آنها نظارت بر امور گرجستان و دفع شورش‌های گرجیان بود، اما این وضعیت با فروپاشی صفویه و استیلای دوره فترت بر ایران تا تشکیل حکومت قاجاریه به نفع گرجی‌ها تغییر یافت. گرجی‌ها از خلاء قدرت مرکزی و اختلاف حکام مسلمان قفقاز استفاده کرده و با عقد معاهده گئورگیوفسگ^۱ (۱۱۹۷ق./ ۱۷۸۳م.) با روسیه به قدرت برتر محلی قفقاز تبدیل شدند. در مقابل خاندان زیاد اوغلی با سقوط صفویه، قربانی سیاست‌های نادر شاه افشار گشتند و قراباغ و برخی نواحی از پیکره قلمرو حکمرانی آنان جدا شد. شکل‌گیری ملوک خمرسه و خان‌نشین قراباغ، مهمترین تبعات اقدام نادر شاه علیه خاندان زیاد اوغلی بود. از این‌رو، این خاندان به عرصه رقابت حکام محلی تبدیل شد و گنجه پیوسته مورد تجاوز حکام گرجستان قرار گرفت. در واقع، حیات سیاسی خاندان زیاد اوغلی به رعایت توازن قدرت منطقه‌ای و حمایت حکام مسلمان و عثمانی‌ها وابسته بود، اما این روند با ورود قدرت فرمانطقه‌ای جدید به نام روس‌ها در گرجستان به دنبال عهدنامه سیاسی با آراکلی خان^۲، حاکم گرجی دستخوش تحولات اساسی گردید. گرجی‌ها با حمایت روس‌ها بر سیاست تهاجمی خود علیه اشغال گنجه افزودند و در چنین اوضاعی، جواد خان فرزند شاهوردی خان دوم که پس از برادرش رحیم خان در سال ۱۲۰۰ق./ ۱۷۸۶م. به حکمرانی گنجه رسیده بود، برای حفظ حکومت خود در فقدان حامی برتر از روی ضرورت با قبول تبعیت ظاهری با روس‌ها وارد ارتباط شد. روس‌ها نیز پس از حذف خاندان حکومتگر گرجی، برنامه سیاسی منظمی برای تحقق ایده اتصال دریا به دریا (دریای سیاه به دریای خزر) در قفقاز داشتند. ابتداء از شهر گنجه شروع کردند و گنجه به حکم واقع شدن در مسیر بندر باکو و دریای خزر به گرجستان، به هدف نخست نظامی روس‌ها تبدیل شد. روس‌ها ابتدا از طریق

^۱. The Treaty of Georgiev

^۲. Erekle II

مکاتبات سیاسی با جواد خان و با ادعای اینکه وارث حقوق سلطنت گرجستان‌اند؛ همچون حاکمان پیشین گرجی، گنجه را بخشی از خاک گرجستان اعلام نموده و خواستار الحاق مسالمت‌آمیز آن به گرجستان شدند. این امر به مجادله سیاسی و تبادل مکاتبات جواد خان با ژنرال‌های روسی منجر گردید.

مقاله حاضر در صدد است تا با تکیه بر اسناد و منابع تاریخ‌نگاری روسی، قاجار و تاریخ محلی قفقاز به این سؤال پاسخ دهد که جواد خان گنجه‌ای در مواجهه با چالش‌های سیاسی و نظامی حکام گرجی و سیاست استعماری روسیه تزاری چه رویکردهایی اتخاذ کرد؟

پیشینه پژوهش

اغلب تحقیقات تاریخی در مورد حکام مسلمان محلی قفقاز به جواد خان، آخرین حاکم مسلمان گنجه تعلق دارد. قتل ناگوار او و کیفیت سقوط گنجه به دست روس‌ها موجب شد که تحقیقات مختلفی در باره وی از سوی پژوهشگران انجام شود. برخی پژوهشگران آذربایجانی با رویکرد ملی، جواد خان را شهید وطن خطاب کرده‌اند. با این حال، اثر ائل‌گون بابازاده (۲۰۰۳) با عنوان «تاریخ خان‌نشین گنجه»، در شمار تحقیقات جدیدی است که در سال ۲۰۱۲ از روسی به ترکی ترجمه شد و نویسنده سعی کرده که به دور از جانبداری، دامنه موضوع تحقیق خاندان زیاد اوغلی از دوره زوال حکومت صفویه تا سقوط گنجه را با رویکرد انتقادی و با اسناد و منابع معتبر تواریخ روس و گرجی بررسی کند. پژوهش حسام‌الدین محمداف (۲۰۰۲) با عنوان «ز بیگ‌بیگی تا خان‌نشینی: گنجه-قرباغ» در دایره‌المعارف جلد هفتم تورکلر با توجه به گستردگی عنوان پژوهش و اتکاء به تحقیقات جدید، مطالبی در باره جواد خان با روس‌ها ندارد. جورج بورتوتیان (۲۰۱۷) در مقاله «در آستانه جنگ: محاصره و حمله طوفانی روسیه به قلعه گنجه ۴-۱۸۰۳»، صرفاً به ترجمه مکاتبات جواد خان با ژنرال سیسیانوف در آستانه سقوط قلعه گنجه با استناد به نامه‌های اسناد آکاک روسی اکتفاء نموده است. اما بورتوتیان (۲۰۲۰) در کتاب «ز گرتا/رس» در ابعاد وسیع به تاریخچه عملیات نظامی روسیه در قفقاز جنوبی و جنگ اول ایران و روس ۱۸۱۳-۱۸۰۱م. با استناد به منابع تاریخی روس و ایرانی پرداخته است. این اثر از حیث گزارش آماری قوای روسی و نحوه سقوط گنجه و تشریح اهداف روسیه از اشغال گنجه و قفقاز حائز اهمیت است. جان بادلی، موریل اتکین، گوسدُف و آلن از دیگر پژوهشگران غربی هستند که به سهم خودشان از زوایای مختلف، تاریخچه و برنامه‌های استعماری روسیه در

قفقاز و چالش‌های نظام اداری تزار در رویارویی با اقوام مختلف قفقاز و حکام مسلمان و گرجی را واکاوی کرده‌اند و به اقتضای موضوع، آگاهی‌های مختصری از تقابل جواد خان با روس‌ها و سقوط گنجه نیز آورده‌اند. در ایران نیز تحقیقات متعددی به صورت خبر ژورنالیستی، مقاله، پایان‌نامه و کتاب اغلب با ادبیات حماسی و اسطوره‌سازی از جواد خان با القابی چون مرزبان ایرانی و شهید راه وطن در مقابل اشغالگری روس‌ها انجام شده است. آثار هوشنگ طالع (۱۳۹۷) در کتاب «جواد خان گنجه‌ای» و در کتاب دیگر او (۱۳۸۷) به نام «تجزیه قفقاز از دفتر چهارم تاریخ تجزیه‌ی ایران»، تکرار روایت منابع تواریخ قاجار و تحقیقات جدید به شکل دیگری است. سعید نفیسی (۱۳۸۳) در کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر»، بیشتر به علل درگیری ایران با روس‌ها پرداخته است. علی مرادی مراغه‌ای (۱۴۰۰) در کتاب «سال‌های زخمی»، روایت انتقادی از جنگ‌های ایران و روسیه را بر اساس اسناد دست اول تاریخی بررسی کرده است. در همایش ملی جواد خان گنجه‌ای مرزدار ایرانی قفقاز (۱۳۸۶) مقالاتی نظیر «تبار و دودمان جواد خان زیاد اوغلی قاجار»، «فرزندان و بازماندگان جواد خان گنجه‌ای»، «قلمرو خاندان زیاد اوغلی قاجار»، «جواد خان گنجه‌ای به روایت منابع و مأخذ جمهوری آذربایجان»، «جواد خان گنجه‌ای در برابر روس‌ها» و «قراباغ‌نامه‌ها؛ ایران‌گرایی جواد خان گنجه‌ای» جسته و گریخته به مسئله مزبور از نگاه منابع تاریخی دوره قاجار پرداخته‌اند. بهنام علمی (۱۳۹۴) در مقاله «نقش خاندان زیاد اوغلی قاجار در تأسیس و استقرار خان‌نشین گنجه»، زمینه‌های تأسیس خان‌نشین گنجه از بدو شکل‌گیری صفویه را مبنای مطالعه قرار داده است و روابط جواد خان با ژنرال سیسیانوف را با استناد به منابع قاجار بررسی کرده است. جواد جاوید و همکارانش (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با نام «نقش رقابت خاندان‌های زیاد اوغلی و باگراتونی در آغاز جنگ‌های ایران و روس»، اغلب با اقتباس از تحقیقات جدید و تاریخ‌نگاری محلی قراباغ و با رویکرد توصیفی به تشریح رقابت این دو خاندان پرداخته‌اند. باید خاطر نشان کرد که تحقیقات داخلی به سبب عدم استفاده از منابع روسی و اتکای صرف به منابع داخلی و انتخاب دامنه وسیع موضوع، شروع جنگ‌های ایران و روسیه را از سقوط گنجه و قتل جواد خان از نگاه منابع قاجاری تحلیل کرده‌اند. حاصل این تحقیقات، مطالب تکراری و گزارش‌های مشابه است. گزارش‌های منابع قاجاری نیز برای شناخت عملکرد جواد خان در برخورد با سیاست استعماری روس‌ها به سبب ارائه گزارش‌های ناقص و مختصر کاری دشوار است. این منابع، اطلاعاتی فراتر از سقوط گنجه و کشته شدن جواد خان و خیانت ارامنه

ارائه نکرده‌اند، اما در جلد اول و دوم کتاب مجموعه اسناد روسی با عنوان «اسناد/دوره روسیه قفقاز: اقدامات کمیسیون باستان‌شناسی قفقاز» معروف به آکاک^۱، مکاتبات جواد خان با سرداران نظامی روس موجود است. تاکنون از این مکاتبات، دو نسخه نامه فارسی او به ژنرال سیسیانوف^۲ در کتاب *اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز (۱۳۷۲)* در دسترس پژوهشگران داخلی قرار گرفته است. اما این پژوهش در نظر دارد که تمام مکاتبات فارسی و روسی موجود در کتاب اسنادی آکاک را با رویکرد توصیفی-تحلیلی بررسی کند.

زمینه‌های تاریخی اختلاف خاندان زیاد اوغلی قاجار با حکام گرجی

گنجه در دوره حکومت سلجوقیان به عنوان شهر سرحدی در کنار سرزمین‌های مسیحی در حکم پادگان نظامی بود و محل تجمع غازیان اسلام برای امر جهاد با گرجیان محسوب می‌شد (عزیزنژاد و کریمی، ۱۳۹۴: ۱۲۲). از این‌رو، سابقه اختلافات سیاسی امرای محلی گنجه با گرجیان به سده پنجم هجری قمری بازمی‌گردد، به‌ویژه از نیمه دوم سده ششم هجری قمری با ضعف قدرت نظارتی سلجوقیان در قفقاز، این اختلاف آثار خود را در دوره حکومت اتابکان آذربایجان نشان داد (صدقی و عزیزنژاد، ۱۳۹۲: ۸۸). گرجی‌ها در دوره حکمرانی ملکه تامارا^۳ (۵۷۹-۶۰۹ق. / ۱۲۱۳-۱۱۸۴م.) در راستای سیاست توسعه‌طلبی ارضی از زوال سلاجقه و ضعف نظام سیاسی اتابکان آذربایجان استفاده کرده و گنجه را تصرف کردند (الحسینی، ۱۳۸۰: ۲۰۶-۲۰۵).

در واقع از این دوره، سرشت روابط گرجیان با امرای گنجه تا تأسیس حکومت صفویه بر چرخه‌ای از تعامل و تقابل نظامی استوار بود. اما با تشکیل صفویه، خاندان زیاد اوغلی قاجار به حکم شاه طهماسب در سال ۹۵۸ق. / ۱۵۵۱م. به منصب بیگلربیگی گنجه و قراباغ نایل شدند و موازنه قوا به نفع گنجه تغییر یافت (خوزانی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۳۱۸-۳۱۷). این خاندان مسئول رسیدگی به امور گرجستان و دفع شورش گرجیان بودند (روملو، ۱۳۵۷: ۴۵۶-۴۵۴؛ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۴۲/۱). همچنین گنجه در حکم اردوگاه و پشتوانه عملیات نظامی حاکمان صفوی علیه گرجستان بود. حتی در مقاطعی دامنه اقتدار خاندان زیاد اوغلی در سایه صفویان تا نواحی کاختی-کارتلی گرجستان نیز تسری یافت. چنانچه در سال ۱۰۷۱ق. / ۱۶۶۱م. شاه عباس دوم، مرتضی‌قلی خان زیاد اوغلی را به حکمرانی گرجستان

۱. AKAK

۲. Pavel Dmitriyevich Tsitsianov

۳. Queen Tamar of Georgia

منصوب کرد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۲۸۸-۲۸۹)؛ یا در سال ۱۱۰۶ ق. / ۱۶۹۵ م. شاه حسین صفوی، عباسقلی خان بیگلربیگی قراباغ و حاکم کاخ را به علت ناکامی در سرکوب شورش گرجی‌ها از حکمرانی عزل کرد (نصیری، ۱۳۷۳: ۵۶). از این‌رو، حیات سیاسی این خاندان از زمان تأسیس تا اشغال گنجه به دست روسیه، سراسر جدال با حکمرانان گرجی و سرداران روسی بود. این روند متعاقب سقوط صفویان و قدرت‌یابی نادر شاه افشار دستخوش تغییر گردید. خاندان زیاد اوغلی برخلاف امرای گرجی با طرح نادر شاه مبنی بر انحلال صفویه و ادعای شاهی او در شورای دشت مغان به مخالفت برخاستند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۳؛ قراباغی، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۵۴؛ Mirzə Adıgözəl bəy, 2006: 36). نادر شاه با ملاحظه اینکه زیاد اوغلی‌ها از اوجاق قدیمی و دودمان بزرگی در قراباغ بودند، اختیار امور ملوک خسمه، محال قزاق و بوزجالو را از دست آنان خارج کرد و به والی آذربایجان و حاکم گرجستان واگذار کرد. همچنین با کوچ اجباری ایلات قراباغ به خراسان به تضعیف اقتدار سنتی و پایگاه سیاسی و اقتصادی زیاد اوغلی‌ها اهتمام ورزید (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۳؛ Mirzə Adıgözəl bəy, 2006: 36). روند ضعف این خاندان بعدها با تأسیس حکومت محلی قراباغ کامل‌تر شد (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۹۲-۸۵). بدین‌گونه، خاندان زیاد اوغلی به غایت ضعیف گشته و به حکومت حوالی گنجه محدود شدند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۳).

در واقع، نادر شاه با این اقدام زمینه تنش و اختلاف ارضی بین خوانین گنجه با حکام گرجستان را در آستانه استیلای روسیه بر قفقاز فراهم کرد. آراکلی خان حاکم گرجستان از قدرت‌های برتر محلی قفقاز به گنجه طمع داشت و آن را بخشی از قلمرو تاریخی گرجستان تلقی می‌کرد و برای احیای پادشاهی گرجستان به سیاق دوره حکمرانی ملکه تامارا، خواستار الحاق آن به گرجستان بود (جعفرنیا و عزیزنژاد، ۱۴۰۰: ۱۰۹). علاوه بر این، موقعیت راهبردی گنجه در قفقاز و واقع شدن در مسیر تجارت زمینی دریای خزر و دریای سیاه و به تبع آن اقتصاد پُرونق، حاکم گرجی و سایر رقبای محلی را به تصرف گنجه وسوسه می‌کرد (Akopyan, 2008: 47-48). حاکم گرجی برای نیل به مقاصدش از اختلاف اعضای خاندان زیاد اوغلی بر منصب حکمرانی گنجه استفاده می‌کرد. گفتنی است کشمکش فرزندان شاهوردی خان دوم، از سال ۱۱۸۲ ق. / ۱۷۶۸ م. تا قدرت‌یابی جواد خان (۱۲۰۰ ق. / ۱۷۸۶ م.) وجه بارز ویژگی این خاندان بود (Babazade, 2012: 51-55). این امر در افول اقتدار این خاندان و مداخله قدرت‌های محلی در امور گنجه سهم عمده‌ای داشت، اما تکاپوهای حاکم گرجستان برای تصرف گنجه، همواره با واکنش منفی حکام مسلمان قفقاز و عثمانی‌ها مواجه

می‌شد (جودت پاشا، ۱۳۰۳: ۲۰۵/۳). خوانین محلی شکی به حکم همجواری با گنجه و تعصب دینی، نسبت به تجاوز گرجی‌ها بر گنجه حساس بودند (جعفرنیا و عزیزنژاد، ۱۴۰۰: ۱۰۹). یک بار حاجی چلبی خان شکی در سال ۱۱۶۲ق. / ۱۷۴۹م. حاکم گنجه را از اسارت آراکلی خان نجات داد و نواحی مسلمان قزاق و بوزجالو را موقتاً از سیطره گرجی‌ها خارج کرد (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۶۱؛ عبدالطیف افندی، ۱۹۲۶: ۸-۷). همچنین در سال ۱۱۹۸ق. / ۱۷۸۴م. محمدحسن خان شکی در دفع تهاجم گرجی‌ها و رفع محاصره قلعه گنجه کمک کرد (Osmanlı belgelerinde Karabağ, 2009: 412). تهدید و فشار سیاسی عثمانی مبنی بر تحریک لزگی‌ها به تهاجم تفلیس، مانع دیگر آراکلی خان در تصرف گنجه بود. با این حال، حکمرانان خاندان زیاد اوغلی نیز برای کاهش روابط خصمانه با حاکم تفلیس، با قبول میزانی از وابستگی و تعهد باج‌گذاری به گرجستان، به بقای حکمرانی‌شان تا اشغال گنجه توسط روس‌ها استمرار بخشیدند (Babazade, 2012: 50-51).

آراکلی خان برای تحقق احیای قلمرو تاریخی گرجستان و ایجاد موازنه قوا در برابر حمایت عثمانی‌ها از حکام مسلمان قفقاز، به روس‌ها متوسل شد. حاصل مذاکرات او با روس‌ها معاهده گنورگیوفسک بود که روس‌ها در ازای امتیاز ایجاد پایگاهی در تفلیس، متعهد به احیای سرزمین‌های تاریخی گرجستان شدند و زمینه را هم جهت اشغال آتی قفقاز هموار کردند (Belgeleri^۱, 1992:125/1; Tolmachev, 2014: 5-8). بالطبع معاهده مذکور، موازنه قوا در قفقاز را به نفع گرجستان و ضرر حکام مسلمان منطقه تغییر داد و حاکم تفلیس را در موضع برتر قرار داد. این نگرانی را به وضوح می‌توان در مکاتبات حکام مسلمان با دولت عثمانی مشاهده کرد. چنانچه حاکم شکی با دریافت پیام هشدار از روس‌ها، نگرانی خود از کمک مجدد به گنجه را در صورت تهاجم خان تفلیس بیان کرد (Belgeleri, 1992:85/1). افزایش سیاست تهاجمی حاکم تفلیس علیه گنجه به پشتوانه حمایت روسیه، بارزترین نشانه تأثیر معاهده گنورگیوفسک در قفقاز بود (عزیزنژاد و جعفرنیا، ۱۴۰۲: ۱۴۴). در چنین شرایطی جواد خان که در رأس حکمرانی گنجه قرار گرفته بود، گام‌هایی برای احیای اقتدار سنتی خاندان زیاد اوغلی برداشت. او به منظور قطع وابستگی سیاسی و اعاده نواحی شمس‌الدینلو، قزاق و بوزجالو از گرجی‌ها، رو به سیاست نیروی سوم آورد. از این‌رو، به فتحعلی خان حاکم قبه از حکام مقتدر محلی قفقاز نزدیک شد و کوشید با کمک او مسائل

۱. عنوان کامل این اسناد چاپ آرشیو عثمانی دو جلدی در فهرست منابع با نام (*Osmanlı devleti ile Azerbaycan*) *Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibetlere Dair Arşiv Belgeleri* آمده است.

مورد اختلاف با حاکم گرجی را مرتفع سازد (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۰). در سال ۱۲۰۳ق./ ۱۷۸۹م. فتحعلی خان در ازای اعلام وفاداری و تحویل کلید قلعه گنجه، محال شمس‌الدینلو را از حاکم گرجستان گرفت و به او داد و استمرار حکمرانی او را هم تضمین کرد؛ اما این سیاست جواد خان با مرگ حاکم قبه نیمه‌تمام ماند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۰).

سیاست ایران‌گرایی تا روس‌گرایی و نمودی از رفتار دوگانه جواد خان

جواد خان با حذف فتحعلی خان حامی مقتدرش از تحولات سیاسی قفقاز و به تبع آن حمایت علنی روس‌ها از مواضع گرجی‌ها، با ملاحظه جایگاه متزلزل خود در برابر حاکم گرجی به حکومت نوپای قاجار نزدیک شد (ساروی، ۱۳۷۱: ۱۹۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۳۴۰/۹) و آقامحمد خان را فرصتی برای خلاصی از استیلای حاکم گرجستان نگرست (جعفرنیا و عزیززاد، ۱۴۰۰: ۱۱۴). بنا بر این، با اعلام وفاداری به حکومت قاجار در سرکوب حکام قراباغ و گرجستان با آقامحمد خان همکاری کرد؛ حتی از مشوقان اصلی حمله نظامی ایران به گرجستان (۱۲۰۹ق./ ۱۷۹۵م.) شد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۰-۲۷۳؛ Mirzə Adıgözəl bəy, 2006: 103). جواد خان توانست با اتخاذ ترکیبی از سیاست نیروی سوم و دنباله‌روی از قدرت برتر، ضربه غیرمستقیم به دشمنان محلی خود یعنی حکام قراباغ و گرجستان وارد نماید و موقتاً از مدار نفوذ و باج‌گزاری آنان خارج گردد. همچنین پاداش سیاست وفاداری به آقامحمد خان را با بازگرداندن مجدد نواحی شمس‌الدینلو، قزاق و بوزجالو به دست آورد (AKAK, 1866: 607/1 (doc.817)). اما این دستاورد سیاسی او موقتی بود؛ چون با خروج قوای ایران از صحنه سیاسی قفقاز، روس‌ها با هدف اعاده حیثیت و اعتبارشان در انظار حکام محلی قفقاز، فرصت مناسبی برای تصاحب قفقاز (۱۲۱۰ق./ ۱۷۹۶م.) پیدا کردند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۵؛ Mirzə Adıgözəl bəy, 2006: 63).

روس‌ها در آستانه عملیات نظامی در قفقاز از مواضع جواد خان مبنی بر اینکه وی تابع حکومت قاجار است، اطلاع داشتند. چون او پیش‌تر اخبار تحولات قفقاز از قبیل تهاجم نیروهای روسی و اطاعت خوانین منطقه از روسیه را به اطلاع آقامحمد شاه رسانده بود (رافی، ۱۳۸۵: ۱۰۱). با این حال، حاکم گنجه با درک واقعیت‌های سیاسی منطقه و تغییر موازنه قوا به نفع روسیه، به تأسی از سیاست دنباله‌روی از قدرت برتر جهت بقای حیات سیاسی خود با تسلیم قلعه گنجه به روس‌ها اطاعتش را اعلام کرد (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۷۹؛ جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۱۰۸؛ Mirzə Adıgözəl bəy, 2006: 64). او حتی در نامه سال

۱۲۱۷ق./ ۱۸۰۲م. به ژنرال کنورینگ^۱ به این اطاعت خود از روس‌ها اشاره کرده و نوشت: «عالیجاه رفیع جایگاه زیو [زبوف]^۲ سردار لشکر روسیه که به این سرزمین‌ها مأمور گشته بود رقم پادشاه را به خوانین آذربایجان می‌فرستاد و ما را هم فرستاده بود که هر کس پادشاه را خدمت شایسته و لایق درگاه او نماید، مورد نوازش و عطایای پادشاهی خواهد گشت و ما هم بدون مضایقه خدمت‌های شایسته و نمایانی نمودیم. کاغذی به من داده‌اند که در مقابل خدمت تو شفقت‌های پادشاهی به تو خواهد رسید» (AKAK, 1866: 611/1 (doc.824)).

به وضوح، رفتار سیاسی خان گنجه در قبال دو قدرت ایران و روس حاکی از رفتاری دوگانه بود. اما به دنبال مرگ ملکه روسیه در سال ۱۲۱۰ق./ ۱۷۹۶م. ارتش روس به حکم تزار جدید مجبور به تخلیه قفقاز شد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۹۵؛ جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۱۱۰). با خروج پیاپی قدرت‌های برتر پیرامونی از قفقاز، حکام قراباغ و گرجستان فرصت را برای انتقام از جواد خان به اتهام همکاری با قوای ایران در ویرانی سرزمین‌شان مناسب دیدند (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۱۰۷؛ ۶۴: Mirzə Adıgözəl bəy, 2006). به نوشته باکیخانوف، جواد خان «امیری سفاک از معاصی بی‌باک بوده، اهالی مملکت از او روگردان و امرای همجوار استیصال او را خواهان بودند. روسیه وقت مراجعت مملکت گنجه را به والی گرجستان نامزده کرده» بود و حکام مزبور در نظر داشتند تا فردی را به نیابت از خودشان به حکمرانی گنجه تعیین نمایند (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۸۰-۱۷۹). جواد خان نیز با اعزام پیکری به حاکم ایران خواستار کمک شد (رافی، ۱۳۸۵: ۱۰۱)؛ اما به علت بُعد مسافت، در دسترس نبودن قدرت نیروی سوم در منطقه و ضعف توان نظامی، جبراً به خواسته آنان تن داد و متعهد به ارسال گروگان و پرداخت باج به حاکم گرجستان شد و تاوان همکاری با آقامحمد خان را داد (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۱۰۷؛ ۶۵: Mirzə Adıgözəl bəy, 2006). در واقع سیاست جواد خان طی سال‌های ۱۲۱۰-۱۲۰۹ق./ ۱۷۹۶-۱۷۹۵م. در مواجهه با ورود و خروج سریع قدرت‌های ایران و روس در نوسان بود.

حضور موقت روس‌ها در قفقاز، میزان وفاداری حکام محلی قفقاز چون جواد خان را برای آقامحمد خان نمایان ساخت. شاه قاجار مجدد در سال ۱۲۱۱ق./ ۱۷۹۷م. به دنبال خروج روس‌ها از منطقه وارد قفقاز شد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۲؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷/۹۲۱) و جواد خان را به علت اطاعت و تسلیم قلعه گنجه به روس‌ها، به خیانت و اعدام تهدید کرد (Butkov, 1869: 429-430/2). خود جواد خان در نامه سال ۱۲۱۷ق./ ۱۸۰۲م. به ژنرال

^۱. Karl Fyodorovich Knorring

^۲. Zubov

کنورینگ، این مسئله را اذعان کرده و می‌افزاید: «اینکه پادشاه شما را خدمت کرده بودیم پادشاه ایران طناب به گردنم انداخته، بازخواست می‌کرد که چرا پادشاه روسیه را خدمت کرده‌ام» (AKAK, 1866: 611/1 (doc.824)). به تعبیر باکیخانوف، جواد خان در حضور آقامحمد خان «مورد معاتبات گشته و آخر کار او هنوز نامعلوم بود» (باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۸۰) که قتل غیرمنتظره شاه ایران در شوشا ۱۲۱۲ق. / ۱۷۹۷م. او را از مرگ نجات داد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۹۹-۲۹۸؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۲/۱).

محال شمس‌الدینلو و ایل آیرملو کانون مجادله سیاسی جواد خان با روس‌ها

با مرگ آراکلی خان حاکم گرجی (۱۲۱۱ق. / ۱۷۹۷م.) و به تبع آن، رقابت فرزندان او بر مقام حکمرانی گرجستان (Gvosdev, 2000: 76-77)، اوضاع به نفع گنجه تغییر یافت. با این شرایط، جواد خان در صدد تحقق مقاصد سیاسی خود برآمد. او به منظور اخذ امتیاز سیاسی از حکومت گرجستان، حکمرانی متزلزل گئورگی^۱ حاکم جدید گرجی را با حمایت از الکساندر میرزا^۲ به چالش کشانید. گئورگی سعی کرد با وعده اعاده محال شمس‌الدینلو به گنجه، او را به قطع حمایت از برادرش وادار کند. بنا بر این، در اولین موضع‌گیری‌اش اظهار داشت که محال شمس‌الدینلو متعلق به گنجه است که توسط آراکلی خان به قوه قهریه به خاک گرجستان الحاق شده است (Butkov, 1869:448/1). اما تلاش‌های او برای حل و فصل اختلاف با حاکم گنجه به سبب تداوم سیاست خصمانه جواد خان و حمایت از مخالفان وی شکست خورد. گئورگی نیز از واگذاری شمس‌الدینلو به گنجه صرف‌نظر کرد (Babazade, 2012: 96).

در چنین شرایطی، روس‌ها که سیاست قطعی برای اشغال گرجستان و تبدیل آن به پایگاهی برای برنامه‌های استعماری خود در قفقاز را داشتند، از استمداد گئورگی برای برقراری نظم سیاسی گرجستان و سرکوب رقبای مدعی استفاده نموده و نیروی نظامی در تفلیس مستقر کردند (قرباغی، ۱۳۹۰: ۱۹۸-۱۹۲). روس‌ها به سبب شورش‌های داخلی گرجستان، تا تثبیت حکمرانی‌شان از فعالیت‌های خارج از مرزهای گرجستان دوری گزیدند (Dubrovin, 1886: 409-410/3)؛ چون می‌ترسیدند که حکومت‌های ایران و عثمانی با اقدام نظامی مستقیم از موقعیت متزلزل روس‌ها در گرجستان استفاده کنند و یا لزگی‌ها و خان‌های همجوار را تشویق به حمله به گرجستان نمایند. در واقع، شورش‌های گرجستان

^۱. Giorgi XII

^۲. Prince Alexander of Georgia

نگرانی اصلی هر فرمانده کل روسی بود (Bournoutian, 2020: 33). بنا بر این، اولویت نخست ژنرال کنورینگ ایجاد یک منطقه امن پیرامون مرزهای گرجستان با استقرار قوای نظامی روس در نواحی همجوار گنجه و ایروان بود (Bournoutian, 2020: 30).

در راستای این هدف، روسیه در صدد جلب خوانین با ارائه مشوق‌های مختلفی برآمد. حتی برای آرام کردن ترس خان‌ها اطمینان دادند که طرحی علیه قلمروی آنها ندارند. تهدیدهای شاه ایران علیه خوانین و وضعیت ناپایدار سیاسی ایران، کار روس‌ها را تا حدودی آسان کرده بود (Bournoutian, 2020: 34). روس‌ها برای دفاع از گرجستان در برابر تهاجم احتمالی ارتش ایران از مسیر گنجه و ایروان، در صدد متقاعد کردن خان‌ها برآمدند تا پادگان‌های روسی را در قلعه‌های آنان مستقر سازند (AKAK, 1866: 618-619/1). ژنرال کنورینگ با برقراری روابط حسنه با حاکم گنجه سعی کرد مسئله شمس‌الدینلو را از راه مصالحه حل نماید و حداقل امکان از گزینه نظامی کمتر استفاده نماید (AKAK, 1866: 596/1 (doc.791)).

جواد خان نیز در برخورد با این تحول سیاسی گرجستان با هدف تأمین امنیت گنجه، در صدد ایجاد روابط دوستانه با روس‌ها برآمد. حتی اولین حاکم محلی قفقاز شد که با ارسال پیکر حُسن‌نیت خود را برای همکاری با روسیه اعلام کرد (AKAK, 1866: 110/1 (doc.33)). در پاسخ به این پیام خان گنجه، ژنرال کنورینگ نیز اظهار داشت: «انشاءالله تعالی با شما در کمال خوبی و نیکویی دوستی و همسایگی خواهیم کرد و شفقت و عنایت پادشاه نیز شامل حال تو هست» (AKAK, 1866: 610/1 (doc.824)). به واقع شکست الکساندر میرزا و حمایت روس‌ها از گئورگی، مجدداً کفه برتری قدرت در روابط گنجه با گرجستان را به نفع دومی تغییر داد؛ زیرا روس‌ها ضامن امنیت و تمامیت ارضی گرجستان طبق معاهده گئورگیوفسک بودند. لیکن برخی عوامل از قبیل پناهندگی الکساندر میرزای گرجی در گنجه و حمایت روسیه از مواضع گرجستان در مسئله شمس‌الدینلو به تیرگی روابط جواد خان با روس‌ها انجامید (Babazade, 2012: 96). روس‌ها مداخله مکرر حاکمان گرجی در امور داخلی گنجه و جانبداری‌شان از مواضع گرجستان را عامل مهم در گرایش جواد خان به ایران می‌دانستند (AKAK, 1866: 120/1 (doc.33))، چون در اعلامیه سال ۱۲۱۵ ق. / ۱۸۰۱ م. تزار روس، محال شمس‌الدینلو به عنوان بخشی از خاک گرجستان آمده بود که با اعتراض جواد خان روبرو شد (Dubrovin, 1886: 3/37; AKAK, 1866: 592- (doc.782)).

از این مقطع، محال شمس‌الدینلو و ایل آیروملو به کانون تنش جواد خان با ژنرال کنورینگ حاکم روسی گرجستان تبدیل شد. روس‌ها با احتساب اینکه وارث قانونی حکومت گرجستان هستند، به سان حاکمان پیشین گرجی، مدعی حاکمیت بر شمس‌الدینلو شدند (Baddeley, 1908: 67). اما جواد خان نظر به ضعف بنیه نظامی‌اش، به جای گزینه نظامی به سیاست کوچ اهالی شمس‌الدینلو به گنجه رو آورد. به قول افسر روس: «اهالی ناحیه به سخن جواد خان گنجه‌ای مبنی بر محافظت از آنان اعتماد کرده و در حال خروج از گرجستان و رفتن به گنجه هستند» (AKAK, 1866: 595/1 (doc.789)). در واکنش به این رفتار او، روس‌ها قوای نظامی در شمس‌الدینلو مستقر کردند (AKAK, 1866: 594/1 (doc.788)). جواد خان به این اقدام نظامی روس‌ها اعتراض کرد و شمس‌الدینلو را با استناد به فرمان‌های متعددی از پادشاهان قدیم ایران متعلق به گنجه دانست و خواستار خروج قوای روسی شد (AKAK, 1866: 611/1 (doc.824)). او در پاسخ به ادعای ژنرال روسی مبنی بر واگذاری شمس‌الدینلو از سوی آقامحمد خان به گنجه افزود: «کسی شمس‌الدینلو را به ما نداده بود که از ما پس گرفته و باز بدهد؛ بلکه از هفتصد و هشتصد سال می‌باشد که در تحت اختیار ما بوده و به ما خدمت می‌نماید... و احدی به غیر از ما بر ایشان صاحبی ننموده است» (AKAK, 1866: 1/607-608 (doc.817)). وی اشغال شمس‌الدینلو را مغایر با سلوک و رسم همسایگی و به دور از عدالت پادشاه دانست و گفت: «ضبط ولایت از دو چیز حاصل است یا از دیوان و یا از زور و دعوا؛ اگر با دیوان ادعا دارند، این ادعا موافق قانون عدل نیست و اگر با زور ادعا می‌کنند، آن را هم معلوم سازند؛ زیرا که شمس‌الدینلو از پانصد سالست که ایل و رعیت ما بوده بر ما خدمت کرده است، از اطراف و جوانب هم تحقیق نمایید که از ایلات گنجه است و یا از گرجستان؟ اگر از گنجه است، ایشان را درین باب چه ادعا می‌رسد و اگر تمامی گنجه را ادعا می‌کنند، آن هم امریست علیحده و این معنی در اطراف و جوانب بر همگیان^۱ معلوم گشته است. مادام که زنده هستیم، شمس‌الدینلو را از دست نخواهم گذاشت» (AKAK, 1866: 611/1 (doc.824)). جالب است که ژنرال کنورینگ در نامه‌ای (۱۲۱۷ق/۱۸۰۲م) به جواد خان، به تعلق شمس‌الدینلو بر گنجه اذعان کرد و نوشت: «اگر چه من بر تعلق شمس‌الدینلو به ولایت گنجه از ادوار سابق و قدیم باور دارم. اما از زمان حکمرانی گئورگی، شمس‌الدینلو هم تابع گرجستان بوده و با رفتن گرجستان تحت حکمرانی اعلی حضرت امپراتور، بایستی مرزهای گرجستان را تا آخرین حکمران گرجی حفظ نماییم» (AKAK, 1866: 609-610/1 (doc.822)).

۱. منظور "همگان" است.

جواد خان عامل اختلاف روابط دو ولایت همجوار را وجود افراد مغرض در دربار ژنرال کنورینگ می‌دانست ((AKAK, 1866: 607-608/1 (doc.817)) و در این باره می‌گوید: «هر کس در پیش شما سخنی بگوید مگر اعتبار دارید و از آمدن شما خوشحال بودیم که موافق اسم و رسم و قانون عدالت پادشاه جم بارگاه کاری نموده، سایر تفرقه‌های ما را هم به من خواهید داد. نه اینکه به گفته ارباب غرض باور کرده، با ما چنین رفتار نمایید و چند نفری که از رعیت و ایلات ما از ما فراری بوده، به قول و گفته آنها باور کنید و حال آنکه نظر به خدمت‌های خودم که پادشاه عدالت‌دستگاه را نموده‌ایم، امیدوار بودیم که بعد از ورود مقدم شریف شما شیوه عدالت شاهی را جاری خواهید کرد، نه اینکه با وجود این همه امیدواری‌ها عکس مطلب و مدعای ما به ظهور آید» ((AKAK, 1866: 610/1 (doc.824)).

روس‌ها در دفاع از اقدام نظامی‌شان در محال شمس‌الدینلو، جواد خان را به تأخیر شروع مذاکره متهم کردند ((AKAK, 1866: 607-608/1 (doc.817)). اما خان گنجه به این ادعای روس‌ها با بیان اینکه «در گرجستان کسی نبود که با آن گفتگو نموده باشیم. درین هنگام که تشریف آوردن ایشان را شنیدیم، به مجرد استماع ورود مقدم شریف ایشان بجهت ادای مراسم تعارف خوش‌آمدی نویسنده خود را روانه خدمت نمودیم و از عقب آن در تدارک این بودیم که از کسان معتبر خود را با تکلفات و سوقات روانه خدمت نموده باشیم که کاغذ ایشان رسید از مضمونش مطلع گشته و ادای جواب آن پرداختیم و عالی‌شان گرگین بک را برای ابلاغ جواب و ایصال مدعای خود روانه نمودیم و درین حال که مراجعت کرد معلوم گشت که عکس تمامی جواب‌های اینجانب را حالی ایشان نموده‌اند ((AKAK, 1866: 607-608/1 (doc.817)).

به رغم تدابیر روس‌ها، اکثر اهالی شمس‌الدینلو با کمک محمدحسین بیگ به گنجه کوچ نمودند. در این برهه، بر سر ریاست ایل شمس‌الدینلو بین محمدحسین بیگ و نصیب بیگ رقابتی جریان داشت و هر کدام آنان در صدد بودند با اتکاء به نیروی برتر پیرامونی، منصب مزبور را احراز نمایند. محمدحسین بیگ با ملاحظه حمایت حکام گرجستان از نصیب بیگ به خان گنجه رو آورد. جواد خان نیز از این اختلاف درون ایلی شمس‌الدینلو به نحو مطلوب استفاده کرد و با حمایت از مواضع محمدحسین بیگ توانست با کمک او سران محلی شمس‌الدینلو را به رغم مخالفت نصیب بیگ به گنجه کوچ دهد ((Babazade, 2012: 98)).

ایل آیروملو از اتباع ولایت گنجه بودند و روس‌ها پس از الحاق گرجستان به قلمرو خودشان، این ایل را از رعایا و اتباع گرجستان می‌دانستند. این مسئله باعث اختلاف حاکم

گنجه با روس‌ها گردید و جواد خان برای اعمال حاکمیت خود بر ایمل آیروملو، آنان را به گنجه آورد. در واکنش به این اقدام خان گنجه، ژنرال کنورینگ غارت ایمل آیروملو توسط فرزند جواد خان را محکوم کرد و خواستار بازگرداندن آنان شد. اما خان گنجه ادعای ژنرال روسی مبنی بر تعلق ایمل آیروملو به گرجستان را رد کرد و چنین گفت که: «اولاً اینکه طایفه آیروم از ابا و عنجد رعایای ما بوده، از ایلات ماست و هیچوقت گرجستان را ندیده و در آنجا نبوده است. وقتی که تقصیر نمایند، تنبیه و بازخواست خواهیم کرد. درین خصوص گفتگو کردن ایشان چه صورت و نسبت دارد و در ثانی نوشته بودید که آیروم از سرحد گرجستانست [...] آیروم از ایلات گنجه است» (AKAK, 1866: 610/1 (doc.824)). جواد خان با بیان اینکه گرجستان و گنجه با همدیگر همسایه هستند و سرحداتی آن دو معلوم است، پناهندگی و فرار عده‌ای از رعایا و اتباع همدیگر به ولایت یکدیگر را امری عادی تلقی کرد و افزود: «بعد از چند روزی مراجعت کرده در محل و مکان خود قرار خواهند گرفت و دوباره به صاحب خود خدمت می‌نمایند» (AKAK, 1866: 610/1 (doc.824)). او مجدداً به نقش ارباب غرض در این تنش‌ها تأکید کرد و افزود: «چه لیاقت دارد که فراریان گنجه را داخل گرجستان ساخته به سخن دیگران، ادعای خلاف قانون عدالت پادشاهی را نموده باشند. اگر درین خصوص سخن گرگین خان را حجت نموده‌اید، اولاً به عقل رجوع و حواله نمایید که آیا می‌تواند بود که دیگری ولایت دیگری را ندهد و اگر چنین امر صحیح و موافق قواعد عدالت می‌نمود، البته در هر جا می‌کردند» (AKAK, 1866: 611/1 (doc.824)). ضمناً جواد خان اقدام ژنرال روسی در بازنگرداندن رعایا و اتباع گنجه از خاک گرجستان را زیر سؤال برد و تأکید کرد اگر این اقدام را به حکم تزار روسیه انجام می‌دهید، این فرمان را «بر ما نیز ظاهر و آشکار سازید که بر آن مطلع شده باشیم. والا از رسم عدالت پادشاهی دور است که چنین حکم‌های در تحت اختیار و دیوان به ظهور رسیده شود» (AKAK, 1866: 611/1 (doc.824)).

جواد خان نحوه برخورد ژنرال کنورینگ و وعده‌های سابق روس‌ها مبنی بر اینکه هر کس به پادشاه روس خدمت نماید، مورد الطاف پادشاهی قرار خواهد گرفت را زیر سؤال برد و رفتار و گفتار او را خلاف وعده پادشاه روس و سردار زبوف دانست که پیش‌تر به او و خوانین آذربایجان در خصوص تضمین حکمرانی آنان در قبال اعلام وفاداری‌شان به روس‌ها داده بودند (AKAK, 1866: 610/1 (doc.824)). او عتاب و بازخواست خویش توسط پادشاه ایران به خاطر اعلام وفاداری و خدماتش به تزار روس و سردار زبوف را یادآوری کرد و اظهار

داشت: «با وجود اینگونه خدمت‌ها که به پادشاه شما کرده‌ایم، با ما چنین سلوک و همسایگی می‌نمایید، چه لایق و مناسب رسم عدالت پادشاهی است» (AKAK, 1866: 610/1 (doc.824)). جواد خان، ژنرال روس را به شکایت از اعمال رفتارش به دربار روس تهدید کرد. همچنین تهدید کرد که با ارسال پیام به خوانین آذربایجان طرز رفتار بد و سوء سلوک در رسم همسایگی را برای آنان افشاء خواهد کرد که در آن صورت، دیگر سخنان او برای کسی اعتباری نخواهد داشت (AKAK, 1866: 610/1 (doc.824)).

پناهندگی الکساندر میرزای گرجی در گنجه و همکاری او با جواد خان علیه منافع روسیه، عامل دیگری در تیرگی روابط گنجه با روس‌ها بود. شاهزاده گرجی در مناقشه شمس‌الدینلو از مواضع جواد خان حمایت می‌کرد (AKAK, 1866: 287/1 (doc.330)). جواد خان نیز او را با کمک‌های مالی و نظامی جهت نیل به قدرت گرجستان و اخراج روس حمایت می‌کرد (AKAK, 1866: 613/1 (doc.827), 288/1 (doc.333); Butkov, 1869: 2/545). خان گنجه سعی داشت با استفاده از نفوذ الکساندر میرزا، نصیب بیگ حاکم شمس‌الدینلو را وادار به همکاری با خود نماید. در غیر این صورت، او را به نابودی و کوچ اجباری اهالی شمس‌الدینلو به گنجه تهدید نماید (AKAK, 1866: 329/1 (doc.287)). جواد خان از این مهره گرجی به قصد اهرم فشار به حاکم گرجی برای اخذ امتیاز سیاسی استفاده می‌کرد. اما با مشاهده براندازی حکومت گرجیان و استقرار حکومت روس در گرجستان، در این سیاست خود تجدیدنظر کرد؛ زیرا با این تحول جدید گرجستان، این مهره گرجی به تدریج اهمیت خود را از دست داد و خود به عامل تنش در ارتباط با روس‌ها تبدیل شد. جواد خان که مایل به تیرگی روابط با روس‌ها نبود، در گزارشی به فرماندار روسی، حضور الکساندر میرزا را بالقوه منشاء شورش در گرجستان دانست و از آمادگی خود برای حل این مسئله با روس‌ها خبر داد. خان گنجه به تصور اینکه او نیز همچون دیگر برادرانش خواهان امتیازهای مالی از روس‌هاست، اظهار داشت: «بهتر است که همانطوری که برای برادران او ملک و مواجبی تعیین شده است، برای او نیز چنین مزایای مشابهی در نظر گرفته شود» (AKAK, 1866: 1/607 (doc.816)).

تقابل نظامی جواد خان با ژنرال سیسیانوف و سقوط گنجه و آغاز جنگ‌های ایران و روس
تزار روس که از سیاست‌های ژنرال کنورینگ در ایجاد نظام اداری روسی در گرجستان ناراضی بود، ترجیح داد که ژنرال سیسیانوف را به عنوان فرماندار جدید با اختیارات فوق‌العاده مأمور تحقق برنامه‌های استعماری روسیه در قفقاز نماید. تأمین امنیت مرزهای

گرجستان، حذف حکومت‌های محلی از سر راه برنامه گسترش مرزهای امپراتوری و تحقق شعار اتصال دریا به دریا با هدف ایجاد کریدور امن بین گرجستان و دریای خزر، مهمترین مأموریت سیسیانوف بود (Butkov, 1869:503-504/1). هدف راهبردی روس‌ها در قفقاز، تبدیل دریا‌های سیاه و خزر به دریای روسی بود (Umudoglu, 2004: 20)، چنانچه این طرح به صراحت در حکم تزار الکساندر اول^۱ (۱۲۱۷ق. / ۱۸۰۲م.) به ژنرال سیسیانوف که بایستی «در دریای خزر فقط پرچم روسیه به اهتزاز درآید» آمده بود (AKAK, 1868: 789/2 doc.1622)). حسب این طرح، گنجه به حکم همجواری در نوک سیاست تهاجمی روس‌ها قرار داشت و از نظر آنان محکوم به اشغال بود. از این رو، ژنرال سیسیانوف بر خلاف ژنرال کنورینگ رفتار ملایم در برخورد با جواد خان را کنار گذاشت و به سیاست مشت آهنین روی آورد. او ترس و طمع را منشاء همه چیز عنوان کرد که در بین حکام قفقاز مرسوم است و سیاست این مردم را تنها ابزار زور دانست (Baddeley, 1908: 65). او نسبت به مسلمانان رفتاری تحقیرآمیز داشت و در برخورد با حکام مسلمان منطقه از حربه ارباب و انذار استفاده می‌کرد (Bournoutian, 2020: 40).

گنجه بر حسب همجواری با گرجستان یک تهدید بالقوه مستقیم تفلیس، مقرر حکمرانی روس‌ها تلقی می‌شد؛ زیرا آقامحمد خان قبلاً از این مسیر تفلیس را تصرف کرده بود. تزار روس با ملاحظه این تهدید به سیسیانوف دستور داد با تضمین وفاداری جواد خان، پادگان روسی را در قلعه گنجه مستقر سازد ((doc.840) AKAK, 1866: 618-619/1). سیسیانوف با این هدف، با حاکم گنجه ارتباط برقرار کرد و تصمیم گرفت ادعای گرجستان بر گنجه را تجدید کند. لهذا در اولین برخورد با جواد خان همچون دست‌نشانده خود رفتار کرد و از او خواست گزارش مختصری از کارهای خود ارائه کند و برای استمرار دوستی و اثبات صداقتش، فرزندش را به نشانه گرو به تفلیس بفرستد (AKAK, 1868: 2/588 doc.1171)). او نه تنها ادعای خان گنجه بر شمس‌الدینلو را رد کرد؛ بلکه گنجه را هم از دوره حکمرانی ملکه تامارا بخشی از خاک گرجستان دانست که در اثر ضعف و ناتوانی حکام گرجستان از آن جدا شده است (Baddeley, 1908: 67; AKAK, 1868: 288-589/2 doc.). (1172 & 1173). جالب است که روس‌ها بعدها در واکنش به اعتراض دولت فرانسه مبنی بر عدم تعرض به سرحدات ممالک ایران، مدعی شدند که ممالک گنجه و گرجستان را از اولاد آراکلی خان و جواد خان خریده‌اند (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۱۶). اما عباس میرزا در پاسخ به این

^۱. Alexander I of Russia

ادعای روس‌ها، در نامه‌ای به ناپلئون (۱۲۱۹ق./ ۱۸۰۴م.) معامله روس‌ها با گرجی‌ها را غیرقانونی اعلام کرد و افزود، «حتی در صورت انجام این معامله، هر صاحب خردی می‌داند که خرید و فروش ملک با مالک است، نه با زارع و اختیار گله با صاحب است، نه با شبان و صرف نظر از این موارد، هر چیزی در ازای بهائی به فروش می‌رسد و بر همگان روشن است که بهایی که در این معامله ادعایی به فرزندان آراکلی خان و جواد خان رسید، قتل جواد خان بود» (نفیسی، ۱۳۸۳: ۲۱۶).

سیسیانوف ترس جواد خان از شاه ایران در عدم ارسال گروگان را بی‌اساس دانست و تبعیت و باج‌گزاری او به روسیه در جریان لشکرکشی زبوف^۱ و استقرار قوای روسی در قلعه گنجه را به او خاطرنشان ساخت و خواستار ارسال فوری گروگان و مالیات معوقه سال‌های پیشین گشت ((AKAK, 1868: 588/2 (doc.1172)). ضمناً جواد خان را به جرم همکاری با آقامحمد خان در غارت تفلیس، پناه دادن به الکساندر میرزا، ناامنی راه‌های تجاری و غارت اموال کاروان‌های تجاری متهم کرد ((AKAK, 1868: 586/2 (doc.1166)). باکیخانوف نیز با رویکردی جانبدارانه به انتقاد از رفتار سیاسی جواد خان پرداخته و می‌نویسد: «خوانین گنجه وقت آمدن غراف زبوف مستدعی حمایت شده بودند و مجدداً نیز اکثر ایشان به وساطت ایلچیان دعوی تابعیت می‌نمودند. امپراطور الکساندر انجام این مهمام عظیمه را به جنرال انشف کنیاز سیسیانوف گرجی‌الاصل روسی‌المسکن وا گذاشت و در سال دیگر از آنکه جواد خان اعدای^۲ گرجستان بود به اطاعت ظاهری اول به روس، بعد از آن به ایران، تجار تفلیس را غارت می‌نمود» (۱۸۴-۱۸۵: ۱۹۷۰). بدین‌گونه سیسیانوف نتوانست مانند سرداران دیگر، رفتار جواد خان را تحمل نماید و تنبیه او را لازم دانست (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۲: ۱۲۰).

اما جواد خان ادعای سیسیانوف مبنی بر اینکه در زمان ملکه تامارا، گنجه تابع گرجستان بوده را رد کرد و در مقابل، مدعی حکمرانی اجدادش عباسقلی خان بر گرجستان شد و آثار دکان، مسجد، خلعت و تعلیقه او در بین اهالی گرجستان را مصداق آورد (AKAK, 1868: 589/2 (doc.1173)). همچنین در اثبات ادعای خود به سند فرمان تزار روس استناد کرد و افزود: «معلوم شما باشد که الحال رقم پادشاه شما در دست ما هست، ببینید که در آن رقم ما را بیگلربیگی گنجه نوشته بود یا تابع گرجستان؟ از این معنی معلوم است که سخن شما خلاف قول شما است» ((AKAK, 1868: 589/2 (doc.1173)). ضمناً با این اظهار که «از ایام

^۱. Valerian Alexandrovich Zubov

^۲. دشمن (لغتنامه دهخدا).

پدر آراکلی خان و پدر ما سرحد گنجه و گرجستان معلوم بوده که از کجا تا به کجا است و ما این سخن‌ها را به زبان نمی‌آوریم و هرگاه بگویم هم که پدران ما در گرجستان والی بوده است، کسی قبول نمی‌نماید و به این سخن گرجستان را کسی به ما نمی‌دهد»، پاسخ درخوری به ادعای بی‌اساس ژنرال روسی داد (AKAK, 1868: 589/2 (doc.1173)). مضافاً اعلام تبعیت خود از پادشاه روسیه در جریان پیشروی زبوف (۱۲۱۱ق./۱۷۹۶م.) را موقتی و علت آن را هم عدم دسترسی به پادشاه ایران و حضور او در خراسان دانست و افزود: «بجهت آنکه پادشاه روسیه هم پادشاه عظیم‌الشأن بود، اطاعت او را قبول کردیم و الحال پادشاه ایران الحمدالله و المنه در نزدیک و حالا هم غلام سردارش به اینجا آمده است و قوشون هم آمده و باز می‌آید» (AKAK, 1868: 589/2 (doc.1173)). جواد خان اتهام غارت و توقیف اموال تجار اتباع گرجی را رد کرد و البته چنین استدلال آورد که: «روز اول که شما وارد گرجستان شدید، بر شما نوشتیم و آدم فرستاده، معلوم کردیم که نصیب که رعیت ما است و از ما روگردان شده، اموال تجار ما را گرفته است و خیال کردیم که شما نوکر پادشاه هستید. البته با دیوان حق کرده، مال آدم ما را گرفته می‌دهید و نصیب و سایر شمس‌الدینلوه‌ها را که از ما روگردان شده‌اند، گرفته به ما خواهید داد. دیدیم که هیچکدام را به عمل نیاوردید و ما هم آنچه که گرفته‌ایم از دیگران نپرسید و ببینید که از رعیت گنجه که شمکوری باشد، گرفته‌ایم یا از اهل گرجستان گرفته‌ایم» (AKAK, 1868: 589/2 (doc.1173)). در انتهای نامه نیز در برابر تهدیدهای لفاظی ژنرال سیسیانوف در قامت یک قزلباش رشید با وصف رشادت و دلاوری قزلباشان در میدان‌های جنگ، آمادگی خود را برای رویارویی با روس‌ها چنین پاسخ داد: «هرگاه بنای دعوا دارید، ما هم آماده جنگ هستیم» (AKAK, 1868: 589/2 (doc.1173)).

جواد خان با اطلاع از تصمیم سیسیانوف بر اشغال گنجه، با اعزام پیکی شاه را در جریان امر گذاشت و شروع به استحکام قلعه گنجه نمود (دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۸۱؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۶۴/۱). شاه ایران نیز با ارسال چاپاری، جواد خان را از ورود قریب‌الوقوع لشکر ایران آگاه ساخت و فرامینی هم برای کمک فوری به حکام آذربایجان صادر کرد (دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۸۱؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۵۷/۱). چنانچه در فرمانی (۱۲۱۸ق./۱۸۰۳م.) به محمدحسین بیگ و نصیب بیگ از سران ایل شمس‌الدینلو دستور داد که با تمام قوا به کمک جواد خان پیوسته و در نابودی روس‌ها اهتمام ورزند (چولوخادزه، ۱۳۸۱: ۸۶/۱-۸۵) جواد خان همچنین به اختلافات خود با حاکم قراباغ خاتمه داد و نظر به نگرانی

ابراهیم خان از مراودات پنهانی روسیه با ملیک‌های ارمنی قراباغ، انتظار کمک نظامی از او داشت (Bournoutian, 2020: 50). سیسیانوف هم با ارسال نامه‌هایی به ارامنه گنجه، خواستار حمایت آنان از مواضع روسیه شد (AKAK, 1868: 590/2 (doc.1174)). ارامنه نیز در جریان محاصره قلعه گنجه، نقش ستون پنجم را برای روس‌ها ایفاء کردند. در حین محاصره قلعه بین سیسیانوف و جواد خان، پنج بار نامه رد و بدل شد که مضمون مکاتبات ژنرال روسی مملو از تهدید و اخطار مبنی بر تسلیم قلعه گنجه بود. در مقابل، جواد خان نیز به منظور رسیدن قوای امدادی شاه ایران، نامه‌های او را با تأخیر جواب می‌داد (Bournoutian, 2017: 50). سیسیانوف در پیام آخرش، پیشنهاد پذیرش تبعیت روسیه و پرداخت مالیات سالیانه را در ازای حفظ املاک و حکمرانی گنجه به جواد خان داد (زیاد خان اوف، ۱۳۸۱: ۲۱). لیکن جواد خان نظر به حمایت بزرگان شهر و باور به تسخیرناپذیری قلعه گنجه به قوه قهریه (قراباغی، ۱۳۹۰: ۲۰۱)، تمام پیشنهادات ژنرال روسی را رد کرد و همچون یک قزلباش دلیر با اعلام اینکه «گنجه را فقط با عبور از روی جنازه من می‌توانی بگیری» (AKAK, 1868: 590-591/2 (doc.1178))، تصمیم به مقاومت گرفت. بدین‌گونه در اثنای جنگ به سبب خیانت ارامنه و نصیب بیگ شمس‌الدین‌لو در سال ۱۲۱۸ق./۱۸۰۴م. قلعه گنجه سقوط کرد و جواد خان هم کشته شد (دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۸۲؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۶۴/۱؛ باکیخانوف، ۱۹۷۰: ۱۸۶-۱۸۵). این درحالی است که نصیب بیگ، نظر به حمایت جواد خان از محمدحسین بیگ، رقیب ایلی او برای حفظ منافع فردی خود به روس‌ها گرایش یافته بود.

نتیجه‌گیری

خاندان زیاد اوغلی قاجار از خاندان‌های بانفوذ منطقه قفقاز بودند که به دنبال تغییر ساختار نظام اداری و دیوانی قفقاز توسط حکومت صفویه در قالب نظام بیگلربیگی در قراباغ به وجود آمدند. در زمان حکمرانی جواد خان از قلمرو وسیع این خاندان در دوره صفویه، فقط گنجه باقی مانده بود. در واقع مرزهای قلمرو گنجه در واپسین حیات سیاسی خاندان زیاد اوغلی بسته به اقتدار حاکم و کیفیت روابط آنان با قدرت‌های پیرامونی در حالت نوسان قرار داشت. این خاندان از ستیز درونی و مداخله قدرت‌های پیرامونی در امور گنجه رنج می‌برد و بقای سیاسی آنان و امنیت گنجه همواره از سوی حکام گرجی و روس‌ها مورد تهدید قرار داشت. ایده احیای قدرت باستانی گرجستان و تأسیس یک پادشاهی بزرگ با حمایت روس‌ها،

چالش عمده جواد خان در ارتباط با حکام گرجستان و روس‌ها بود و در این ایده، گنجه جزوی از قلمرو پادشاهی گرجستان بود. جواد خان با عنایت به ضعف توان نظامی و خلاء یک قدرت مسلط در ایران برای مقابله با این ایده گرجی‌ها متناسب با تحولات سیاسی قفقاز، رویکردهای مختلفی از قبیل توازن قوا، نیروی سوم و دنباله‌روی از قدرت برتر را با هدف حفظ امنیت گنجه و اعاده نواحی شمس‌الدینلو اتخاذ کرد. وی در اوان حکمرانی خود نظر به عدم ثبات اقتدارش و مداخله گرجی‌ها، با سیاست دنباله‌روی و همراهی با حکام مقتدر محلی قبه و شکی به طور موقت به این هدف نائل گشت. همچنین حمایت خوانین مسلمان محلی و دولت عثمانی نیز مانع توسعه‌طلبی گرجیان بود. در اثنای این رقابت خان گنجه با حکام گرجستان، در مقیاس بزرگ، رقابتی بین حکومت ایران و روس با اهداف متفاوتی نیز جریان داشت. احیای مرزهای تاریخی دوره صفویه در قفقاز، مقصد اصلی حکومت قاجار بود و در مقابل، تسلط بر حوزه دو دریای خزر و دریای سیاه و تثبیت مرزهای امپراتوری در قفقاز هدف سیاست حکومت روسیه تزاری بود. جواد خان در قبال لشکرکشی متناوب این دو کشور قدرتمند بین سال‌های ۱۲۱۰-۱۲۰۹ق/ ۱۷۹۵-۱۷۹۶م. در منطقه، برای حفظ قدرت خود رفتاری دوگانه اتخاذ کرد. نخست با ملاحظه گرایش گرجی‌ها به روسیه، به علت قرابت ایلی و ایجاد توازن قدرت رو به حکومت قاجار آورد و در لشکرکشی آقامحمد خان علیه تفلیس همکاری کرد که دستاورد سیاسی آن اعاده مجدد شمس‌الدینلو بود. اما واکنش او به حضور روس‌ها در منطقه (۱۲۱۰ق/ ۱۷۹۶م.) در غیبت حامی‌اش در آنجا، برای حفظ موجودیت سیاسی گنجه به تأسی از الگوی تعامل، تن به اطاعت از روس‌ها داد. این روند تعامل به علت مداخله روس‌ها در امور گنجه دچار دگرگونی شد و گنجه که در راه طرح استعماری اتصال دریا به دریا قرار داشت، مانع این طرح بود. از این‌رو، روس‌ها نه تنها مدعی شمس‌الدینلو شدند؛ بلکه گنجه را هم جزوی از خاک سابق گرجستان حساب کردند. واکنش او به این ادعای روسیه، اتخاذ سیاست تقابلی با پشتوانه حکومت ایران بود که به اشغال گنجه و نابودی حکمرانی خاندان زیاد اوغلی منتهی شد.

منابع و مأخذ

فارسی:

اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ۱۳۷۲، گردآورنده: محمدحسین کاووسی عراقی، تهران: وزارت امور خارجه.

- باکیخانوف، عباسقلی آقا، ۱۹۷۰، *گلستان ارم*، به سعی و اهتمام: دکتر حمید نطقی و همکاران، باکو: نشر علم.
- ترکمان، اسکندر بیگ، ۱۳۷۷، *عالم آرای عباسی*، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- جاوید، جواد، سجاد حسینی و جعفر آقازاده، «نقش رقابت خاندان‌های زیاد اوغلی و باگراتونی در آغاز جنگ-های ایران و روس»، مطالعات تاریخ انتظامی، ۱۴۰۳، سال ۱۱، شماره ۴۰، صص. ۵۸-۳۳.
- جعفرنیا، فاطمه و محمد عزیزنژاد، «مناسبات ابراهیم خلیل خان جوانشیر قراباغی با حکومت قاجاریه»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، ۱۴۰۰، سال ۹، شماره ۲، پیاپی ۱۸، صص. ۱۲۶-۱۰۷.
- (۱۱۹۸-۱۲۰۳ق. / ۱۷۸۴-۱۷۸۹م.)»، پژوهشنامه تاریخ اسلام، ۱۴۰۰، سال ۱۱، شماره ۴۴، صص. ۱۲۴-۱۰۱.
- جوانشیر قراباغی، میرزا جمال، ۱۳۸۲، *تاریخ قراباغ*، به تصحیح: حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه.
- جودت پاشا، احمد، ۱۳۰۳ق.، *تاریخ جودت*، استانبول: مطبعه عثمانیه.
- چولوخادزه، الکساندر، ۱۳۸۱، *فهرست اسناد آرشیوهای گرجستان پیرامون تاریخ ایران*، تهران: وزارت امور خارجه.
- الحسینی، صدرالدین ابوالحسن، ۱۳۸۰، *زبدۀ التواریخ*، تصحیح متن عربی: محمد نورالدین، ترجمه: رمضانعلی روح‌الهی، تهران: ایل شاهسون بغدادی.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله، ۱۳۸۰، *تاریخ ذوالقرنین*، به تصحیح: ناصر افشارفر، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- خوزانی اصفهانی، فضل‌ی، ۱۳۹۸، *افضل التواریخ*، به کوشش: احسان اشراقی و قدرت‌الله پیشنمازاده، تهران: میراث مکتوب.
- دنبلی، عبدالرزاق بیگ، ۱۳۸۳، *مآثرسلطانیه*، به تصحیح: غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: روزنامه ایران.
- رافی، هاگوپ ملیک هاگویان، ۱۳۸۵، *ملوک خمسه*، ترجمه: آرا دراستپانیان، تهران: شیرازه.
- روملو، حسن بیگ، ۱۳۵۷، *احسن التواریخ*، به تصحیح: عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.
- زیاد خان اوف، عادل خان، ۱۳۸۱، *طیران قلم*، تهران: وزارت امور خارجه.
- ساروی، محمد فتح‌الله، ۱۳۷۱، *تاریخ محمدی*، به اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر.
- صدقی، ناصر و محمد عزیزنژاد، «تحولات داخلی گرجستان و حمله‌ی گرجیان به آذربایجان در عصر دوم سلجوقی (۵۱۵-۶۲۲ق.)»، تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۲، سال ۲۳، دوره جدید، شماره ۲۰، پیاپی ۱۱۰، صص. ۱۰۷-۸۷.
- طالع، هوشنگ، ۱۳۸۷، *تاریخ تجزیه‌ی ایران (دفتر چهارم تجزیه‌ی قفقاز)*، لنگرود: نشر سمرقند.
- ۱۳۹۵، *جواد خان گنجه‌ای*، لنگرود: نشر سمرقند.
- عبداللطیف افندی، قاضی، ۱۹۲۶، *شکی خانلرنیک اختصار اوزره تاریخی*، باکو: آذربایجانی تدقیق و تتبع جمعیتک نشریاتی.
- عزیزنژاد، محمد و علیرضا کریمی، «روابط اتابکان آذربایجان با گرجی‌ها در دوره حکمرانی اتابک ابوبکر ایلدگری (۶۰۷-۵۸۷ق.)»، ۱۲۱۰-۱۱۹۱م.)»، تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۴، سال ۱۶، شماره ۶۳، صص. ۱۳۲-۱۰۷.

عزیزنژاد، محمد و فاطمه جعفرنیا، «جایگاه احمد خان دنبلی خوبی در سیاست اتحاد اسلام حکومت عثمانی در قفقاز»، تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، ۱۴۰۲، سال ۳۳، دوره جدید، شماره ۵۷، پیاپی ۱۴۷، صص. ۱۶۲-۱۳۵.

علمی، بهنام، «نقش خاندان زیاد اوغلی در تأسیس و استقرار خان نشین گنجه (۹۵۰-۱۲۱۸ق.)»، تاریخنامه خوارزمی، ۱۳۹۴، سال ۲، صص. ۷۲-۵۳.

قرباغی، میرزا یوسف، ۱۳۹۰، *تاریخ صافی*، به کوشش: حسین احمدی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

مرادی مراغه‌ای، علی، ۱۴۰۰، *سال‌های زخمی*، تهران: سفیر اردهال.

نصیری، محمد زین‌العابدین، ۱۳۷۳، *دستور شهریاران*، به کوشش: محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

نفیسی، سعید، ۱۳۸۳، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، تهران: نشر اهورا.

وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر، ۱۳۲۹، *عباسنامه*، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی.

هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۸۰، *روضه‌الصفای ناصری*، به تصحیح: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

همایش ملی جواد خان گنجه‌ای مرزدار ایرانی قفقاز، ۱۳۸۶، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

لاتین:

Akopyan, Alexander, "Ganja Coins of Georgian Types, AH 1200–1205", *Journal of the Oriental Numismatic Society*, 2008, No.197, pp. 47-52

(AKAk) *Akty Sabrannye Kavkazskoiu Arkheograficheskoiu Kommissieiu* (1866-1904), 12. vols, Tbilisi.

Babazade, Elgün, 2012, *Gəncə Xanlığının Tarixindən*, Baki: Şərq-qərb.

Baddeley, Johan, 1908, *The Russian Conquest of the Caucasus*, London: Longmans.

Bournoutian, George, "Prelude to War: The Russian Siege and Storming of the Fortress of Ganjeh 1803–4", *Iranian Studies*, 2017, Volume 50, Issue 1, pp.107-124.

Bournoutian, George, 2020, *From the Kur to the Aras (A Military History of Russia's Move into the South Caucasus and the First Russo-Iranian War, 1801–1813)*, Leiden Boston: Brill.

Butkov.P.G, 1869, *Materialy Dlia Novoi Istorii Kavkaza(1722-1803)*, Tom.II, Sankt Petersburg.

Dubrovin. N, 1886, *Istoria Voyni i Vladichestva Russkix na Kavkaze*, Tom III, Sankt Petersburg.

Gvosdev, Nikolas, 2000, *Imperial Policies and Perspectives Towards Georgia 1760–1819*, Macmillan Press LTD, London.

Memmedov, Hüsamettin, "Beylerbeylikten Hanlığa: Gence Karabağ", *Turkler*, 2002, Cilt 7, pp. 57-63.

Mirzə Adigözəl bəy, 2006, *Qarabağnamə*, Tərtib Eden Akif Fərzəliyev, Baki: Şərq-qərb. *Osmanlı Belgelerinde Karabağ*, 2009, Başbakanlık Devlet Arşivleri Genel Müdürlüğü, İstanbul.

Osmanlı Devleti ilə Azərbaycan Türk Hanlıkları Arasındaki Münasibətlərə Dair Arşiv Belgeleri (1578-1914), 1992, Cilt.I, Ankara.

مواضع سیاسی و نظامی جواد خان زیاد اوغلی قاجار حاکم گنجه در مقابل گرجیان ... □ ۱۲۷

Tolmachev, E.p, "Russia's Annexation of the Caucasus", Russian Social Science Review, 2014, Vol.44, No.2. pp.16-60.

Umudoğlu, Vidadi, 2004, *Şimali Azərbaycanın Car Rusiyası Tərəfindən İşğalı və Müstəmləklik Aleyhinə Mübarizə (1801-1828)*, Bakı: Elm.

теперь же я о томъ къ нему пишу и письмо сіе, прилагая при семь, рекомендую в. пр. поспѣшить отравленіемъ его къ нему; буде же далѣе еще не уймется продолжать поданные его на Шамшадилъ набѣги, то на удержаніе ихъ отъ того и на наказаніе примите в. пр. нужныя со стороны вашей мѣры и мнѣ о томъ отпортуруйте.

816. Письмо Джевадъ-хана къ д. с. с. Коваленскому.

Получилъ я дружеское в. пр. письмо съ левремъ Степаномъ, въ коемъ объявляете, что мальчикъ одинъ изъ подданныхъ Всемилостивѣйшему Государю, находившійся у васъ для ученія грамотъ, бѣжалъ къ намъ въ Ганджу—и, признавая вы меня преданнымъ Государю, требуете его. Правда, мальчикъ тотъ пришелъ къ намъ и мы его имѣемъ у себя, но если заодно вы меня признаете преданнымъ Государю, то почему удерживаете вы у себя людей моихъ и эти (народъ кочевой) и не отдаете ихъ мнѣ; а если не преданъ Государю, то сіе ваше объясненіе и требованіе какой имѣютъ смыслъ! Кромѣ мальчика сего приходять къ намъ ежедневно по два и по три и изъ солдатъ находящихся у васъ, а отсюда уходить въ разныя мѣста. Если вы по слову вашему признаете меня преданнымъ Всемилостивѣйшему Государю, то прошу васъ принять и дружбу по соседственности нашей показать и на дѣлѣ; когда я со стороны вашей оное усмотрю, тогда и мною будетъ соблюдено все приличное доброму сосѣду, тогда и мальчикъ мною къ вамъ будетъ представленъ, да солдатъ, кои будутъ сюда приходять, не пропуская нигуда, буду къ вамъ доставлять. Сверхъ сего за должное я себѣ поставлю увѣдомить васъ, что царевичъ Александръ прибылъ сюда, и для извѣщенія

817. Тоже, къ ген.-л. Кноррингу.

دریومت عالیشان کریں دک فرساده ایجاب وارد کشته براسله و معارسات آنعالیجا را رسانیده ار مضمون مرسله ایشان و تعرییر مشارالیه چنان معلوم شد که عکس مطلب و مآقا و مضمون کاغد ایجاب را درایسان حالی و تعرییر نموده اند زیرا که نوسه بودید که ایجاب نوسه ناسد که سمن الدنلورا آقا محمد خان بر ما داده است و حال اینکه این سخن را من نوسه بودم بجهت اینکه کسی سمن الدنلورا بر ما نداده بود که از ما نس گرفته و نار ندخد بلکه از محمد و مستند سال میباشد که در نوبت اختیار ما بوده و ما خدمت مینماید ولی کاهی آغلی اماند است که باز از طایفه مروری ار ما رنجیده نکرخسالت حسیده نار ما خواهر خود ابد و ما حاکم کرخسالت نظره همسایگی ولایین دلجویی کرده فرساده است در ضرورت احدی غیر از ما درایسان صاحبی نمود، این بهانهت در اولاً کسای هست که هر چه حالی میباشد از راه عرض است که ننگه بر هم زدگی در مانین ولایین بوده ناسد و دیگر فریوده بودند که در کفکو نموده ایم که تشریف اوردن انسان را سیدیم بخترت اسماع رود معنی سریف انسان بجهت ادای مرسم تعارف خوب آمدنی بوستند خود را روانه خدمت نمودیم و از عیب آن در تذکر این بودیم که اگر انسان معسر خود را تا کلمات و سوقات روانه خدمت نموده ناسیم که کاغد انسان را بد، از مضمون مطلع کسه نادلی خواب ان بردا حیم و عالیسان کریں دک را برای ابلاغ خواب و ایصال مآقای خود روانه نمودیم و درین حال که مراجعت کرد معلوم کسه که عکس تمامی خوابها

ایجاب را حالی انسان نمود. اشد و دیگر فریوده بودند هر کار که خواست ناسم ناخیمال خود خواهم کرد ایجاب این سخن را عین مطلب خود سدانست و تأیید ایشان انسان خوشحال و دلداد من بود بجهت اینکه آنچه لازمه دوسخی و همسایگی است در ناز انسان حاضر نموده ان انسان خوابها خواهد دند الحمد لله غیر از دوسخی بطوری ندارم و تا کسی هم صاحب دعوا نسیم اگر کسی را ناخیمال دعوا داسه ناسد ان امر در کراست خون عکس مضمون کاغا ایجاب را درایسان حالی نمودند تا ان محمد داد عالیسن مشارالیه را تا یکسر دلماج روانه خدمت ناخیمال کردیم که هر چه گفته و سفارش و مطلب ایجاب بود ناسیم بی کم و زیاد در انسان حالی و تقریر نمائند تا اینکه حاجت عرضان در میان نموده عکس مآقای ایجاب را بر ما رسان حالی بکند انشاء الله تعالی بعد از ورود آنها مآقای ایجاب در انسان کماکان حالی خواهد کسه معرفت است که دنیا ایوات مرسلات دوسخی علامت را باصصام خدمت لایعه اعظم دارید که در تقدیم ان لازمه دوسخی بطوری رسد تا بی اقام دولت مستدام باد بهر عدده جواد ز یاد اوطی

нибудъ изъ своихъ довѣренныхъ лицъ съ гостинцемъ. Вдругъ получено было ваше письмо и я съ отвѣтомъ на оное и для передачи моихъ желаній отправилъ къ вамъ Гюргинъ-бека. Нынѣ, какъ онъ возвратился, оказалось, что всѣ мои слова перетолкованы вамъ въ превратномъ видѣ. Еще вы изволили упомянуть, что все желаніе предпріятіе вы будете исполнять по собственной волѣ — это мнѣ очень желательно, и я вашему привѣду очень радъ и всякій долгъ, обусловливаемый дружбою и съдѣлствомъ въ отношеніи къ вамъ, будетъ съ моей стороны выполняемъ и отъ васъ встрѣчу добро. Я кромѣ дружбы, слава Богу, другой цѣли не имѣю и ни съ кѣмъ въ ссорѣ не нахожусь; если кто со мной ее и имѣетъ, то это другое дѣло. Такъ какъ содержаніе перваго моего письма передано вамъ превратно, то я счелъ нужнымъ вторично отправить къ вамъ упомянутаго (Гюргинъ-бека) съ однимъ переводчикомъ, дабы они всѣ мои слова и желанія передали вамъ безъ убавленій и добавленій и тѣмъ отнять у пристрастныхъ возможность перетолковывать мои желанія въ противную сторону. Богъ дастъ, по прибытіи ихъ всѣ мои желанія содѣлаются вамъ въ точности извѣст-

سند شماره ۸۱۷

نامه جواد خان زیاد اوغلی به ژنرال کنورینگ روس

AKAK, 1866: 607-608/1 (doc.817)

загаю однако, что съездъ вашъ покусился на таковое предпріимое дѣло безъ согласія нашего и прошу васъ не только удержатъ его отъ подобнаго злоумышленія на Грузію, но и доставитъ удовольствіе обитателямъ Шамшадльскаго. Иначе я поставлю себя въ положеніе, соответствующее наиревнѣннѣе вашимъ, и не только буду ограждать предѣлы Грузіи силою побѣдоноснаго оружія Россійско-Императорскаго, но выйдусь въ необходимости производить возмездіе, каковое только въ обубуданіи неприятелей Грузіи, а слѣдственно и Россійской Имперіи потребно, въ чему я довольно и силъ и способовъ и причинъ имѣю. Между тѣмъ не оставаю испроситъ всеподданнѣйше отъ Е. И. В. моего Г. Н. Всемогущаго повелѣнія вступить съ недоброжелателями Грузіи въ прямое дѣло.

Мнѣ известны притязанія в. в. в. в. в. Шамшадль; но я предварительно извѣщаю васъ о должности моей удерживать области Грузіи въ тѣхъ предѣлахъ, въ каковыхъ она въ послѣднихъ дняхъ царя Георгія обрѣталась, не распространяя ихъ въ пункты прѣжнихъ Грузіинскихъ границъ, что могло бы вѣсти васъ въ большія затрудненія.

823. Рапортъ Тифлискаго Мушкетерскаго полка поручика Высоченцова ген.-л. Кноррингу, отъ 10-го мая 1802 года, — изъ лагеря при с. Хасанѣ

... Узнавъ я отъ Шамшадльскаго старшины султана Насиба, что Ганджинскаго хана съиъ съ войскомъ своимъ сего мѣсяца 2-го числа отогналъ спота изъ деревни Айручь—ашидеи 130, рогатаго 258, равнеиъ человекъ одинъ; 8-го числа сего же мѣсяца валаъ въ пазыиъ изъ числа Шамшадльскихъ деревень жителей со всеиъ снотомъ и имуществомъ 500 семей, съ воини и стонть не въ дальнѣиъ разстояніи отъ здѣшняго мѣста въ горахъ; изъ оставшихся же деревень жители выступили на воченку въ горы. О чемъ донесъ и пр., ожидаю на сіе вашего предписанія.

824. Письмо Джикаль-хана къ ген.-л. Кноррингу

Триновъ Галисанъ кикендъ Вардъ ксидъ Бралаъ Лалимъ
 لاغزار اسمان را رسانيد خون فرستاد مزبور نوسه
 بودند که حسين قلی آمدن طایفه آيروسي را غارت نمود است
 طایفه مزبور از سرحد گرجستان خرا ناید که حسين نمود
 ناید ایلا اینکه طایفه آيروم از انا و محمد رطایبی ما بود از ایلات

مانند و مهمت گرجستانا نديد و فراخا بود. است
 وقتیکہ تعبير رساند نسيه دلاخواست خواهم کرد در خصوص
 گفتگو کردن ایسان چه صورت و نسبت دارد و در تالی نوسه
 بودند که آيروم از سرحد گرجستان کجانه کجا آيروم از ایلات
 گفته است هرکس در سن سما حسی نکويد مکر اصلا دارد
 وار امن سما حو حال بودم که موافق اسم و رسم و قانون
 عدالت يادسا. حم دلگراہ کاری نمود. سایر نعره های مارا هم
 نس خواهد داد نه انکه ناکه اولت عرض باور کرد. تا ما حین
 رومار شمايد و چند نعره که از ریشیت و ایلات ما از ما فراری
 بوده و عول و کعه آنها باور کنید و حال آنکه نظر سید مهنی
 حویم که ناسا عدالت بستکرا نمود. ایم استدول بودیم
 که نعدار درود مقدم سما سید: عدالت سانی را
 جاری خواهد کرد نه اینکه تا وجود ایهمه امید و دلها کس
 مطلب و مذاقی با ظهور آید و چند وقتی بیس آریس که
 عالیجناب رفیع خاکا. رسو سردار لنگر روسته که تایی
 سرزمین ما باور کند. اند بود رقم یادسا را صوابی از ریاضت
 بیفرستاد و ملا هم فرستاد. بود که هرکس یادسا را حدت
 سانیسه و لایق درگاه او نماید بود و آریس و طایبی ناسانی
 خواهد کست و ما هم بدون مضایقه حدسهایی سانیسه و نمایانی
 نمودیم گاغدی سمن ناسا اند که بری قبال خدمت توسعفت های
 یادسانی سو خواهد رسید شخصی درین افری رول
 گاغدی های سما هم رسید بود در آنها هم نوسه بودید که
 انشاء الله تعالی با سما ترکمال خوبی و نیکویی نویسی و
 همسانی خواهم کرد و شفقت و عنایت یادسا. بر شمل
 حال توسعفت و حال آریمل و کفعل سما حلالی وعد:
 یادسا و حلالی وعد: رسو که بیس آریس داد. بودند طاهر.
 کردد خصوصی مسون گاغدی های سما که فرستاد. بودند اگر
 تا ما حین رومار خواهد کرد عرصه درین دلت دربار
 عدالت ندار یادسانی خواهم نوست و هم نمایانی خواهم
 از ریاضان نویسانید. خواهم فرستاد و در همسانی تا ما حین
 رومارید و سولوک نمایند کدام کس دیگر نسیمی سما اعسل
 خواهد ناسب تا وجود ایکه از طرف یادسا. رقم طایبیان
 و نوازیس و امیدواری نرسب دریم و هم از برقیان
 ناسا گاغدی دریم خلاصه. سرحد گرجستان و سرحد کجه
 معلومست کجه و گرجستان همسانی نام دارد گاغدی
 می سود که حد نعره از ریاضی کجه به گرجستان فراری
 کرد. می اند گاغدی ناسد که از گرجستان کجه انا نعدار
 حد نعره ناسب نمود. هرکس فرجاس خود فرار
 کردد نصاب خود خدمت می نماند و حال بیخ نعره که
 فرار نموده اند و بعد از چند روزی نصاب کرد. در حال
 و مکالم خود قران خواهد گرفت چه لیاقت دارد که فراری

کنند را داخل کرخستان ساحه نسیم دیگران اذعی حالی
 مایون عدالت ناساهی را نبود. ناسد اگر در خصوص سخن
 کرخستان را حقت نبود اند اولاً در غفل رجوع و حواله نمایند
 که ایامی تواند بود که دیاری ولایت دیگر برآید و اگر
 ضمن این صحیح و بوائی قواعد عدالت میبود الله در هر
 حال بگردند و اگر از طرف ناسد در خصوص حکمی در دست
 دارد بر ما نیز ظاهر و آشکار سازند که در این مطلع سند
 نسیم ولایت لریم عدالت ناساهی دور است که چنین
 حکمها در تحت اختیار و دیوان بطور رسیدن سود نسیم
 اینکه ناسد سارا خدمت کرد بودیم ناسد ایران شتاب
 بدو قدم انداخته نارخواست میکرد که چرا ناسد روستی را
 خدمت کردید تا وجود اینکه خدمت ها که ناسد شما کرده ایم
 ناما چنین سلوک و همسایگی میساید حلالی و مناسب
 رسم عدالت ناساهی است و وسط ولایت اردوجین حاصل
 است یا از دیوان و یا از درود و دعا اگر نایدوان اذعا
 دارند این اذعا بوائی قانون عدل نیست و اگر نادر اذعا
 می کنند آنرا هم معلوم سازند زیرا که سس اذینلو اریاصد
 سلسله که ایل و ریخت ما بود بر ما خدمت کرده است
 از اطراف و حواص هم نصیب نمایند که از ایلان کجه است
 و با از کرخستان اگر ارکجه است ایشانرا برین ناسد
 اذعا میرسد و اگر تبلیی گندرا اذعا می کنند انهم اریست
 طبعه و ایمنی در اطراف و حواص بر حکمان معلوم گند
 است ما نام که رفت هم سس اذینلورا از دست نواوم
 گذاشت و از ناساهل ندیم ایران فریا نهی معقود در دست
 لریم که سس اذینلو ریخت ما بود است محصل درین مقام
 که عالیسان کویه ناک مراجعت صورت خدمت میکرد عالیسان
 معنی مکان معمد خود کرکین ناک را نرفاست نسالیه روانه
 خدمت ساجیم تبلیی حواهای، مو این بود که نوسه ام
 و هم نسالیه تفهیم بود ام الله بعد از ورود پشان یگان
 نغریز و حالی خواهد صاحب نرفاست است همه روره حفاقیق
 حالانرا ناسد نایفه اعظم دارد
 بر سده جواد بد لیش

Почтенное в. выс-е письмо получалъ я чрезъ
 Гогія-бега; пишете, что будто Хусейнъ-Кули, при-
 шедъ въ Айрумъ, якобы принадлежалъ Грузіи,
 отработалъ и что ему дѣлать сею не слѣдовало. На-
 родъ Айрумскій съ самыхъ предковъ нашихъ былъ
 нашимъ подданнымъ и никогда Грузіи не принадле-
 жалъ, и когда онъ провинился, мы его наказывали
 соответственно его поступкамъ, а посему и не слѣ-
 довало вамъ такъ писать. Еще пишете, будто Ай-
 румъ находится въ предѣлахъ Грузинскихъ. Никог-

да;—Айрумъ входитъ въ число Ганджинскихъ воевъ
 (т. е. воевоцъ народовъ). Неужели будете избирать
 всему тому, что намъ рассказываютъ? Мы прибытію
 вашему были рады, надѣясь, что вы, поступая по
 правильнымъ законамъ и порядку, возвратите намъ
 и прочіе разбѣянные наши народы, а не по разгово-
 рамъ противниковъ нашихъ будете обращаться, слу-
 шая бывавшихъ изъ нашихъ престыжъ и злоизъ.
 Подумалъ я, что по изъявленной мною готовности
 къ службѣ Всемилостивѣйшему Государю, по прибы-
 діи вашей сюда, сдѣлано будетъ правильное испол-
 неніе, а не дѣло столь противное моему просби и
 надеждѣ.—Графъ Зубовъ, въ бытность свою въ здѣш-
 ныхъ краяхъ, разсказа Азербейджанскимъ ханамъ
 повелѣніи великаго Государя, прислалъ и ко мнѣ
 сказать, что если кто опинеть двору Всемилости-
 вѣнаго Государя пристойную службу, чортъ най-
 деть щедрую Е. В. милость. Почему а немедленно
 оказала пристойную и знатную службу, на что и
 имѣю данное письмо, что за толкія мои службы
 получу отъ Государя возданіе. Да и недавно предъ-
 симъ получилъ я отъ васъ письма, въ коихъ увѣ-
 рали, что будете жить со мною хорошее соседство
 и дружбу и что милость Государя распространится
 и на насъ; но теперь по поступкамъ и словамъ ва-
 шимъ, а еще болѣе по письмамъ отъ васъ прислан-
 нымъ оказывается совсѣмъ противное обѣщаніямъ
 Государя и обидѣвающимъ грава Зубова, прежде
 сего мнѣ даннымъ. Если вы будете жить такое от-
 ношеніе къ намъ, то я представляю по двору Госу-
 даря просьбу, да и хановъ Азербейджанскихъ къ
 тому же уговорю. Когда вы въ соседствѣ съ нами
 будете жить нехорошіе и беспорядочные поступки,
 то кто будетъ слушаться вашихъ словъ, а вамъ же
 когда я имѣю въ рукахъ милостивое, завырующее
 и обидѣвающее повелѣніе Государя и его при-
 бавленныхъ лицъ письма. Словомъ сказать, Грузин-
 скіи и Ганджинскіи границы извѣстны, а языкъ Груз-
 ии и Ганджа между собою смежны, то случается,
 что иногда изъ Ганджи переселаются и уходятъ въ
 Грузію, а потомъ опять возвращаются; ранымы об-
 образомъ и изъ Грузіи приходятъ въ Ганджу и, спустя
 нѣсколько времени, опять возвращаются въ свои я-
 лица и служатъ по должностямъ своимъ; теперь до
 пяти семей находятся ушедшихъ и черевъ нѣсколько
 дней возвратятся опять въ свои ялица. Пристойно
 ли, чтобы вы ушедшихъ Ганджинскихъ людей при-
 считывали Грузіи по чужимъ словамъ и оказывали
 бы противное Государевымъ истиннымъ законамъ и
 суду. Если вы въ семъ случаѣ держитесь словъ царя
 Георгія, то возьмите себѣ на разсужденіе, возможно-

ادامه سند شماره ۸۲۴

نامه جواد خان زیاد اوغلی حاکم گنجه به ژنرال کنورینگ روس

АКАК, 1866: 611/1 (doc.824)

Ганджу огонь и мечь, чему вы будете свидетелем и узнаете, ужию-ли я держать мое слово.

1173. Тезе, Давид-хан из км. Цацисоу.

فرینوقت کاغذیکه فرستاد بودی رسید و نویسه بودی که در ایام طومار دهه‌ها که تلخ کرخسان بود این سخن را شیکس نسید است انا پدران ما که طلس ملیجان و ایبرین داند فرکرخسان حاکم بوده‌اند هرگاه قبول نه نماید از مغان پیراهل کرخسانان تحقیق نماید که طلس ملیجان فرکرخسان حاکم و والی بود، اسب پاره و مالعل مسد و کتان او فرکرخسان حسنت و خلعت و تعلقه فرم درخانه اهل کرخسان حسنت و در ایام پیراهل کلس خان و پیرما سرحد کعبه و کرخسان معلوم بود که از کجا تا کجا است و ما این سخهارا نه زبان نمی آوریم و هرگاه بگویم هم که پدران ما فرکرخسان والی بوده است کسی قبول نمی نماید و زبان سخن کرخسانرا کسی ما نمیدهد و دیگر آنکه نویسه بودی که سنی سال پیش از این قلمه کعبه را ما یاندا، رویته داد بودی درست است فرآوقت یاندا، ما نه نسای یلایته ایران رم نویسه بود و ما هم نویسه بود ما رم یاندا را قبول کرده قلمه را دادیم هرگاه تا یاندا، فرخصوص کعبه نه ما فرمان نویسه داند فرمان یاندا را معلوم و اسکل نماید ما هم رم یاندا را دیده، از اعرار عمل نماییم و دیگر آنکه نویسه بودی که ما پیش از این فرکرخسان تلخ بودی معلوم ما نماند که احوال رم یاندا، ما درست ما حسب نه بید که نزل رقم ما را بکلریکی کعبه نویسه بود یا تلخ کرخسان از ایسمی معلوم است که سخن ما خلاف قول ما است و دیگر آنکه فرآوقت که ما تلخ یاندا، رویته سده بودیم یاندا، ایران فرمال رسد بود و سب ما نانو نویسد و نهوه آنکه یاندا، رویته هم یاندا، طلم ابلان بود املات او را قبول کردیم و احوال یاندا، ایران احمد الله و الله فرمزویک و حالا هم ظلم سبغارش ما یسما آمد است و قومون هم آمد و ما می‌آید و دیگر آنکه نویسه بودیکه کرخسان نه یاندا، تلخ دزد و ز غفل او مال گزیده‌اید درست است انا روز اول که ما وارد کرخسان شدند در سا نویسیم و آنم فریمان معلوم کردیم که نصیب که ریش ما است و ما را رد کردی سده اموال نقل ما کرده است و خنال کردیم که سا نوز یاندا، حسید الله ما دیوان حق کرده، مال آدم ما را کرده بدهید و نصیب و سایر سس آیدیلوهارا که از ما رد کردی آن سده آمد کرده نه ما خوانید داد دیدیم که هیچ کدرا فصل نیلورید و ما هم آنچه کرده‌ایم از دیگران ببرید و نه بید که از ریشت کعبه

که شکر می‌داند کرده‌ایم یا از اهل کرخسان کرده‌ایم والا هرگاه نمانی دعا نازد ما هم آماده حاکم حسینم و اگر از توپ و تره‌خانه خود لاف می‌زنی از سفت خدا توپ ما از سا کند بیست هرگاه توپ ما یک کراسه بود ما سه کر و چهار کراسه و صورت هم تا خدا است و اگر کما معلوم می‌شود که سا از فرمای رسید تره‌سید سا دعای خود را دیدی و دعای قرلماسرا ندیده‌ای و نویسه بودیکه آماده حاکم نماند از ایوست که سا نه سس آیدیلو آمدید و ریشت ما را تلخ خود کردید از آن روز تا حال در تدرک حسنت و خاصر و نامه بودیم هرگاه، دعا یکی دعا خوانیم کرد و آنکه نویسه بودیکه هرگاه این سخهارا قبول کنی در ایسمی ترا کرده است ما هم حسین میدادیم که حوزکه سا داین خیال اماند آمده‌اید سارا هم در خصی کسید، از بیلورید قسا ما یسما آورد، است انشاء الله تعالی بدعوی ما معلوم خواهد شد و السلام

И получив твое письмо. Ты пишешь, что во время царя Тамира Ганджа находился в зависимости Грузии. Этому рассказу никто не поверит. А наши предки Аббас-Кули-хань и прочие управляли Грузией. Если не забудь, спроси Грузинских старожилых, — управляли Аббас-Кули-хань Грузией или нет? Дошли в Грузию существовать его мечети и здания. У жителей Грузии сохранялись его приказы. Со времени Ираклия и нашего отца границы Грузии и Ганджи определяли. Если в связи, что предки мои были властны в Грузии, никто не променял этих слов в уважение и никто не возвратит миф Грузии.

Ты еще пишешь, что в 6 летъ тому назад передалъ Ганджинскую крѣпость Русскому Падшаху. Это правда Тогда твой Падшахъ прислалъ мѣй рескриптъ и я, принявъ Его предложениа, передалъ крѣпость. Если и теперь твой Падшахъ прислалъ такой рескриптъ, то покажи его мѣй. Тогда я, увидавши Его волю, сообразилъ съ нимъ.

Ты еще писалъ, что в будо находился прежде въ зависимости Грузии; но да будетъ тебѣ известно, что въ моихъ рукахъ и теперь рескриптъ твоего Падшаха. Посмотри, названъ ли я въ немъ Ганджинскимъ беглар-бегомъ или вассаломъ Грузии. Изъ этого явствуетъ, что слова твои ложны. Кроме того, въ то время когда я передалъ Ганджу твоему Падшаху, Персидскій шахъ находился въ Хорасанѣ и моя рука не достигала его и я счелъ нужнымъ повѣрить Русскому Падшаху, какъ великому такю повѣрять. А теперь, слова Аллаху, Персидскій шахъ находится въ близости моей и посланный его главнокомандующаго уже прибылъ сюда; также прибыло войско и еще оного требовать.

سند شماره ۱۱۷۳

نامه جواد خان زیاد اوغلی به ژنرال سیسیانوف روس

AKAK, 1868: 589/2 (doc.1173)

لشکرکشی آقامحمد خان قاجار به گرجستان و بازکاوی نقش او در واقعه تفلیس

امیر آهنگران^۱

چکیده

در تاریخ ایران، گرجستان و مرکز آن تفلیس همواره نقشی برجسته در نحوه تعامل و ارتباط پادشاهان ایران با منطقه قفقاز و تقابل و درگیری آنها با دول توسعه طلب همجوار با این سرزمین ایفاء نموده است. سرزمینی که در دوران حاکمیت ضعیف و نفوذ نیم‌بند جانشینان کریم خان زند با انعقاد عهدنامه گرجیوسک در سال ۱۱۹۷ق. / ۱۷۸۳م. بین اراکلی دوم با کاترین کبیر از پرداخت خراج مقرر به دولت ایران سر باز زد و تحت‌الحمایه روسیه شد. این پژوهش با رویکردی توصیفی- تحلیلی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای بر آن است تا به چگونگی علل توجه آقامحمد خان قاجار به گرجستان و میزان نقش وی در واقعه تفلیس بپردازد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که هر چند فقدان حکومت مرکزی قدرتمند سبب شد تا به پیامدهای احتمالی عهدنامه گیورگیوسک تا تأسیس سلسله قاجاریه توجهی نشود؛ اما زیاده‌خواهی‌ها و اقدامات خودسرانه اراکلی خان والی گرجستان، آقامحمد خان آگاه نسبت به جغرافیای تاریخی و فرهنگی ایران را واداشت تا ضمن دنبال نمودن سنت‌های صفویان در لشکرکشی به قفقاز، هم حاکمیت ایران بر گرجستان را اعاده کند و هم مقبولیت و مشروعیت بیشتری برای تاجگذاری کسب نماید. قتل عام تفلیس نیز که برخی آن را دستاویزی برای بدنام نمودن آقامحمد خان قرار داده‌اند؛ بیشتر در سمت دروازه‌هایی که ملیک‌های خمسه و ارمنی قراباغ و متحدان‌شان از آنها وارد شدند، صورت گرفت، زیرا که آنها نسبت به اراکلی خان و گرجی‌ها کینه در دل داشتند و بدین وسیله از اراکلی خان و گرجی‌ها انتقام سختی گرفتند.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، قاجاران، آقامحمد خان، لشکرکشی، گرجستان، واقعه تفلیس، بازکاوی.

مقدمه

سرزمین گرجستان به عنوان یکی از بخش‌های مهم منطقه جغرافیایی قفقاز، پیوستگی‌های زیادی با خاک ایران از لحاظ قلمرو جغرافیایی و نظامات سیاسی و اداری سلسله‌های حاکم بر ایران فرهنگی از قدیم‌الایام تا اواخر دوره زندیه داشته است و تلاش برای حفظ این پیوستگی‌ها و اعمال حاکمیت در آنجا همواره از دغدغه‌های مهم سلسله‌های حاکم بر ایران بوده است. از اواخر دوران صفویه، افزون بر سیاست‌های توسعه‌طلبانه سلاطین عثمانی، تزارهای روس نیز از زمان پتر کبیر^۱ متوجه اهمیت گرجستان شدند. خلاء قدرت ناشی از سقوط اصفهان به دست غلجائیان شورشی و پادشاهی ضعیف و نیم‌بند شاه طهماسب دوم، حتی سبب شد تا دو دولت روس و عثمانی با اعمال با اعمال سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود و تحمیل عهدنامه‌های سن‌پترزبورگ، اسلامبول و کرمانشاه، بخش‌هایی از سرزمین‌های جنوب رشته کوه‌های قفقاز همچون سرزمین گرجستان که جزئی از قلمرو دولت مرکزی ایران بود را ضمیمه قلمرو خود کنند. در زمان نیابت سلطنت و سپس پادشاهی نادر شاه، ابتدا روس‌ها و ملکه آنها آنا ایووناوا^۲ به خاطر درگیری با عثمانی‌ها و جنگ قریب‌الوقوع با قدرت‌های غربی، حاضر به عقب‌نشینی از مناطق اشغالی ایران در سرزمین‌های جنوبی رشته کوه قفقاز شدند و سپس عثمانی‌ها با متحمل شدن شکست‌هایی از نادر شاه، شهرهایی چون گنجه، قراباغ، تغلیس و ایروان را به دولت ایران مسترد داشتند. اما این وضعیت با قتل نادر در سال ۱۱۶۰ق. / ۱۷۴۷م. و جلوس جانشینان بی‌کفایتش بر آریکه قدرت و جنگ‌های جانشینی بین آنها چندان نپایید و حاکمیت اسمی و غیرمستقیم دولت مرکزی بر این نواحی سبب شد تا در سرزمین‌های جنوب رشته کوه قفقاز «در هر مملکتی صاحب‌حشمتی دم از استقلال زده» (باکیخانوف، ۱۳۸۲: ۲۰۱) و قدرت به دست خان‌نشین‌های باکو، گنجه، قراباغ، قبه، نجوان، شماخی، طالش و... بی‌افتد و در این بین والی گرجستان نیز مالک رقاب شود. هر چند در برخی منابع به انتصابات که بیشتر ابقاء هستند تا انتصاب در زمان جانشینان نادر شاه و کریم خان در مناطق قفقاز و گرجستان اشاره شده است (مرعشی‌صفوی، ۱۳۲۸: ۱۲۱-۱۲۰؛ آصف، ۱۳۸۲: ۳۵۰). اما در واقع از این زمان به بعد، دیگر خانان و حکام محلی سرزمین‌های جنوب رشته کوه قفقاز به صورت خان‌نشین‌های بومی نیمه‌مستقل و یا عملاً مستقل تنها پیوندهای سستی با دولت ایران داشتند. در این بین، گرجی‌ها و آرامنه به خاطر قرابت‌های مذهبی به تدریج به روسیه تزاری نزدیک شده و

^۱. Peter the great

^۲. Anna Ivanovna

کسب حمایت نظامی آن دولت را نیازی مبرم برای واگرایی از ایران و مقابله با اقدامات سیاسی و نظامی خود می‌دیدند. با ظهور آقامحمد خان قاجار، دوباره سرزمین‌های جنوب رشته‌کوه قفقاز و به‌ویژه گرجستان جزء لاینفک خاک ایران قلمداد شدند و حکام و خانات متمردی که در فاصله دوران فترت پنجاه ساله پس از مرگ نادر شاه دست به اقداماتی چون مخالفت با حکومت مرکزی و برقراری رابطه با روس‌ها و استنکاف از پرداخت خراج سالانه زده بودند، باید گوشمالی و منکوب می‌شدند. اما مسئله‌ای که سبب شد تا این پژوهش حول محور آن شکل بگیرد، مواجهه نگارنده با کلان روایت‌هایی بود که در آنها همواره آقامحمد خان قاجار را به عنوان یگانه عامل قتل عام مردم تفلیس معرفی کرده بود. کلان روایت‌هایی که اگر از آنها ابهام‌زدایی نشود؛ هم چهره بنیانگذار سلسله قاجاریه را در بین مخاطبان تاریخ ایران و قاجار مخدوش می‌سازند و هم تلاش‌های بنیانگذار سلسله قاجاریه برای اعاده حاکمیت ایران بر جغرافیای تاریخی قلمروش را در آن برهه مهم تاریخی که نظام ملوک‌الطوایفی زمینه متلاشی شدن و تجزیه آن را فراهم آورده بود، نادیده می‌انگارند. به همین خاطر، نگارنده در این پژوهش تمام مساعی خود را به کار گرفته تا با روشی کتابخانه‌ای و با استناد به منابع دست اول و پژوهش‌های جدید و با اتکاء به رویکردی توصیفی - تحلیلی به این پرسش اصلی پاسخ دهد که چه علل و عواملی سبب شد تا آقامحمد خان به گرجستان لشکرکشی کند؟ همچنین در راستای سؤال اصلی در پی پاسخ به این سؤال فرعی باشد که شاه قاجار و سپاهیان‌ش چه میزان نقشی در قتل عام تفلیس داشتند؟

پیشینه پژوهش

بر اساس بررسی‌های انجام شده، تاکنون پژوهشی مستقل در باره چگونگی لشکرکشی آقامحمد خان به گرجستان و بازکاوی نقش او در واقعه تفلیس به صورت مقاله صورت نگرفته است، اما برخی پژوهش‌های جدید با موضوعیت دوره قاجار، به موضوع لشکرکشی آقامحمد خان به گرجستان پرداخته‌اند. چنانکه علی‌اصغر شمیم (۱۳۸۰) در کتاب "ایران در دوره سلطنت قاجار" بدون توجه به زمینه‌ها و علل لشکرکشی آقامحمد خان به گرجستان، تنها در چند سطر به رویارویی آقامحمد خان با اراکلی خان^۱ می‌پردازد و با تکیه بر همان

۱. اراکلی معادل فارسی واژه یونانی و لاتینی هراکلیوس است که در منابع تاریخ‌نگاری فارسی اغلب به صورت اراکلی خان، ارکلی خان، ارکل خان یا «والی» آمده است. نگارنده در این پژوهش به تأسی از منابع تاریخ‌نگاری فارسی از واژه فارسی اراکلی دوم و اراکلی برای یکدستی متن مقاله به جای واژه هراکلیوس که برخی مورخان انگلیسی و دیگران در متن کتاب‌های خود از آن استفاده نموده‌اند، بهره برده است.

کلان روایت‌های مورخان دوره قاجار، عامل اصلی ویرانی و کشتار شهر تفلیس را ناشی از قهر و غضب خان قاجار و عدم کمک روس‌ها به متحدشان اراکلی خان بیان می‌کند. همبلی (۱۳۸۳) در کتاب "تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار" از مجموعه تاریخ کمبریج در فصل سوم از بخش یکم آن، ضمن اینکه از واژه «آغا» برای تحقیر شخصیت بنیانگذار سلسله قاجار استفاده شده، به طور مختصر به تکاپوهای آقامحمد خان در سرزمین‌های میان رودهای ارس و گر برای دنبال نمودن جای پای صفویان و اعاده حاکمیت ایران پرداخته شده است. همچنین در این بخش از کتاب بدون هیچ تحلیلی تمام تبعات ناشی از قتل‌عام، غارت و اسارت گرجیان شهر تفلیس تنها متوجه پادشاه قاجار و سپاهیان وی شده است. در این بین، تنها غلامحسین زرگری‌نژاد (۱۴۰۲) است که در کتاب "برآمدن قاجار: تاریخ ایران از پایان عصر صفوی تا قتل آقامحمد خان قاجار"، لشکرکشی آقامحمد خان علیه اراکلی خان حاکم گرجستان را واکنش خان قاجار علیه روس‌ها ذکر می‌کند و برخلاف دیگر پژوهشگران با نگاهی انتقادی نظرات مورخان صدر قاجار در مورد کشتار تفلیس را مبالغه‌آمیز و تنها نشانه‌ای برای بیان اقتدار آقامحمد خان ذکر می‌کند. وی در این کتاب با استناد به اسناد و اعلامیه‌های رسمی کشور و دربار دولت تزاری روسیه و همچنین بیانیه‌های فرماندهان روسی و نوشته‌های اراکلی خان و دیگر بزرگان گرجی و ارمنی، گستردگی کشتار تفلیس و اسارت تعداد زیاد گرجی‌ها را رد می‌کند و مبالغه در این مورد را ناشی از نوشته‌های تبلیغاتی چند دهه پس از لشکرکشی آقامحمد خان به گرجستان می‌داند. در واقع نوشته‌های مرتبط با واقعه تفلیس در کتاب فوق‌الذکر حکایت از آن دارد که زرگری‌نژاد در پی آنست تا به مخاطب خود گوشزد نماید که به کلان روایت‌های مورخان دوره قاجار و سپس روایت‌های مورخان انگلیسی از جمله ملکم^۱، واتسن^۲ و سایکس^۳ که تا حدودی متأثر از این کلان روایت‌ها هستند، چندان اکتفاء نکنند و اینکه اگر کشتاری هم رخ داده و اسرائی هم گرفته شده، به آن وسعت نبوده است که این منابع به شرح و بسط آن پرداخته‌اند و تمام عواقب آن را متوجه آقامحمد خان قاجار نموده‌اند.

در مقالات منتشره نیز عبدالرحمن آتش و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله "لشکرکشی آقامحمد خان قاجار به قفقاز و روابط ایران و عثمانی ۱۷۹۷-۱۷۹۵ میلادی" به دشمنی و رقابت بین خانات قفقاز و هم‌زمان تهدیدات خارجی روس‌ها برای آنها و سپس اتحاد ناموفق

^۱. Malcolm

^۲. Watson

^۳. Sykes

و نافرجام این خانات برای برقراری ارتباط با دولت عثمانی علیه اقدامات آقامحمد خان قاجار، علت حمله خان قاجار به گرجستان را استنکاف اراکلی خان از قطع ارتباط با دولت روسیه و پرداخت مالیات به دولت ایران ذکر می‌کنند و اینکه آنها نیز در این پژوهش تنها با استناد به پژوهش‌های مورخانی چون نفیسی، شمیم و مهدوی هیچ اشاره‌ای به چگونگی کشتار مردم تفلیس و نقش نیروهای متحد آقامحمد خان که دشمنی و عداوت قدیمی با گرجی‌ها داشتند، نمی‌کنند. پژوهش حاضر در صدد است تا با بررسی زمینه‌های لشکرکشی آقامحمد خان به گرجستان، با نگاهی همه‌جانبه، ارزیابانه و انتقادی به منابع، واقعه تفلیس را بررسی کند و به ابهامات پیش‌آمده در مورد میزان نقش خان قاجار در این واقعه، پاسخی منطقی و معقول ارائه بدهد.

قرباغ دروازه ورود به گرجستان و فتح تفلیس

مرگ نادر شاه برای چند دهه، حاکمیت و اقتدار مستقیم دولت مرکزی ایران بر اراضی و سرزمین‌های شمال رودهای ارس و گر واقع در جنوب رشته‌کوه‌های قفقاز را تضعیف نمود تا اینکه آقامحمد خان قاجار با لشکرکشی‌هایش، این اراضی و سرزمین‌ها را از نو به معادلات سیاسی حکومت مرکزی ایران افزود تا در زمان جانشینش فتحعلی‌شاه، جزء لاینفک خاک ایران محسوب شوند (فرمانفرمائی، ۱۳۸۹: ۵۰) و به همین خاطر در طول جنگ‌های دوره اول و دوم ایران و روسیه، تلاش‌هایی هر چند نافرجام برای اعاده حاکمیت دولت مرکزی ایران بر این مناطق صورت گیرد. آقامحمد خان برای حل این معادله سیاسی که گرجستان جزو لاینفک آن محسوب می‌شد، ابتدا متوجه ابراهیم خان جوانشیر حکمران قرباغ شد که کریم خان زند در سال ۱۱۷۶ق. / ۱۷۶۳م. وی را به خانی این منطقه منصوب کرده بود (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹: ۲۱۲؛ جوانشیر قرباغی، ۱۳۸۴: ۹۹-۹۷؛ باکیخانوف، ۱۳۸۲: ۲۰۶) قرباغ قلعه‌ای مستحکم و تسخیرناپذیر به نام شوشی یا پناه‌آباد داشت که پناه خان پدر ابراهیم خان با مشاوره یکی از ملیک‌های ارمنی قرباغ به نام شاه‌نظر بیگ بنا نموده بود و پیش‌تر نیز محمدحسن خان قاجار و فتحعلی‌خان افشار در فتح آن ناکام مانده بودند (جوانشیر قرباغی، ۱۳۸۴: ۹۷-۸۳ و جهانگیر میرزا قاجار، ۱۳۸۴: ۴۰-۳۹) گزارش همراه با اغراق قرباغ‌نامه‌ها حاکی از آنست که ابراهیم خان پس از مرگ کریم خان زند: «در مسند حکومت قرباغ بدون اطاعات و انقیاد به پادشاهان ایران و روم با استقلال نشسته، حکمرانی کرده و حکم و امر او به ولایت‌های شیروان و شکی و گنجه و ایروان و نخجوان و خوی [و...]

نافذ گشته و عزل و نصب خوانین ولایت‌ها همه حسب‌الحکم و امر» و بوده است (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴: ۱۰۱). علاوه بر ابراهیم خان، اراکلی خان والی گرجستان نیز از اوضاع پیش‌آمده بهره جست و ایروان و گنجه را دستخوش تاخت‌وتاز نمود و قدرتش را بدانجا رسانید که حکام خوی، نخجوان، تبریز و ارومیه ضمن ارسال هدایا نسبت به وی اظهار اطاعت و بندگی نمودند (انوشه، ۱۳۸۲: ۱۶۲/۵).

در چنین شرایطی، آقامحمد خان ابتدا در اوایل سال ۱۲۰۷ق. / ۱۷۹۳م. یکی از سرداران خود به نام سلیمان خان قاجار را به آذربایجان فرستاد تا یاغیان و سرکشان را به اطاعت خود درآورد و ابراهیم خان را نیز استمالت نماید. محمد خان ایروانی حاکم ایروان و مضافات، صادق خان شقاقی، نصیر خان شاهسون، کلبعلی خان نخجوانی، جواد خان گنجه‌ای، احمد خان مراغه‌ای و اسحاق پاشا حاکم بایزید به صدق و صفا خدمت سلیمان خان رسیدند (محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۹۴). اما ابراهیم خان از رفتن به نزد سلیمان خان در تبریز امتناع نمود و در عوض پسرعمویش عبدالصمد بیگ را با چند گروگان و هدایایی گران‌بها به همراه عریضه ابراز اطاعت و گرفتن مهلت برای ترتیب دادن اسباب سفر نزد سلیمان خان فرستاد و اندکی بعد سلیمان خان با عبدالصمد بیگ و گروگان‌ها عازم تهران شد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۴۱-۲۴۲؛ جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴: ۱۰۳-۱۰۲؛ محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۹۴). گروگان‌ها در حین حضور آقامحمد خان در کرمان اقدام به فرار نمودند که نتیجه آن کشته شدن عبدالصمد بیگ و دستگیری دیگران بود. آقامحمد خان که از خلف وعده‌های ابراهیم خان عصبانی بود، میرزا ولی را به توپ بست و مابقی را گردن زد. با این اقدام، ابراهیم خان که بسیار ترسیده بود، ابراز اطاعت نمود (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴: ۱۰۳-۱۰۲؛ چلاوی، ۱۴۰۰: ۴۶۳-۴۶۴؛ محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۹۹-۹۸).

در سال ۱۲۰۹ق. / ۱۷۹۵م. ابراهیم خان که خود را عقل عقلائی آذربایجان و متمکن در قلعه تسخیرناپذیر شوشی می‌دید، مجدداً سر از رقبه طاعت آقامحمد خان پیچید و این‌بار حتی دست اتحاد به سوی اراکلی خان والی گرجستان دراز کرد و از حکام شروان، شماخی، قبه و دربند درخواست کمک کرد و پل خداآفرین را (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۶۶-۲۶۵؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۵۳۵/۹-۷۵۳۴؛ نفیسی، ۱۳۸۳: ۸۸/۱) که آقامحمد خان، دوراندیشانه محمدحسین خان قوئلور را مأمور محافظت از آن نموده بود، خراب کرد. اما سلیمان خان در اندک زمانی پل خداآفرین را مرمت نمود و گروهی را مأمور محافظت از آن کرد. (چلاوی، ۱۴۰۰: ۴۶۸؛ محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۱۰۳-۱۰۲) آقامحمد خان این‌بار شخصاً عازم سرکوب

ابراهیم خان و متحدش اراکلی خان شد و جز اعتمادالدوله (فسایی، ۱۳۸۲: ۶۶۰/۱) هیچکدام از سران سپاه از نقشه جنگی‌اش مطلع نبودند. آقامحمد خان ۶۰ هزار سپاهی همراهش را در اردبیل به سه قسمت تقسیم کرد؛ میمنه سپاه را به جانب مغان، شروان و داغستان و میسره را به سمت ایروان فرستاد و خودش در رأس قلب سپاه قلعه شوشی را محاصره کرد (فسائی، ۱۳۸۲: ۶۶۰/۱؛ واتسن، ۲۵۳۶: ۹۲-۹۰؛ ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۱/۲؛ آوری، ۱۳۸۷: ۱۶۷). میمنه سپاه توانست پیمان وفاداری و خراج‌های عقب‌مانده را از امرای داغستان بگیرد و میسره سپاه با پسر اراکلی خان و ۱۵ هزار نیروی تحت امرش در ایروان درگیر شد و به خاطر فقدان اسباب قلعه‌گیری کاری از پیش نبرد (ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۱/۲؛ واتسن، ۲۵۳۶: ۹۲-۹۰). آقامحمد خان هم که قلعه شوشی را محاصره کرده بود، با وجود الحاق و کمک‌های ملیک مجنون چله‌بردی ارمنی و جواد خان حاکم گنجه موفق به قلعه-گشایی نشد (میرزا یوسف قراباغی، ۱۳۸۸: ۲۳۱). با تداوم محاصره، ابراهیم خان از سر استیصال با ۱۰ هزار سپاهی از قلعه خارج شد و پس از مقاومتی سرسختانه و قبول شکست، مجدداً به قلعه شوشی پناه برد، در اینجا آقامحمد خان منشی‌اش را مأمور کرد تا با نامه‌ای که بیت: "زمنجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد تو ابلهانه گریزی به آبگینه حصار" بر آن مرقوم بود، ابراهیم خان را به ابراز اطاعت و بندگی دعوت نماید که ابراهیم خان پاسخ منفی خود را با این بیت داد: "گر نگهدار من آنست که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد" (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۴/۱-۷۳؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۲۹/۳؛ نفیسی، ۱۳۸۳: ۸۹-۹۰/۱).

اما ابراهیم خان سرانجام با درهم شکسته شدن مقاومت و سپس اسارت برادرزادگانش محمد بیک و اسد بیک از در آشتی وارد شد و با دادن تعهد برای تقدیم هدایا و پرداخت خراج و با بهانه نمودن ضعف و پیری، یکی از فرزندان‌اش را به‌عنوان گروگان نزد خان قاجار فرستاد. آقامحمد خان که در این وقت عزم رفتن به سوی تفلیس و سرکوب هراکلیوس متحد ابراهیم خان را در سر داشت، به همین اندازه بسنده کرد (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۰؛ محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۱۰۶-۱۰۵؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۳۸۱/۹-۷۳۸۰؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۷۴/۱؛ باکیخانوف، ۱۳۸۲: ۲۲۲؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۲۹/۳). با حرکت آقامحمد خان از قراباغ، ابتدا میسره و سپس در گنجه، میمنه سپاه به وی ملحق شدند و با کسر نیروهایی که در شوشی و ایروان برای مواجهه با خطرات احتمالی باقی‌ماندند، با نزدیک ۴۰ هزار نفر متوجه اراکلی خان و شهر تفلیس شد (ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۲/۲).

عجز و ناتوانی ابراهیم خان و خرابی ولایتش باعث تزلزل دیگر حکام و مدعیان احتمالی قدرت در جنوب قفقاز شد. چنانکه محمد خان قاجار ابروانی، جواد خان گنجه‌ای، ملیک مجنون چله‌بردی، ملیک قلی و ملیک اسماعیل از ملوک ارمنی را واداشت تا شخصاً و با هدایا و پیشکش‌های فراوان خدمت آقامحمد خان برسند و یا چون شیخ علی خان قبه‌ای و حسین علی خان باکویه با فرستادن نزدیکان خود و مبالغی پول اعلام فرمانبرداری نموده و در عوض در ولایات تحت تصرفشان ابقاء گردند (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۱-۲۷۰، چلاوی، ۱۴۰۰: ۴۷۲-۴۷۱؛ محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۱۰۶-۱۰۵؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۷۴/۱؛ نفیسی، ۱۳۸۳: ۹۰/۱). این لشکرکشی‌ها و اقدامات آقامحمد خان که در اصل برای اعاده حاکمیت از دست رفته ایران در سرزمین‌های جنوب قفقاز بود را برخی توسعه‌گرایانه دانسته که در نتیجه آن، هم بر هیبت ایران افزوده شد و هم زنگ خطر را برای همسایگان به صدا درآورد. اقدام ابراهیم خان جوانشیر در سال ۱۲۱۰ق. / ۱۷۹۶م. در هشدار به سلطان سلیم سوم عثمانی در باره جاه‌طلبی‌های آقامحمد خان و توانایی‌هایش در تسخیر آذربایجان و سپس قراباغ، ابروان و گرجستان و هم‌زمان نامه درخواست حمایت و هشدار محمد خان حکمران ابروان به سلطان مذکور اشاره به این مهم دارد (Kashani-Sabet, p210؛ کاشانی ثابت، ۱۳۸۹: ۵۳).

با وجود اینکه آقامحمد خان در تلاش بود تا به انحاء مختلف ابراهیم خان را با خود همراه سازد، اما خان جوانشیر علاوه بر نامه‌نگاری به سلطان عثمانی با خبط بیشتر دست به دامان روسیه شد که جوانشیر قراباغی از آن با عنوان: «اطاعت و ارادت ابراهیم خان بدون جنگ و نزاع به دولت دائم‌القرار روسیه و دست کشیدن از پادشاه اسلام و ایران» (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴: ۱۱۰) یاد می‌کند و با وجود نگاه مثبتی که در بخش‌های زیادی از اثر خود به ابراهیم خان دارد، این اقدامش را نوعی عهدشکنی و متحد شدن با دشمن اسلام و جبهه کفر برای تجاوز به قلمرو پادشاهی ایران و اسلام ذکر می‌کند. با این اقدام ابراهیم خان و انتشار خبر پیشروی روس‌ها در نواحی دربند، باکو، طالش، شماخی، گنجه، لنکران و تهدید آذربایجان و رشت، پادشاه ایران، آقامحمد خان که مشغول رسیدگی به امورات خراسان بود، مجدداً در بهار سال ۱۲۱۱ق. / ۱۷۹۷م. به سرعت عازم آذربایجان شد تا ابراهیم خان عامل پیشرفت روس‌ها به فرماندهی ژنرال زوبوف^۱ در نواحی قفقاز را منکوب و شوشی را مفتوح نماید (شمیم، ۱۳۷۹: ۴۶). این بار نیز ابراهیم خان دوباره پل ارس را خراب کرد و شاه قاجار به زحمت از رود ارس گذشت و با سپاهیان‌ش به نزدیکی قلعه شوشی رسید. ابراهیم خان

^۱. Zubov

هراسان با زن و فرزند به داغستان گریخت و قلعه شوشی و خزاین و اموال آنجا به تصرف سپاه ایران درآمد (سپهر، ۱۳۷۷: ۸۳/۱). در نتیجه تسخیر شوشی، شروان نیز با فرار قاسم خان فتح شد و جواد خان گنجه‌ای و حسین‌قلی خان باکویی نیز از در تعظیم و تسلیم درآمدند (باکیخانوف، ۱۳۸۲: ۲۳۰). در حالی که هیچیک از منابع به درگیری آقامحمد خان با ژنرال زوبوف در این زمان اشاره نکرده‌اند، اما برخی محققین مدعی هستند که شاه قاجار با زوبوف در گنجه و دربند درگیر شده و با وجود بهره بردن از فیل‌های جنگی شکست خورده است. سرانجام در ذیقعد سال ۱۲۱۱ ق.م. در حالی که شاه قاجار برای لشکرکشی دوباره به گرجستان آماده می‌شد، در شوشی به دست خادمانش به قتل رسید و طولی نکشید که باکو و قبه سقوط کردند و دیگر نواحی در معرض تاخت‌وتاز روس‌ها قرار گرفتند (مک‌لین، ۱۳۷۰: ۳۶) بخش اول نوشته‌های مک‌لین صحت ندارد، زیرا که هم با صدور فرمان متارکه جنگ به دستور پل اول - که تزاری صلح‌طلب بود- ژنرال زوبوف قبل از آقامحمد خان قفقاز را ترک گفت و هم نبردی رخ نداد که در آن از فیل استفاده شود. هیچیک از منابع دوره قاجار به استفاده آقامحمد خان از فیل در لشکرکشی‌هایش اشاره نکرده‌اند و اگر هم فیلی در اصطبل شاهی وجود داشت، با لشکرکشی‌های آنی و سریع آقامحمد خان از خراسان به قفقاز فرصتی برای به همراه بردن آنها پیش نمی‌آمد.

گرجستان و دولت ایران قبل از ظهور آقامحمد خان

سرزمین گرجستان از قدیم‌الایام به لحاظ مملکتداری وابسته و خراجگزار شاه ایران بود. سیاست کلی دولت ایران حفظ حکومت گرجستان در دست خاندان باگراتید^۱ به عنوان والی یا شاه قانونی گرجستان بود که وارثان او در دربار ایران تربیت می‌شدند و گاه از دیوانیان ایران بودند (آدمیت، ۱۳۹۷: ۴۳). والی گرجستان در دوره صفویه در کنار والیان عربستان، لرستان و کردستان از امرای غیردولتخانه و از ولات چهارگانه دارای اعتبار و ارزش بود (نویی و غفاری‌فرد، ۱۳۹۴: ۳۱۳). صفویان با اعمال سیاست اتحاد و دادن استقلال جزئی در برخی امور به پادشاهان گرجستان، گروگان گرفتن محترمانه شاهزادگان و ولیعهدهای گرجی و برقراری قرابت‌های سببی (نفیسی، ۱۳۸۳: ۷۳)، هم‌گرایی هر چه بیشتر گرجی‌ها با دولت ایران را حفظ می‌کردند. اما با تضعیف و فقدان نهاد دیوانسالاری در دوران افشاریان و زندیان، گرجی‌ها و حکمرانان آنان به تدریج به سیاست واگرایی و کسب استقلال از ایران

^۱. Bagratids.

روی آوردند؛ مسئله‌ای که با سیاست‌های توسعه‌طلبانه روس‌ها در قفقاز شمالی و همسایه‌شدنشان با گرجی‌ها تشدید شد. در این بین، تنها نادر شاه بود که توانست با اعمال نفوذ و قدرت لازم و دادن مواجب زیاد و واگذاری بهترین حکومت‌های کشور به اشراف گرجی (ثواب و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۱۷)، وفاداری آنها نسبت به حکومت مرکزی را حفظ کند. اما در نهایت، آزرده‌گی خاطر گرجی‌ها و والیان آنها از اقدامات پادشاهان ایران سبب شد تا اراکلی خان که زمانی جزو خدمتگزاران و ملتزمان نادر شاه بود، در دوران ضعف جانشینان کریم خان زند از تبعیت حکومت مرکزی ایران سر باز زند و بخش‌هایی از سرزمین‌های حوالی رود ارس را نیز ضمیمه قلمرو خود کند. در واقع از دست رفتن گرجستان در آینده، پیامد قتل نادر شاه و آشوب‌های داخلی پس از آن بود، زیرا در غیاب یک پادشاه قدرتمند، حفظ کنترل ایران بر گرجستان ناممکن بود (رمضانی، ۱۳۹۹: ۶۶؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۴۲۳/۲). با وجود اینکه برخی منابع مبالغه نموده و نوشته‌اند که کریم خان زند «به مردی و مردانگی و... [شکی و شماخی و قبه و بادکوبه و نخجوان و ایروان و دربند و دمرقاپی و ارمنیه و تفریس و آغسقه و همه گرجستان و گنجه و همه شیروانات]...» را در حیطة ضبط و تصرف خود درآورد. (آصف، ۱۳۸۲: ۳۵۰)، اما در واقع خان زند جز یک نفوذ نیم‌بند و صوری در برخی مناطق جنوب قفقاز، هیچ نفوذ مستقیمی نداشت و همچنین در زمان همو بود که روس‌ها اولین بار به بهانه حمایت از تلاش‌های حکمرانان گرجی برای تمرّد از فرامین دولت مرکزی ایران و آزاد نمودن بخش‌های اشغال شده گرجستان از زیر یوغ عثمانی‌ها در امورات گرجستان با اقدامات ژنرال تاتلبن^۱ و همراهی اراکل خان و سلیمان اول مداخله کردند (Dzhincharadze, 2000: 3). این اقدام روس‌ها حاکی از آنست که آنها با اوضاع گرجستان و تمایلات شخصی پادشاهان آن دیار به سوی خود آشنا و آگاه بودند و حتی زمینه‌های لازم برای مداخله در امور گرجستان و تحت‌الحمايه کردن آن سرزمین را در سال‌های قبل از انعقاد عهدنامه گیورگیوسک آماده می‌دیدند.

با اینکه روس‌ها در زمان پتر کبیر و هم‌زمان با فتنه افغانان غلجایی با رجال دولت عثمانی تدبیر نموده بودند که اضلاع و نواحی شمال و غرب ایران را مابین خود تقسیم کنند و از این رهگذر گرجستان سهم روسیه می‌شد، اما ظهور نادر و فراست وی مانع از این کار شد (ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۰/۲). اما سرانجام اغتشاشات و اختلال ناشی از مرگ نادر شاه و دوران جنگ قدرت بین جانشینان ضعیف کریم خان زند سبب شد تا روس‌ها با انعقاد عهدنامه

^۱. Tatlaban

گرگیوسک^۱ در زمان کاترین دوم^۲ و اراکلی خان در سال ۱۱۹۷ق. / ۱۷۸۳م. گرجستان را تحت‌الحمایه خود کنند. بر اساس ماده اول این عهدنامه، پادشاه گرجستان دیگر والی آن کشور نبود و بلکه متحد روسیه بود و سرزمین‌های متصرفی پادشاهی گرجستان نیز باید زیر چتر حمایت روسیه قرار می‌گرفت. روس‌ها بدین طریق قصد داشتند تا با وسیله قرار دادن دولتمردان گرجی، نفوذ خود را به دیگر مناطق قفقاز گسترش دهند. در مقابل، روس‌ها نیز قبول کردند که از حاکم، جانشینانش و مردم گرجستان حمایت کنند (حسام‌معزی، ۱۳۶۶: ۴۱۱-۴۱۲؛ تاج‌بخش، ۱۳۶۲: ۱۳-۱۲؛ ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۰/۲؛ واتسن، ۲۵۳۶: ۸۹-۹۰). همچنین اراکلی خان از همه ارتباطات خود با دولت ایران چشم پوشید و به علاوه داخل در یک قرارداد تهاجمی و تدافعی با دولت روسیه شد (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۲۳-۴۲۴) و سرنوشت گرجستان را به عمد با روسیه تزاری پیوند زد تا مانع از الحاق دوباره آن به خاک ایران در سال‌های آینده شود. واقعه تلخی که ناشی از فشارهای اقتصادی طولانی مدت، بدرفتاری حکومت ایران در سال‌های قبل از انعقاد عهدنامه گیورگیوسک (رمضانی، ۱۳۹۹: ۶۶) و دیگر عواملی بود که در سطور پیشین به آن اشاره شد.

اگر چه روس‌ها با امضای این عهدنامه، موقعیت خود را در جنوب قفقاز استحکام بخشیدند، اما در عمل و همچنانکه وقایع آینده نشان داد، مسئولیت زیادی را در اجرای مفاد آن و انجام تعهدات‌شان متقبل نشدند. زیرا که درگیری و جنگ چهار سال بعد بین دولتین روس و عثمانی در سال ۱۲۰۱ق. / ۱۷۸۷م. و خروج نیروهای روسیه از گرجستان و بی‌مسئولیتی و عدم کمک آنها به پادشاه گرجستان و گرجی‌ها، بی‌مسئولیتی و نقض عهد روس‌ها را در قبال تعهدات‌شان اثبات نمود. این عدم پای‌بندی کاترین در عمل به تعهداتش نسبت به گرجی‌ها بعدها حتی سبب شد تا آقامحمد خان در سال ۱۲۱۰ق. / ۱۷۹۶م به راحتی موفق به فتح تفلیس شده و اراکلی خان بدون دریافت کمک متواری شود (Atkin, 1979: 61؛ آوری، ۱۳۸۷: ۱۶۸). اینکه چرا کاترین به تعهداتش نسبت به گرجستان بر اساس عهدنامه گیورگیوسک عمل نکرد؟ به دغدغه‌هایش نسبت به شعله‌ور شدن انقلاب در لهستان (متی و اندری‌یوا، ۱۳۹۹: ۳۷-۳۶) و اتفاقات و نتایج ناشی از انقلاب فرانسه (دریایی، ۱۴۰۰: ۳۷۴) برمی‌گشت که توجهات او را به خود معطوف کرده بود.

1. Treaty of Georgievsk

2. Catherine II

لشکرکشی آقامحمد خان به گرجستان

هم‌زمان با ظهور آقامحمد خان در عرصه قدرت، عواملی که سبب هم‌گرایی گرجی‌ها با دولت مرکزی ایران را فراهم می‌آوردند و صفویان و نادر شاه به انحاء مختلف از آنها برای حفظ این هم‌گرایی بهره می‌بردند یا اینکه به طور کلی فراموش شده بودند و یا اصلاً به آنها توجه نمی‌شد. به همین خاطر، آقامحمد خان می‌بایست از همان ابتدا تمام مساعی‌اش را برای جلوگیری از واگرایی هر چه بیشتر بین ایران و گرجستان به کار گیرد و برای نیل به این هدف در اولین ارتباطش با اراکلی خان در سال ۱۲۰۱ ق. / ۱۷۸۷ م. ابتدا از طریق دیپلماسی و سازش و دادن وعده وارد شد تا شاید اراکلی خان را به اطاعت وادارد. او حتی در پاسخ به فرستاده والی گرجستان با وجود اینکه هنوز حکومت آذربایجان را در تصرف خود نداشت، آنجا را به اراکلی خان تفویض نمود (آوری، ۱۳۸۷: ۱۶۸). شش سال بعد نیز با اینکه آقامحمد خان در اندیشه لشکرکشی به گرجستان بود، اما ابتدا سعی کرد تا با لحنی مسالمت‌جویانه اراکلی خان را به اطاعت و تبعیت از دربار ایران و پرداخت مالیات‌های معوقه وادارد. با اینکه اراکلی خان در پاسخ به خواست آقامحمد خان، قطع ارتباط خود با دولت ایران را اعلام نمود و گنجه را تصرف کرد، اما آقامحمد خان با خویشتنداری، مجدداً به اراکلی خان پیشنهاد کرد که ایروان، قراباغ، شکی، شروان و اران را به او واگذار می‌کند، به شرط اینکه تحت‌الحمایگی روسیه را رد نماید و گرجستان را همچون دوره صفویه خراجگذار ایران اعلام کند. با این حال، اراکلی خان چون به دلایلی نمی‌خواست و یا نمی‌توانست از حمایت روسیه صرف‌نظر کند، از قبول این پیشنهاد نیز امتناع نمود (مهدی‌نیا، ۱۳۷۷: ۷۳/۴-۷۲؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۶۶۱/۱؛ محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۱۰۷).

آقامحمد خان زمانی که متوجه شد اراکلی خان به خواسته‌هایش وقعی نمی‌نهد، به ناچار این پیغام تهدیدآمیز را برایش ارسال نمود: «شما از صدها سال پیش مطیع دولت ایران بوده اید و حالا با نهایت تعجب اطلاع یافته‌ایم که شما با روس‌ها دست به یکی کرده‌اید... [و] آذر ایران؛ گرجی و ارمنی و تاتار و پیروان مذاهب مختلف زندگی می‌کنند، شما باید در مقابل ایشان شرمنده باشید. امروز که قدرت کامله به دست ما افتاده اخطار می‌کنیم که روابط خود را با روسیه قطع کنید والا در لشکرکشی که قریباً به گرجستان خواهیم کرد، چندان خون روسی و گرجی خواهیم ریخت که مانند رود گر جاری شود» (نوایی، ۱۳۶۹: ۱۹/۲؛ بینا، ۱۳۴۸: ۳۹). شاه قاجار با آگاهی و دیدگاه بالای تاریخی که داشت، حتی در ضمن این نامه، شمه‌ای از اشتباهات و ندانم‌کاری‌های دولتمردان و بزرگان گرجی در ۸۳ سال پیش در

قندهار که یکی از عوامل مهم در بروز فتنه افغان‌ها در زمان صفویه بود را به اراکلی خان یادآور شد (هوشنگ‌مهدوی، ۲۵۳۵: ۱۹۸)، از جمله تصمیم‌گیری از روی خشم و غضب گرگین خان برای عملی کردن سوگندش جهت تنبیه افغان‌ها که یکی از دلایل اصلی کینه‌توزی غلجائیان متجاسر و طغیان بر علیه دولت مرکزی و فتح اصفهان بود (هنوی، ۱۳۶۵: ۱۴۱).

سرانجام آقامحمد خان با استنکاف اراکلی خان از پذیرش درخواست‌هایش و با آگاهی از بی‌ثباتی و آشوب‌هایی پس از مرگ فتح‌علی خان قبه‌ای در جنوب قفقاز (باکیخانوف، ۱۳۸۲: ۲۲۴) و عدم اطاعت اراکلی خان از ابراهیم خان جوانشیر و ارسال ایلچی و عریضه برای امپراتوری روسیه (جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴: ۱۱۰) و در نهایت تحریکات خوانین مخالف با سیاست‌های اراکلی خان به گرجستان لشکر کشید (قاجار، ۱۳۸۴: ۸۴). با وجود اینکه برخی محققین، لشکرکشی‌های آقامحمد خان به جنوب قفقاز و به‌ویژه گرجستان را تلاش وی برای دنبال نمودن جای پای صفویان در این منطقه می‌دانند و آنها را تا حد یک اشتغال فکری و توسعه‌طلبی خیال‌پردازانه فرو می‌کاهند، اما در واقع تکاپوها و لشکرکشی‌های آنی و سریع آقامحمد خان از شمال شرق به شمال غرب فلات تاریخی ایران، نتیجه ارزیابی وی از فرمانروایی بر قلمروی بود که مرزهای طبیعی قلمرو آن می‌بایست بر اساس کتاب معروف جغرافیایی *حدودالعالم* از کوه‌های قفقاز تا پنجاب باشد؛ ارزیابی‌ها، افکار سیاسی و آرمان‌هایی که برای تحقق آن، شاه قاجار حتی جان خود را برای از قوه به فعل درآوردن آنها در شوشی قراباغ از دست داد (Kashani-Sabet, p209-210).

چگونگی واقعه تفلیس

آقامحمد خان در ادامه لشکرکشی‌اش در سال ۱۲۰۹ ق. / ۱۷۹۵ م. به سرزمین‌های جنوب قفقاز بعد از اینکه در نواحی گنجه اردو زد، همچون گذشته، ابتدا نامه‌ای با این مضمون برای اراکلی خان فرستاد که: «نواب غفران‌مآب شاه اسماعیل ماضی صفوی طاب‌ثراه بر مملکت گرجستان حکمران بود [و...] باید به قانون قدیم، گرجستان را ضمیمه ممالک محروسه ما دانسته به حضور حضرت شهریاری آید و قرار خدمتگزاری داده، به ایالت سابقه خود باقی باشد والا بر او همان شود که بر دیگران است. اراکلی خان در جواب معروض داشت که من پادشاهی جز ملکه روس نشناسم.» (فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۶۶۱؛ آوری، ۱۳۸۷: ۱۶۹-۱۶۸). در اینجا نیز هر چند آقامحمد خان تلاش کرد تا حد امکان از درگیری با گرجی‌ها به عنوان رعایای سابق دولت ایران بپرهیزد و با استمالت و ابقاء اراکلی خان، گرجستان را بدون هیچ

صدمه و آسیبی ضمیمه قلمرو خویش نماید، اما اعراض اراکلی خان از خواست آقامحمد خان؛ درگیری و جنگ را اجتناب‌ناپذیر ساخت و آقامحمد خان با ۴۰ هزار نفر عزم فتح تفلیس نمود. همچنانکه در مباحث پیشین اشاره شد، نخستین بار نیروهای اعزامی آقامحمد خان با نیروهای اراکلی خان به فرماندهی پسرش در ایروان درگیر شدند. دومین درگیری نیز در ۲۵ صفر سال ۱۲۱۰ ق/ ۱۷۹۶ م. بین نیروهای پیشتاز آقامحمد خان با نیروهای تحت امر نوه اراکلی خان رخ داد که به عقب‌نشینی اجباری سپاهیان قاجار منجر شد. درگیری سوم و نهایی در ۲۶ صفر بین سپاهیان قاجار و اراکلی خان در خارج از شهر تفلیس رخ داد و با اینکه آقامحمد خان با خواندن اشعار حماسی شاهنامه سعی کرد تا روحیه جنگی سپاهیان را تهییج نماید، اما بعد از سه بار عقب‌نشینی شباهنگام بر گرجی‌ها غلبه نمود (آوری، ۱۳۸۷: ۱۶۹). با عقب‌نشینی اراکلی خان به قلعه تفلیس و سپس فرارش به سمت کاخ و کارتیل، آقامحمد خان پیروزمندانه وارد تفلیس شد. از اشتباهات فاحش اراکلی خان که به سود آقامحمد خان در فتح تفلیس تمام شد، این بود که او برخلاف دیگر مقاومت‌کنندگان و محصوران در قلعه‌های شوشی و ایروان، به‌جای اینکه با علم به فقدان قلعه‌کوب‌ها در سپاه قاجار به دژهای خود اعتماد کند و منتظر کمک احتمالی از روسیه بماند، بدون هیچ پروا و ملاحظه‌ای با مهاجمانی روبرو شد که از حیث عده بر او برتری داشتند و نسبت‌شان چهار به یک بود (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۲۴/۲).

با پیروزی آقامحمد خان بر اراکلی خان و تصرف گرجستان، هم این والی خودسر مجازات شد و هم اعتبار و حیثیت روسیه خدشه‌دار شد و کاهش یافت (آوری، ۱۳۸۷: ۱۷۰). به دستور آقامحمد خان تفلیس غارت شد و گرجیان زیادی اسیر شدند. ۷۰ نفر از بندگان اراکلی خان گردن زده شدند و سپس عده‌ای از «کشیشان^۱ کلیسای آنها و همچنین جوانان و پیران گرجی کشته و در آب غرق کردند. ۱۵ هزار نفر^۲ نیز از زنان، دختران و پسران

۱. اشاره به غرق نمودن کشیشان گرجی در آب ارس: «به امر والا جمیع کشیشان ایشان را دست‌ها بسته به رود ارس انداختند که تا از راه آب به آتش سوزند» (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۶؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۶۶۱/۱).

۲. البته نگاه مورخان اواسط دوره قاجار چندان در این زمینه با نگاه مورخان صدر دوره قاجار در تعداد اسرا متفاوت نیست و آنها نیز تعداد اسرا را ۱۵ هزار نفر (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۳/۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۳۸۴/۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۳۰/۳؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۶۶۲/۱) ذکر می‌کنند. مورخین انگلیسی معاصر دوره قاجار حتی پا را از مورخان دوره قاجار فراتر نهاده و تعداد اسرا را بالغ بر ۱۵ هزار نفر (واتسن، ۲۵۳۶: ۹۲) و یا بین ۱۵ تا ۲۵ هزار نفر (ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۲/۲؛ نفیسی: ۱۳۸۳: ۹۵/۱) و سرانجام ۲۰ هزار نفر (سایکس: ۱۳۸۰: ۴۲۴/۲) ذکر می‌کنند. مورخان حوزه قفقاز همچون رافی صاحب کتاب ملوک خمسه نیز تعداد اسرا را ۱۲ هزار نفر (رافی، ۱۳۹۵: ۹۲) و برخی مورخان دوره معاصر نیز تعداد اسرا را ۲۵ هزار نفر (شمیم، ۱۳۷۹: ۳۹) و عده‌ای نیز ۳۰ هزار نفر (بهمن میرزا قاجار، ۱۳۸۴: ۸۴) ذکر می‌کنند.

زیباروی گرجی به اسیری برده شدند و دست اهل اردو برای بیگاری کشیدن از آنها به انحاء مختلف باز گذاشته شد (محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۱۰۷-۱۰۶؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۶؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۳۰؛ آصف، ۱۳۸۲: ۴۷۳؛ نفیسی، ۱۳۸۳: ۹۲/۱-۹۱). مورخان انگلیسی معاصر دوره قاجار نیز به کشتار، غارت و همچنین اسارت هزاران نفر از اهالی تفلیس و ویرانی گسترده این شهر در نتیجه لشکرکشی آقامحمد خان قاجار اشاره می‌کنند (ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۲/۲؛ واتسن، ۲۵۳۶: ۹۲؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۴۲۴/۲). در این بین، حتی برخی مورخان دوره قاجار به کشته‌شدن تجار روسی ساکن در تفلیس (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۰۷/۹) و گردن زدن اسرای فاقد اسلحه آنها به دستور شاه قاجار اشاره می‌کنند (اولیویه، ۱۳۷۱: ۹۳). این واقعه بی‌شک می‌تواند یکی از دلایل اقدامات و لشکرکشی آینده جانشینان کاترین دوم برای حمله به قفقاز در زمان فتحعلی شاه قاجار باشد. با وجود اینکه قدرتمندان همواره تمام مساعی خود را به کار می‌گیرند تا انواع خشونت‌های خود علیه مردم را پنهان نمایند، اما مورخان صدر دوره قاجار به پیروی از سنت حاکم بر وقایع‌نگاری تاریخ ایران که عمدتاً از قرون میانه رواج یافته بود، نه تنها از گزارش کشتارها و چپاول‌های مخدومان خود کمترین ابایی نداشتند، بلکه برای نشان دادن اقتدار آقامحمد خان قاجار به مبالغه و گزافه‌گویی در گستردگی کشتار تفلیس و تعداد اسرای گرجی‌ها پرداختند. این در حالی است که منابع رسمی و دولتی روس‌ها و نوشته‌های اراکلی خان و بیانیه‌های فرماندهان روسیه، این گستردگی در کشتار و اسارت گرجیان در آن زمان را تصدیق نمی‌نمایند (زرگری‌نژاد، ۱۴۰۲: ۳۱۷-۳۱۶). جز در کتاب "برآمدن قاجار: تاریخ ایران از پایان عصر صفوی تا قتل آقامحمد خان قاجار" که اخیراً نگاشته شده، دیگر تحقیقات جدید مورخان دوران معاصر به تأسی از همان کلان روایت‌های مورخان صدر و اواسط دوره قاجار و همچنین مورخان انگلیسی معاصر با دوره قاجار، مسئولیت قتل و غارت تفلیس و اسارت تعداد زیادی از گرجیان را متوجه آقامحمد خان نموده‌اند. اما با تمام این تفاسیر، مورخان حوزه قفقاز در مورد این واقعه نظر متفاوتی دارند و از منظر آنان، این ملیک مجنون چله‌بردی از ارامنه و ملوک خمسه قراباغ بود که بعد از اینکه آقامحمد خان از عهده تصرف شوشی برنیامد، به وی پیشنهاد کرد تا به تفلیس حمله کند. آقامحمد خان با راهنمایی ملیک مجنون و سپس جواد خان گنجه‌ای که از اراکلی خان کینه‌ها در دل داشتند، به سوی تفلیس حرکت نمود. با فرار اراکلی خان و درهم شکسته شدن محاصره تفلیس، نیروهای تحت رهبری ملیک مجنون و ارامنه همراهش از طرف سولاکی وارد شهر تفلیس شدند و نظر به کینه و دشمنی قبلی که نسبت به گرجی‌ها

داشتند، کشتار زیادی نموده و هشت روز تفلیس دستخوش غارت و چپاول گردید. ملیک مجنون و همراهانش بدین وسیله انتقام سختی از گرجی‌ها و اراکلی خان گرفتند و با این حرکت دشمنی‌های عدیده میان گرجی‌ها و ارمنی‌ها را افزایش دادند (رافعی، ۱۳۸۵: ۹۳-۹۱؛ جوانشیر قراباغی، ۱۳۸۴: ۱۰۸-۱۰۷). با وجود اینکه رافی در کتاب ملوک خمسه، نگاه مثبتی نسبت به شخصیت ملیک مجنون دارد و او را جوانی روشن‌بین، دارای عزت نفس و نسبت به مال دنیا بی‌تفاوت معرفی می‌کند، اما نقش غیرانسانی ملیک مجنون را در قتل و غارت مردم بی‌گناه تفلیس قابل توجیه نمی‌داند و می‌نویسد تا امروز پیرزنان محله هاوولابار^۱ از محله‌های شهر تفلیس شعری به این مضمون زمزمه می‌کنند:

ملیک معلوم سگ گردد
جواد خان توله سگ
از خاندان ملیک معلوم
نماند هیچکس در شوشی
(رافعی، ۱۳۸۵: ۹۰ و ۹۳-۹۲)

همین نوشته و نقل قول رافی خود می‌تواند مدرکی برای اثبات نقش کم‌سپاهیان قاجار در کشتار و چپاول شهر تفلیس باشد. باری به هر جهت، آقامحمد خان بعد از ۹ روز توقف در تفلیس، عریضه‌ای از اراکلی خان مبنی بر اظهار بندگی و استدعای عفو دریافت کرد. اما این تنها عدم اقتضای وقت (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۷) و سرد شدن هوا (فسایی، ۱۳۸۲: ۶۶۱/۱) و سرانجام انتشار خبر طغیان اهالی شیروان در خراسان بود (شمیم، ۱۳۷۹: ۳۹) که آقامحمد خان را که قصد داشت تا به تعقیب و تنبیه اراکلی خان در کاخ و کارتیل پردازد و دولت وی را به کلی مضمحل نماید، از این مهم بازداشت. فتح تفلیس و ناامیدی اراکلی خان از دولت ایران باعث یأس و ناامیدی حکام داغستان، قراباغ و شروان شد و آنها را نیز مایل به طرفداری از روسیه کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۰۸/۹). آقامحمد خان از تفلیس عازم گنجه شد و سپس ولایات شکی و شروان را با درهم شکستن مقاومت خوانین‌شان مطیع و منقاد خود ساخت (محمود میرزا قاجار، ۱۳۹۶: ۱۰۸-۱۰۷؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۸-۲۷۷؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۳۰). در این بین، جواد خان قاجار والی گنجه و محمد خان قاجار ایروانی «به حضور مبارک رسیده به حکم ایللیت^۲ مورد عنایت شدند» (فسایی، ۱۳۸۲: ۶۶۲/۱) و حکام شروان، باکو، شکی، قبه و دربند نیز اظهار بندگی نمودند (باکیخانوف، ۱۳۸۲: ۲۲۲). میرمصطفی خان حکمران تالش و لنکران تنها مخالف آقامحمد خان در این زمان بود که

^۱. Havlabar

^۲. ایللیت برگرفته از واژه مغولی ایللی به معنای اطاعت و فرمانبرداری و یا اعلام بندگی، عبودیت و تسلیم شدن محض است.

چند سال قبل نیز با اراکلی خان و محمد خان حکمران ایروان علیه خان قاجار متحد شده بود. اما در این زمان با قبول شکست از سپاهیان قاجار متواری شد و تنها پس از خروج سپاهیان قاجار از لنکران دوباره به شهر بازگشت و سرانجام با وجود مخالفت اطرافیان، درخواست تحت‌الحمایگی به کاترین داد. کاترین با تحریکات میرمصطفی خان از ژنرال گداویچ^۱ خواست تا توجه بیشتری به آذربایجان و تالش نموده و به دنبال آن زوبوف را با ۳۰ هزار نفر^۲ به داغستان و آذربایجان اعزام نمود. اما سرانجام آقامحمد خان با اعزام سه تن از فرماندهان خود در ذی‌عقده ۱۲۱۱ ق. / می ۱۷۹۷ م. دوباره لنکران را متصرف شد (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۰۸). آقامحمد خان با انجام این اقدامات و در نتیجه فتح تفلیس و اعمال نفوذ بر دیگر مناطق همجوار آن، هم بخش عمده‌ای از سرزمین‌های سابق عهد صفوی را دوباره به خاک ایران منضم ساخت و هم با بازپس‌گیری فاتحانه گرجستان، عزت و اعتبار گذشته صفویان در منطقه قفقاز را احیاء نمود و بدین وسیله به قدرت خود مشروعیت بخشید. او سپس لقب شاه بر خود نهاد و در مراسم تاجگذاری‌اش شمشیر صفویان را بر کمر حمایل کرد (متی و آندری‌یوا، ۱۳۹۹: ۳۹-۴۰)؛ امری که نشان داد چیزی جز احیای جغرافیای تاریخی و فرهنگی ایران را در سر نمی‌پروراند و برای تحقق این هدف نیز با هیچکس مماشات ندارد.

روسیه و مسئله گرجستان و فتح تفلیس توسط آقامحمد خان

اولین بار با لشکرکشی‌های پتر کبیر، توجه روس‌ها به مناطق جنوب قفقاز و مخصوصاً گرجستان در اواخر صفویه جلب شد و چند دهه بعد در زمان کاترین کبیر بود که زمزمه استقلال ولایات ایرانی شمال رود ارس بلند شد. کاترین که معاصر با آقامحمد خان بود، با استناد به وصیتنامه جعلی پتر که در آن آمده بود: «گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است. همینکه نوک نیشتراستیلای روسیه به آن برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت» (طالع، ۱۳۸۰: ۱)، در صدد برآمد تا تمام مساعی خود را برای فتح یا سلطه بر گرجستان به کار گیرد. علاوه بر متن این وصیتنامه، دلایل دیگر کاترین برای مداخله در امور گرجستان عبارت بودند از:

^۱. Gudovich

^۲. برخی ۶۰ هزار نفر نیز ذکر نموده‌اند (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۰۸/۹).

- تحریکات سراسقف ارمنی، ژوزف دولگاروف^۱ که سرسختانه مشتاق فتح سرزمین مادری اش ارمنستان در جنوب گرجستان بود. دولگاروف ضمن مشورت دادن به روس‌ها چنین وانمود می‌کرد که امنیت کلیسای تحت امرش نیازمند فتح تمام خانات شمال رود ارس است و کاترین و ژنرال پوتمکین^۲ نیز به او اعتماد کردند (Atkin, 1980: 29).

- هر چند برخی نگرانی روس‌ها در باره رفاه همکیشان مسیحی‌شان را از علل توجه کاترین به سرزمین قفقاز و مناطقی چون گرجستان و ارمنستان ذکر می‌کنند، اما در واقع این عامل استعماری بود و نه نگرانی در باره رفاه همکیشان که کاترین را برای پیشبرد سیاست‌های تهاجمی‌اش در گرجستان تحریک می‌کرد. با اینکه مسیحیان قفقاز اطلاعاتی مهم در باره سرزمین‌های ناشناخته قفقاز به روس‌ها می‌دادند، اما روس‌ها جز استفاده ابزاری از حکمرانان آنها و بازرگانان مبرز گرجی و ارمنی در جهت افزایش مبادلات تجاری‌شان با ایران و هند هدف دیگری نداشتند و گام‌هایی اتفاقی نیز در راستای منافع مسیحیان قفقاز برمی‌داشتند (Atkin, 1980: 30).

- انعقاد عهدنامه گیورگیوسک که بر اساس آن، گرجستان به پایگاهی نظامی و راهبردی برای سن پترزبورگ جهت مقابله با امپراتوری عثمانی مبدل شد و کاترین با تسلط بر گرجستان می‌توانست گام‌های اساسی در جهت تبدیل روسیه به کشوری قدرتمند بردارد و خودی در میان سران کشورهای اروپایی نشان دهد. کاترین حتی با تکیه بر این معاهده، هم‌خان‌نشین قراباغ را در صورت نپذیرفتن معاهده پیشنهادی‌اش تهدید به تصرف سرزمینش نمود و هم تلاش کرد تا خان‌نشین ارمنستان را قانع کند که راه خود را از ایران جدا نموده و تحت‌الحمایه روسیه شود (متی و آندری‌یوا، ۱۳۹۹: ۳۶).

در حین حمله آقامحمد خان به گرجستان و قبل از فتح تفلیس؛ اراکلی خان چند نوبت از ژنرال گداویچ که با ۶ هزار نیرو در داغستان حضور داشت، تقاضای کمک کرد و مشارالیه تنها زمانی در صدد کمک برآمد که تفلیس تسخیر شده بود. اینکه چرا گداویچ در موقع مقتضی به هشدارها و درخواست کمک اراکلی خان واقعی‌نهاد، این پیش‌بینی اشتباه بود که اراکلی خان می‌تواند از طریق اتحاد با همسایگانش از رسیدن آقامحمد خان به گرجستان جلوگیری کند (Atkin, 1980: 40). برخی دیگر نیز جدی نگرفتن قرارداد گیورگیوسک

^۱. Joseph Dolgarov

^۲. Potemkin

(آوری، ۱۳۸۷: ۱۶۸) و مبالغه پنداشتن خبر لشکرکشی آقامحمد خان به گرجستان قبل از تسخیر قلاع شوشی و ایروان را علت عدم کمک گداویچ به اراکلی خان ذکر نموده‌اند. اما واقعیت این بود که چون نیروهای تحت فرمان گداویچ پراکنده شده و برای بسیج آنها چند هفته زمان لازم بود، گداویچ نتوانست در اسرع وقت کاری انجام دهد. شاید هم اراکلی خان از روی احتیاط تصور می‌کرد که حضور لشکریان روسی سبب خرابی اوضاع در گرجستان می‌شود و موانعی نیز در راه حرکت آقامحمد خان به‌وجود می‌آید و لشکرکشی او را به تعویق می‌اندازد (ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۷/۲).

اخبار گرجستان و حسرت اینکه روس‌ها نتوانسته بودند بنا بر معاهده گیورگیوسک به گرجستان کمک کنند، کاترین را مصمم ساخت تا در اسرع وقت از ایرانیان برای این حمله انتقام بگیرد (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۲۶/۲). به همین خاطر، فوراً گداویچ را با ۸ هزار سوار مأمور گرجستان کرد و سردار دیگری را به دربند فرستاد. در بهار ۱۲۱۰ ق. / ۱۲۱۱ م. که آقامحمد خان مشغول امورات مشهد بود، سردار زوبوف نیز با ۳۵ هزار نفر به اردوی گداویچ ملحق شد و چون حکام آن نواحی از کمک فوری شاه قاجار ناامید شدند، دربند، باکو، قسمتی از طالش، شماخی و گنجه به زیر سلطه‌ی روس‌ها درآمد. زوبوف تا دشت مغان پیشروی نمود و نیروهای دیگر روس تا لنکران پیش آمدند و از راه دریا، انزلی و رشت را تهدید کردند (ملکم، ۱۳۸۳: ۵۴۸/۲-۵۴۷؛ شمیم، ۱۳۷۹: ۴۶-۴۵؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۴۲۶/۲). زوبوف طبق دستور کاترین مأمور بود تا علاوه بر احراز سلطه روسیه بر شرق قفقاز، آقامحمد خان را از سلطنت ایران براندازد و برادرش مرتضی‌قلی خان^۱ را که در خاک روسیه حضور داشت، بر تخت بنشانند. در حالی که زوبوف پیش‌بینی کرده بود خود را تا ماه سپتامبر به اصفهان برساند، اما او نه به اصفهان رسید و نه توانست موقعیت آقامحمد خان در جنوب ارس را با خطر مواجه سازد. گداویچ دیگر ژنرال روس نیز تنها توانست اطاعت اسمی خوانین قفقاز را کسب نموده یا تصدیق نماید (Atkin, 1980: 40؛ سایکس: ۱۳۸۰: ۴۲۶/۲؛ زرگری‌نژاد، ۱۴۰۲: ۳۲۰).

کاترین با این اقدامات قصد داشت تا با تسلط بر گرجستان، هم راه روسیه به سوی قفقاز شرقی و قراباغ را باز کند و هم با تسلط بر مراکز عمده تجاری در سواحل جنوبی دریای کاسپین، به رقابت با کمپانی هندشرقی انگلیس بپردازد. در حالی که اقدامات زوبوف در

^۱ . مرتضی‌قلی خان با آرزوی دستیابی به سلطنت ایران، ابتدا به فتحعلی خان قبه‌ای و سپس ژنرال زوبوف پناهنده شد (آقادیسی، ۱۳۸۲: ۲۱۵ و ۲۲۸؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۰۷/۹؛ ملک، ۱۳۸۳: ۵۳۴/۲). کاترین او را برای تاج و تخت ایران نامزد کرد و به عنوان گروگان با مستمری اندک تا لشکرکشی سال ۱۷۹۶ م. نزد خود نگه داشت (Atkin, 1979: 63). متی و آندری‌یوا، ۱۳۹۹: ۳۷.

قفقاز می‌رفت تا حدی به آرزوهای کاترین جامه عمل بپوشاند، اما اجل به کاترین مهلت نداد و خوش اقبالی به آقامحمد خان روی آورد که پُل اول پسر و جانشین کاترین، امپراتوری صلح‌طلب و بی‌علاقه‌ای نسبت به سیاست‌های توسعه‌طلبانه در جنوب قفقاز بود و به ژنرال زوبوف دستور داد تا به روسیه بازگردد. با وقوع این تحولات در روسیه و جبهه قفقاز، خطر جنگ با روسیه از بیخ گوش آقامحمد خان و دولت تازه‌تأسیس قاجاریه گذشت و ایران از خطر تصرف آذربایجان و دیگر مناطق شمالی‌اش در زمانی که شاه قاجار در خراسان حضور داشت، نجات یافت. همچنین در زمان پُل اول، شاه قاجار دست بازتری برای تحکیم سلطه‌اش در جنوب قفقاز پیدا کرد و در دومین لشکرکشی‌اش به قفقاز عملاً خود را به حکمران بی‌رقیب سرتاسر منطقه تبدیل کرد (فرمانفرمایان، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۲) سرانجام آقامحمد خان با شنیدن خبر مرگ کاترین دوم و تحولات روسیه در ذیقعد سال ۱۲۱۱ق. / ۱۷۹۷م. برای دومین بار به جانب آذربایجان، قراباغ، شروان و گرجستان لشکر کشید. چون در اولین لشکرکشی او «امر ولایت قراباغ و شوشی ناتمام مانده و امیر ابراهیم خلیل خان والی آن سامان، سر در چنبر اطاعت درنیاورده بود، رأی جهان‌آرای شاهنشاهی چنان صواب دید که اولاً شهر شوشی را مسخر داشته، سپس به انتظام مملکت گرجستان بپردازد» (فسایی، ۱۳۸۲: ۶۶۶-۶۶۵؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۴۱۸/۹-۷۴۱۴). چنانچه اشاره شد، آقامحمد خان با گذشتن از رود ارس و با متواری شدن ابراهیم خان جوانشیر به داغستان، وارد قلعه شوشی شد، اما بعد از سه روز اقامت در آنجا به دست خدمتکاران مغضوبش کشته شد. با وجود تحولاتی که در روسیه در حال وقوع بود، اگر آقامحمد خان در شوشی قراباغ به قتل نمی‌رسید، معلوم نبود که وارثان او چه اوضاعی را بعد از لشکرکشی دومش به قراباغ، گرجستان و دیگر نواحی جنوب قفقاز در سال‌های آینده به ارث می‌بردند؟ اما قتل آقامحمد خان و سپس پل اول و جلوس جانشینان‌شان الکساندر اول و فتحعلی شاه، تحولات سیاسی در قفقاز را به آنجا سوق داد که تحولات گرجستان به وقوع دو دوره جنگ بین روسیه و ایران و انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای و جدا شدن همیشگی گرجستان از ایران منتج شد.

نتیجه‌گیری

ممالک محروسه ایران، هم‌زمان با ظهور آقامحمد خان قاجار به دلیل فقدان یک حکومت مرکزی قدرتمند همچون زمان صفویان و دوران یازده ساله سلطنت نادر شاه افشار، گرفتار

نوعی از هم‌گسیختگی سیاسی و ملوک‌الطوایفی بود و این مسئله شرایطی را فراهم آورده بود تا خانات و والی‌های قفقاز جنوبی از جمله اراکلی دوم والی گرجستان نیز در سر سودای استقلال پخته و در رقابت با دیگران به فکر بسط قلمرو خود باشند. این شرایط حتی سبب شد تا هم‌زمان امپراتوری تزاری روسیه نیز تمام مساعی خود را به کار گیرد و از حرب‌هایی چون هم‌کیشی و انعقاد عهدنامه‌های تحت‌الحمایگی برای اعمال نفوذ، ارباب و سلطه بر خانات و والی‌های جنوب قفقاز بهره ببرد. گرجستان به عنوان یکی از مناطق مهم و استراتژیک قفقاز جنوبی از این قاعده مستثنی نبود و روس‌ها حتی قبل از ظهور آقامحمد خان و در دوران جانشینان ضعیف کریم خان زند آنجا را تحت‌الحمایه دولت خود کرده بودند. آقامحمد خان قاجار به عنوان وارث این شرایط و شخصی آگاه نسبت به تمامیت ارضی و جغرافیای فرهنگی ایران و همچنین معتقد و متعصب نسبت به اعاده حق حاکمیت ایران در چارچوب فلات و مرزهای تاریخی‌اش، تمام مساعی خود را به کار گرفت تا حکام متمرّد این منطقه مانند اراکلی خان والی گرجستان و ابراهیم خان جوانشیر خان قراباغ را سرکوب نماید و از تجزیه سیاسی فلات تاریخی ایران حتی به قیمت از دست دادن جانش دریغ ننماید.

اقدام خودسرانه اراکلی خان در پذیرفتن تحت‌الحمایگی روسیه و امتناع از تابعیت حکومت مرکزی و عدم پرداخت مالیات معوقه به دولت ایران از جمله مسائل مهم بود که از همان آغاز قدرت‌یابی آقامحمد خان جایگاهی ویژه در خط‌مشی سیاسی وی برای اعاده حاکمیت ایران در گرجستان بر اساس سنت‌های دوره صفوی و لشکرکشی‌های عصر نادری داشت. هر چند آقامحمد خان در ابتدا سعی نمود تا با پرهیز از اجحافات که پادشاهان ایران در قرون گذشته علیه گرجی‌ها لحاظ کرده بودند، به صورت مسالمت‌جویانه و با دادن وعده‌های گوناگون اراکلی خان را با حکومت مرکزی در ایران همراه کند، اما سرپیچی اراکلی خان از خواسته‌های آقامحمد خان سبب شد تا وی برای تنبیه و سرکوب والی گرجستان و مسقط‌الرأس او تفلیس، عزم خود را جزم نماید و آنجا را مفتوح کند. علاوه بر پایمردی آقامحمد خان، اشتباهات تاکتیکی و نظامی اراکلی خان و عدم کمک روس‌ها به وی نقشی مهم در تصرف گرجستان و فتح تفلیس به دست آقامحمد خان داشت تا این منطقه دوباره ضمیمه خاک دولت مرکزی ایران شود. اما قتل، غارت و اسارت گرجیانی که در گستردگی غارت اموال، تعداد کشته‌شدگان و اسرای آنها بین منابع تاریخ‌نگاری و تحقیقات جدید اتفاق‌نظری وجود ندارد، سبب شده تا واقعه تفلیس دستاویزی برای مغرضان شود، به منظور بدنام نمودن آقامحمد خان قاجار که با اقداماتش مانع از تجزیه و تلاشی خاک ایران شد. در

حالی که این مسئله در درجه اول به مبالغه و گزافه‌گویی حاکم بر سنت وقایع‌نگاری مورخان ایرانی و سپس ثبت با شدت و حدت این واقعه توسط مورخان صدر و سپس اواسط قاجار برای نشان دادن اقتدار آقامحمد خان قاجار و زهرچشم گرفتن از والیانی که در آینده ممکن است که پا جای پای اراکلی خان گذاشته و علیه دولت مرکزی سر به شورش بردارند، برمی‌گشت. در درجه دوم نیز به نگاه‌نه‌چندان مثبت مورخان انگلیسی معاصر دوره قاجار و غربی این روزگار و همچنین مورخان عصر پهلوی برمی‌گردد که در آثار خود بدون بررسی و تدقیق تام و تمام همه منابع و همچنین ذکر نکردن چگونگی و جزئیات لشکرکشی آقامحمد خان به جنوب قفقاز و بخش مهم آن گرجستان، تعداد کشته‌ها و اسرا را بیش از حد بیان نموده‌اند. این در حالی است که اگر کشتار و غارتی هم در آن زمان در تفلیس رخ داده است، قسمت اعظم آن نتیجه سابقه دشمنی و عدوات بین ارامنه و گرجی‌ها و دیگر خانات قدرتمند جنوب قفقاز در رقابت با اراکلی خان بر سر اعمال سلطه و نفوذ در قسمت‌های مختلف این منطقه است. هر چند نباید نقش آقامحمد خان به عنوان پادشاهی زیرک که همواره قائل به تنبیه شورشیان و تجزیه‌طلبان مخالف حکومت مرکزی بود را در واقعه تفلیس به کلی نادیده گرفت، اما در واقع، این ملوک‌مجنون و ملوک‌خمسه و ارمنی‌قرباغ و همچنین جواد خان گنجه‌ای حاکم گنجه بودند که علاوه بر تحریک آقامحمد خان برای لشکرکشی به گرجستان، در واقعه تفلیس نیز به خاطر عداوتی که با اراکلی دوم و گرجی‌ها داشتند، نقش غالب و اصلی را ایفاء نمودند. اما عواقب اقدامات خصمانه آنها با مبالغه‌گویی و قضاوت سطحی بسیاری از مورخان ایرانی و انگلیسی عصر قاجار و حتی دوره معاصر به تأسی از مورخان متقدم، متوجه آقامحمد خان قاجار شد. شایان ذکر است که با وجود فتح تفلیس، یکی از اشتباهات پادشاه زیرکی چون آقامحمد خان این بود که به اندازه کافی در این شهر نماند تا پیروزی خود را تحکیم نماید و به‌زودی عزم بازگشت نمود. حال آنکه اگر شاه قاجار به اندازه تمام تلاش‌ها و حتی سخت‌گیری‌هایش برای جلب رضایت و سپس سرکوب اراکلی خان بعد از فتح تفلیس در مورد آینده این شهر مهم که همواره مورد توجه روس‌ها بود، آینده‌نگری می‌کرد و حاکمی معتمد از گرجی‌ها را همچون دوران صفویه و نادر شاه با بخشی از سپاهی که به همراه داشت، در آنجا باقی می‌گذاشت تا امورات شهر تفلیس را برعهده بگیرند، احتمال واکنش روس‌ها در مورد اوضاع گرجستان و دیگر نقاط قفقاز را در سال‌های آینده به حداقل می‌رساند. افزون بر این مسئله، مرگ زود هنگام آقامحمد خان قاجار نیز که اندکی پس از این پیروزی رخ داد و دوران حاکمیت ضعیف فتحعلی شاه؛ هم نقش و اهمیت

حفظ و تسلط بر شهر تفلیس و منطقه گرجستان را که توسعه‌طلبی روس‌ها در آنجا سبب شروع جنگ‌های روس و ایران شد و هم فقدان شاهی مقتدر چون آقامحمد خان را که می‌توانست با جسارت و پایمردی خود در انجام لشکرکشی‌های آنی مانع از دست‌رفتن قلمرو ایران در سرزمین‌های جنوب رشته کوه قفقاز شود را بیش از پیش نشان داد.

منابع و مأخذ

فارسی:

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۶۷، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- احمدی، حسین، ۱۳۸۰، *تالشان* «از دوره صفویه تا پایان جنگ دوم ایران و روس»، تهران: وزارت خارجه.
- اولیویه، آنتوان، ۱۳۷۱، *سفرنامه اولیویه*، ترجمه: محمدطاهر میرزا، به تصحیح: غلامرضا وهرام، تهران: اطلاعات.
- انوشه، حسن، ۱۳۸۲، *دانشنامه ادب فارسی* «ادب فارسی در قفقاز»، ج ۵، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آدمیت، فریدون، ۱۳۹۷، *روابط دیپلماتیک ایران با انگلستان، عثمانی و روسیه*، ترجمه: علیرضا پلاسید، تهران: گستره.
- آصف، محمدهاشم، ۱۳۸۲، *رستم‌التواریخ*، به تصحیح: میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.
- آوری، پیترو دیگران، ۱۳۸۷، *تاریخ ایران کمبریج*، مجلد افشار، زند و قاجار، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- آتش، عبدالرحمن و همکاران، ۱۳۹۵، «لشکرکشی‌های آقامحمد خان قاجار به قفقاز و روابط ایران و عثمانی ۱۷۹۷-۱۷۹۵ میلادی»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۵، شماره ۶۷، سال هفدهم، صص ۹۷-۱۲۲.
- باکیخانوف، عباس‌قلی آقاقدسی، ۱۳۸۲، *گلستان ارم*، تهران: وزارت امور خارجه.
- بینا، علی‌اکبر، ۱۳۴۸، *تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران از گلناباد تا ترکمن‌چای ۱۲۴۳-۱۱۳۴ ق*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- تاجبخش، احمد، ۱۳۶۲، *سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران*، تهران: اقبال.
- ثواقب، جهانبخش و دیگران، «سیاست نظامی نادر شاه افشار در قفقاز»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۸، شماره ۸۰، سال بیستم، صص ۹۷-۱۲۲.
- جوانشیر قراباغی، میرزا جمال، ۱۳۸۴، *تاریخ قراباغ*، به تصحیح: حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه.
- چلاوی، میرزا علی‌قلی، ۱۴۰۰، *تاریخ ملک‌آرا*، به تصحیح: جمشید قائمی و رامین یلفانی، تهران: ندای تاریخ.
- حسام معزی، نجفعلی، ۱۳۶۶، *روابط سیاسی ایران با دنیا، به کوشش: همایون شهیدی*، تهران: علم.
- دنبلی، عبدالرزاق، ۱۳۸۳، *مآثر سلطانیه*، به کوشش: فیروز منصوری، تهران: اطلاعات.
- دریایی، تورج، ۱۴۰۰، *تاریخ ایران پژوهش آکسفورد*، ترجمه: شهربانو صارمی، تهران: ققنوس.

- رافی، ها کوپ ملکی ها کوپیان، ۱۳۸۵، ملوک خمسه، ترجمه: آرا دراستپانیان، تهران: شیرازه.
- زرگری نژاد، غلامحسین، ۱۴۰۲، برآمدن قاجارها «تاریخ ایران از پایان عصر صفوی تا قتل آقامحمد خان قاجار» تهران: نگارستان اندیشه.
- ساروی، محمد فتح‌الدین، ۱۳۷۱، تاریخ محمدی «احسن‌التواریخ»، به‌اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر.
- سایکس، سر پرسی، ۱۳۸۰، تاریخ ایران، جلد ۱ و ۲، ترجمه: سید محمدتقی فخرداعی، تهران: افسون.
- سپهر، محمدتقی، ۱۳۷۷، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، به‌اهتمام: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- شمیم، علی‌اصغر، ۱۳۷۹، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: زریاب.
- طالع، هوشنگ، ۱۳۸۰، چکیده تاریخ تجزیه ایران، تهران: سمرقند.
- کاشانی‌ثابت، فیروزه، ۱۳۸۹، افسانه‌های مرزی، ترجمه: کامران کلانکی، تهران: کتابسرا.
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۲۵۳۵، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی «۱۹۴۵-۱۵۰»، تهران: امیرکبیر.
- هنوی، جونس، ۱۳۶۵، زندگی نادر شاه، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن، ۱۳۶۹، گلشن مراد «تاریخ زندیه»، به‌کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین.
- فسایی، میرزا حسن، ۱۳۸۲، فارسنامه ناصری، جلد ۱ و ۲، به‌تصحیح: منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- فرمانفرمائی‌ان، رکسانه، ۱۳۸۹، جنگ و صلح در ایران دوره قاجار، ترجمه: حسن افشار، تهران: مرکز.
- قاجار، بهمن میرزا، ۱۳۸۴، شکرنامه شاهنشاهی «تاریخ ششصد ساله قفقاز»، به‌تصحیح: حسین احمدی تهران: وزارت امور خارجه.
- قاجار، جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴، تاریخ نو، به‌سعی و اهتمام: عباس اقبال، تهران: علم.
- قاجار، محمود میرزا، ۱۳۹۶، تاریخ صاحب‌قبرانی، به‌تصحیح: رضا ثمری حاجی آقا، تهران: سفیر اردهال.
- قرباغی، میرزا یوسف، ۱۳۸۸، تاریخ صافی، به‌کوشش: حسین احمدی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، ۱۳۲۸، مجمع‌التواریخ، به‌کوشش: عباس اقبال، تهران: سهامی چاپ.
- ملکم، سر جان، ۱۳۸۳، تاریخ ایران، جلد ۱ و ۲، ترجمه: میرزا اسماعیل حیرت، تهران: سنایی.
- مکلین، فیتز روی، ۱۳۷۰، شیخ شامل، ترجمه: کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مهدی‌نیا، جعفر، ۱۳۷۷، هفت بار اشغال ایران در بیست و سه قرن، ج ۴، [بی‌جا]: پانوس.
- نوایی، عبدالحسین، ۱۳۶۹، تاریخ ایران و جهان «از قاجاریه تا پایان عهد ناصری»، ج ۲، تهران: هما.
- نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری‌فرد، ۱۳۹۴، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران: سمت.
- نفیسی، سعید، ۱۳۸۳، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران: اساطیر.
- هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۸۰، روضه‌الصفای ناصری، ج ۹ بخش اول «زندیه و قاجاریان»، به‌تصحیح: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- واتسن، رابرت گرانث، ۲۵۳۶، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه: وحید مازندرانی، تهران: امیرکبیر.

لاتین:

Atkin, Muriel, 1980, *Russia and Iran, 1780-1828*, The University of Minnesota Press: Minneapolis.

Atkin, Muriel, 1979, *The Pragmatic Diplomacy of Paul I: Russia's Relations with Asia, 1796-1801*, The American Association for the Advancement of Slavic Studies, Vol.38, No.1, p 60-74.

Firoozeh Kashani-Sabet, 1997, *Fragile Frontiers: The Diminishing Domains of Qajar Iran*, Cambridge University Press, International Journal of Middle East Studies, Vol.29, No.2, pp. 205-234 Published by: Cambridge University Press.

Paata Dzhincharadze, 2000, *Shooud Russian Military Bases be Withdrawn from Georgia: Several Aspects of the Situation*, Central Asia and the Caucasus, in this issue: special Feature Religious Exteremism in Central Asia and the Caucasus, No.5, pp1-6.

فرم اشتراک فصلنامه تاریخ روابط خارجی

خوانندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه، فرم زیر را تکمیل نموده و به همراه فیش پرداخت حق اشتراک در بانک ملت، حساب شماره ۲۱۲۶۷۳۹۱۴۴ نزد شعبه انقلاب کد (۶۷۰۳۳) به نام خانم زهرا آهنی، به نشانی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه واقع در تهران، خیابان شهید باهنر خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارسال نمایند.

نام و نام خانوادگی: تحصیلات:
شغل:
آدرس:
کدپستی / صندوق پستی:
تلفن: نمابر (فاکس):

نشریه مورد درخواست:

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی اداره چاپ و انتشارات، تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹ دورنگار: ۲۲۸۳۲۵۶۵
فروشگاه شماره ۱: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف، پلاک ۱۶/۲۲
تلفن و فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، همراه فروشگاه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

